

1962
/ 5

خوار بر شکر بر لطف عظیم و فضل خداوند کریم

که این نسخه نامی صحیفه کرامتی معروف است تا بعد از این

قدس سر السامی که اکثری از اخوان زمان و

بیشتری از طبیبان دوران فقید این عدم و تنهایی

آن متأسف و بحر ماز از آسباس انوار مضائق

متلطف میمانند با اتمام تمام و تصحیح مالا کلام جامع

صوری معنی مولود عبد الغنی صاحب مقدمه و

سیکله حواله الاماره کلانته در شهر جری بر توپیم عزیز

۱۲۸۵۲	واظرنمبر
۱۳ و	فننمبر
.	تکتابنمبر



بعد از انشای صحائف ثناء و تحمیدتِ بَلَّه اَللّٰهُمَّ اَنْزِلْ عَلٰی عَبْدِهِ الْکِتَابَ
و پس از ادای وظائف درود و تحیت علی افضل من اَوْقِی الْحَکَمَةَ
و فصل الخطاب نموده می آید که هر چند این کمینه بر اساس رِصَاصِ انشای
اطلاع نیافته و بر آثار منشیانِ فضیلت اِتما بقدم اِتباع نشأفته اما چون بضو
حکم وقت و اقتضای حال رقعۀ چند که در مخاطبۀ ارباب جاه و جلال و مجاوب
اصحاب فضل و کمال اتفاق افتاده بود و بمعیار طبع سلیم و ذہن مُستقیم بعضی
از اجکۀ سخاوت تمام عیار می نمود درین اوراق جمع کرده شد و ترتیب

داده آمد شاید که بدین وسیله بر خاطر مقبلی عبور افتد و بطور ضعیف
صاحب دلی سرمایه جمعیت و حضور گردد وَفَقْنَا اللَّهَ بِصِدْقِ النَّبِيِّ
فِي جَمِيعِ الْأُمُورِ وَهُوَ سُبْحَانَهُ عَلِيمٌ بِمَا فِي الصُّدُورِ

* رقعۀ بیکیکه بدرویشان مخدومی ارشاد بآبانی خواجۀ عبد الله *

* مَدَّ اللَّهُ تَعَالَى ظِلَّالَ ارشادِ لا نوشته شده * نظم *

هر چند راه ذرّۀ بی راه و روی نیست * کونویش را وجود نهد پیش آفتاب
تا در هوای او نکند عرض حال خویش * از فیض عالم او بر در روشنی و تاب
وظائف نیاز و شکرستکی و صحائف شوق و لبستکی بر زرین بوس خادمان
آن درگاه و ملازمان آن آستان که پناه صادقان و منزل گاه راستان است
بموقف عرض رسانیده می شود و التماس بالتفات خاطر فیاض که واسطه
دولت دینی و دینوی و رابطه سعادت صوری و معنوی است میرود
ظاهر است که این نیازمندِ مخلص را بجز ظلِّ عاطفتِ کرمایۀ معتکفانِ آن آستان
پناهی نیست و بغیر سایهٔ مرحمتِ باریافتگانِ آن دولت خانه آرام گاهی نه

* بیت *

ای خاکِ درت کعبهٔ اربابِ ارادت * گریوی بسوی تو نیارم بکِه آرام

اِطْنَابُ مُوجِبِ سَبَابَتِهَا وَابْرَامُ مُشْتَرِكُهَا سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهَا
وَتَحْيَايَاهُ وَرَحْمَتُهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَوَّلًا وَآخِرًا وَظَاهِرًا وَبَاطِنًا

* رَقْعَةُ آخِرَى * نَظْمُ *

سَقِيًّا لِأَيَّامٍ مَضَتْ مَعَ حَبِيرَةٍ * كَانَتْ لَيَالِيهَا بَيْنَهُمْ أَفْرَاحًا
أَمَّا عَلَى ذَلِكَ الزَّمَانِ وَطَنِيهِ * أَيَّامُ كُنْتُ مِنَ اللَّعُوبِ مَرَّاحًا

* نَظْمُ *

یاد آن روزی که در میخانه منزل داشتم * جام می بر دست و جانان در مقابل شتم
قصه کوتاه از شمول فیض سیر می فروش * بود حال هر تمنائی که در دل داشتم
نیاز و افتقار و عجز و انکسار همه قف عرض رسانیده می شود ملتس آنکه دور
ماندگان در مانده را با بالکلیه فراموش نگذارند و گاه گاهی در اوقات حضور
و مجلس شریف بگوشه خاطر بگذرانند * بیت *

ای بزم وصل حاضر غایب از دست گیر * زانکه دست حاضر از غایب کوتاه نیست
زیاده ابرام شرط ادب نیست سَلَامُ اللَّهِ وَرَحْمَتُهُ عَلَيْكُمْ أَوَّلًا وَآخِرًا

* رَقْعَةُ آخِرَى * نَظْمُ *

سَلَامٌ عَلَى غَائِبٍ مَنَزِلٍ * بِهِ حَلَّ مَنْ فَاوَكَّلَ الْأَنَامُ

سَلَامٌ عَلَى طَائِفَةِ كَلْبَةٍ * بِطَوَائِفِهَا تَحْجُّ الْحِکْرَامَ
 تکلف در ابلاغ تحیت و سلام و تصلف در اظهار شوق و عزام که شیوه
 اهل ناموس و شیمه ارباب نام است لاجرم خاطر فائز در اقدام برین علم
 رخصت نداد * ع * دیوانه چه داند روش عقل و سداد *
 توقع آنکه گاه کاهی در زمین بوسی عتبۀ علیۀ علی قُطَّانَهَا تُجَفِّى النَّحِيَّةَ
 حق نیازمندی گذارند و دور ماندگان در مانده راز گوشه خاطر فرو نگذارند
 * قطعه *

ای مرغ شاخسار عنایت که دم بدم * از گلشنِ فارس دست نکتت وصال
 خوش می پری بلند فراموشیت مباد * از حالِ ناکه بست پریم شکسته بال
 مرادات حاصل و عادات متواصل باد و آن کلام و الا کرام
 * رُقعۀ اشکر *

أَبْقَاكَ اللَّهُ تَعَالَى إِلَى يَوْمِ الدِّينِ وَلَا نَسَاكَ إِلَّا خِلَافَ الْحَبِيبِينَ
 المَشْتَأَقِينَ چون قلم برداشتم و اندیشه گماشتم که حرفی چند
 از مقوله مکاتباتی که یاران بیاران نویسند و دوستداران بدوستان
 فرستم بنویسم حکایتی جز شکایت فراموشی خدش در دل نکشت

وَقَصَّةٌ جَزْ غَضَبِي الْإِتْفَاقِي وَيُورِثُ خَاطِرَ نَكْذِشْتِ نَهْ بِهَرِ كَرْزِ بِنَامَهْ فَرَامُوشَانِ كُنْ لَمْ
 نَامِ مِ بَرْدُونَهْ بِرَشُوْهْ خَامَهْ خَامِ طَمَعَانِ بِي سِرْ اَنْجَامِ رَا پِيْغَامِ مِيفَرِ شَدَنْبِيْدَامِ
 مُوْجِبِ اَنْ تَجَاهِلِ اَنْ مَقْضِيَّاتِ طَرِيْقَهْ مَحَبَّتِ وُودَادِ سِتِ يَتَا حَاشِي اَز اَضَاعَتِ

بِضَاعَتِ كَاغِذِ وُودَادِ * رِبَاعِي *

کِ دَاشْتَمِ اَنْ گِمانِ کِه شَادَمِ نِکُنِي * کَارِي چُو زَمَانَهْ بِرْمُرَادَمِ نِکُنِي
 بَا اَنْکِه بِيادِتِ کُنْدَرِ اَنْمِ هِمِهْ عَمْرِ * عَمْرِ کُنْدَرِ اَنْیِ تُو کِه يَادَمِ نِکُنِي
 مَضِي مَا مَضِي اَلْتِمَاسِ اَنْکِه بِرْخِلَافِ کُنْدِشْتِهْ پِوِستِهْ بِنُوشْتِهْ اَيْنِ کِينِهْ رَا مُشْرِفِ
 دَارَنْدِ وَا زِ اَحْوَالِ مِلَازِمَانِ عَتَبَهْ عَلِيَهْ حَضْرَتِ مَخْدُومِي ارْشَادِ مَآبِي وِلَايَتِ مِلَادِي
 اَدَامِ اَللّهُ ظِلَالِ اَوْشَادِهْ عِلْمِ اَمْفَارِ قُرْ اَلْحَبِيْبِيْنَ وَالْمُرِيْدِيْنَ
 اَنْچِهْ دُرُوْقَتِ کُنْجِدِ اَعْلَامِ فَرَايَنْدِ بَاشَدِ کِه خَاطِرِ شِکِستِهْ رَا بَآنِ تَسْلِي حَالِ

* رِبَاعِي *

فِي دَوْلَتِ اَنْکِه دِيْدِهْ رُوِشِ نِگَرْدِ * فِی قُوْتِ پَاکِهْ رِهْ بَکُوشِشِ سِپَرْدِ
 اِي کَاشِ رَسَانْدِ سَخْنِي قَاوِدِ اَزُو * تَا يَکِ دُو نَفْسِ بَکْفَتِ وُکُوشِشِ کُنْدَرْدِ

وَالسَّلَامُ * رَقْعَةُ اَحْمَدِ *

سَلَامُ اَللّهِ تَعَالٰی وَرَحْمَتُهُ وَبَرَکَاتُهُ عَلَيْكُمْ تَحِيَّاتِ مُبَارَكَاتِ وَدُعَاةِ

طیبات که منبث از کمال اختصاص و غایت اخلاص است مطالعه نموده و شوق
و غرام بتجلیل آن اهل شریفه که اشرف مطالب است تصور فرموده بیا زمندی
این کمین را بسائر عزیزان بتخصیص فلان برسانند و چون این فقیر از آن حقیر است
که نامش در آن حضرت برده آید یا از سلاک ملازمان شمرده شود

* ربا ع *

نگویمت که سلام بآن جناب رسان * نیاز زره مسکین بافتاب رسان
ولی درود و دو چشم زنده رسیده من * بجا که مقدم آن شاه کامیاب رسان
دولت و جهانی و سعادت جاودانی محصل باد

* رقعۃ اخر *

* حَبَبْتُ لِمَنْ يَهْوَاكَ كَيْفَ اصْطَبَادُ *
* وَمَنْ شَاقَهُ ذِكْرُكَ كَيْفَ قَرَارُ *

* ربا ع *

هر دیده که روزی بجمالت نگرست * چون از توجده مانده پیر خون نگرست
هر چند که بی نور استم میسر انم * زان کس که رخ تو دیده دور از تو برست
از آن وقت باز که این بی دست و پای را دولت پای بوس شریف دست نازد

و بَعْدَهُ بَدست بُرد فراق از پایی در افتاده همگی تهمت و تاملی تهمت
 متوجه آنست که هر وجهی که توان سَحَا عَلَی الْوَجْهِ لَا مَشْيَا عَلَی
 الْقَدَمِ رُوی افتقار بخاک آن آستان ساید و سیر افتقار بر آسمان عزت
 و شوکت فرساید اما آن نه کیسائی است که در وجه هر رُوی اندودی نشیند
 و نه توتیائی که چشم هر خواب آلودی بیند * بیت *

آن خاکِ در که سر من اهل بصیرت است * حاشا که کحل دیده هر بی بصر شود
 معین را جانشین کرم بی انتهای مکتبائی بِاللَّحْمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا
 آن است که شاهد این اُمنیت عَنْ قَرِيبٍ قَنَاعِ غَرِيبٍ وَ اِسْتِنَاعِ بَلْکَ شَايِد
 و از و راي تَشَقُّقِ غَيْبِ عَلَيَّ اَحْسَنَ الْوُجُوهِ جَلُوهُ جَمَالِ نَمَائِد * ربا محی *
 کر شاخِ صوری بر آید چه عجب * و رحمتِ دوری بر آید چه عجب
 چون دل که خلاصه وجود است آنجا است * تن نیز اگر بر آید چه عجب

* شعر *

اَخَذْتُمْ فَوَادِيَهُ وَ هُوَ بَعْضِي فَمَا اَللَّهِ * يَضُرُّكُمْ لَوْ كَانَتْ عِنْدَكُمْ اَلْكُلُ
 اِطْنَابِ از حدی گذرد و ظلّ عالمی بر مفارقِ اَدَانِي وَاَعَالِي اَبَدًا لَا يَمُوتُ وَ يَبَادُ

* رَقْعَةُ اَحْسَنُ *

بِسْمِ سُبْحَانَهُ اِطْهَارِ شَوْقٍ وَعِزَامِ تَقْبِيلِ تَرَابِ اَقْدَامِ خَدَامِ سَدْرِهِ مَقَامِ
 قَدْوَهُ اَنَامِ وَلِجَاءِ خَوَاصِ وِعْوَامِ مَدَّ اللهُ طُلُجَ جَلَالِهِ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامِ
 نَحْدِ اَيْنِ فَقِيرِ مَسْتَهَامِ هَسْتِ لَاجِرِ مَطْمَئِنِ اَنْ مَقَالَهُ كَرْدِهِ رَوِي دَرْ قَبْلَهُ تَضَرُّعِ
 وَابْتِهَالِ آوَرْدِهِ مِسْكُودِ * بَيْت *

نَامُهُ شَوْقِ دُرِّ اَنْ حَضْرَتِ مَخْوَانِ نَامِ مَبْرُ * زَاكَمِي تَرْسَمِ بَرِ اَنْ سَمْعِ شَرِيفِ اَيَكِرِ اَنْ
 چُونِ شَوِي سِيرَابِ فَيْضِ مَوْجِ اَنْ بَحْرِ حَيَا * تَشْكَنِ اَنْ تِهْرْمَانِ رَا بِنَاظِرِ كَنْدَرِ اَنْ
 * رَقْعَةُ اُحْسَنِ *

بعد از عرض نیازمندی و شکستگی و شرح تعلق و دل بستگی بزین بوی مجلستری
 و موقفِ منیفِ خادمانِ اَنْ آستانه و ملازمانِ اَنْ دولتخانه عرض داشت آنکه
 جنابِ مخدومی ترکِ مجاورتِ کعبه جان و دل کرده اند و رویِ مسافرت
 در کعبه آب و گل آورده و چون قدرِ نعمتِ قرابتِ رابعه از زوال دانسته اند
 و قیمتِ دولتِ محبتِ رابعه از احوال شناخته مضمون این رباعی را

عمری بشکب می ستودم خود را * در شیوه صبری نمودم خود را
 چون هجر آمد کدام صبر و چه شکب * اَلْهِنَةُ لِلَّهِ اَزْ مَوْدَمِ خُودِ رَا
 و در زبان ساخته میلِ مراجعت نمودند و بصوبِ انجراط در سلاکِ رُزْ

عزیزان عزیمت معاودت فرمودند شک نیست که گرد این تشویر را بآستین
 کرم از چیره حال ایشان خواهند افشاند و زنگ این خجالت را بصیقل عنایت از
 آینه ضمیر ایشان خواهند زد و در این کستخی بنا بر فرموده ایشان واقع شد و الا

* قطعه *

چه یار اسبهار که رخشنده میدا * سپارش بخورشید انور نویسد
 همین رفعت قدر او بس که خود را * در آن حضرت از ذره کمتر نویسد
 حق تعالی نزدیکان را از بی بهرگی دوران محفوظ دارد و دوران را از بهر مندی
 نزدیکان محفوظ و آسلاّم والا کرام * رقعۀ آخری *

نیاز و دبستگی و عجز و شکستگی بموقف عرض رسانیده می شود شوق و غرام
 پایی بوس تخادیم کرام زیاده ازان است که بتقریر زبان و تحریر بیان بیان
 توان کرد مجمل احوال این جایی آنکه گشتی خراسان در گرداب است و اصحاب
 گشتی در غایت اضطراب * بیت *

گر شرطه همت عزیزان بوزد * یکن که با حل نجاتی برسد
 سائبه مکارم و معالی بر مفارق اکاریم و اعلای ممد و دبار * رقعۀ آخری *
 بعد از عرض نیاز بلسان اختصار و ایجاز معروض بخاندان آن آستانه و ملازمان

آن دولتخانه آنکه خدمت مولوی گرم نموده بودند و تشریف قدوم شریف از راه
فرموده با لآخره چنان معلوم شد که سفر ایشان با جازت نبوده و از آن حرکت
بسیار پشیمان و شرمند و پیریشان و پیرکنده اند حالاً عزم مراجعت جزم کرد
توجه بان جهت آورده ازین بهجور مستهام بمبالغه تمام توقع اعتذاری و تمنای
استغفاری میدارند * نظم *

کرده در گردن بصد خجلت روی * عذر میخواهم ز جرم او و
پیش فضل عام آن شاه کرام * عذریا باشد فضولی و اشکاء
* رقعۀ اخضر * نظم *

آورده صبا نامه مشکین رمت * شد روضه جان تازه ز رشح قلند
من مرد جواب او نیم یک مرا * انداخت درین ورطه کمال کرم
بعد از عرض نیاز عرض داشت آنکه داعی را آن داعیه بود که عنقریب
در ملک زمین بوسان آستان ولایت آشیان لازا آئینه
قبلة لتوجهات ارباب الطلب والعرفان انتظام یابد اما بواسطه
برودت هوا و شدت سرما در توقف افتاد امیدواری بعنایت حضرت باری
عزّ شأنه آنست که در اوایل بهار این سبزه امید میدن گیرد و این شکوفه را

شکفتن پذیرد زیاده ابرام شرط ادب نیست مرادات دوجہانی حاصل و
 سعادت جاودانی متوصل باد و السلام والا کر آم * رقعہ آخری * رباعی
 ہر چند دلم طباب تدبیر مند * بر خاک درت خیمہ امید زند
 باوی بچید طباب تدبیر مرا * انہم بدر خیمہ ہم در شکند
 نزدیک بود و دور نمی نمود کہ دوران را دولت پای بوس نزدیکان
 دست دہد اما چہ توان کرد * بیت *

فرشتہ است برین بام لا جورد اندود * کہ پیش آرزوی عاشقان کشد دیوا
 رجا بکرم الہی فضل نامتہای واثق ست کہ وصول بطرفہ الامنیۃ
 قبل حلول المینۃ میسر کرد * بیت *

می رود بندہ در ماندہ ولی تابندہ * نیست امکان کہ درین راہ بجائی برسد
 حق تعالی نزدیکان را از محنت مفارقت دوران دور دارد و دوران را از
 دولت مواصلت نزدیکان مبرور و السلام رقعہ آخر
 حق سبحانہ و تعالی ظل رافت و سایہ عاطفت حضرت سلطنت شکاری خلافت
 پناہی را بر مفارقی عالمیان مدود دارد و ارکان دولت را در مستقر عزت
 توفیق رعیت پروری و محبت کسری رفیق گردانار و بعدہ چون لطفہ

شریفه مشتمل بر نوازش رعایا و استیالت عموم بر ایا و منطوی برادرگ
 و تلافی ناپاکان و قمع و قلع بی باکان بجمع فقیران شکستان رسید
 همه یکدل و یک زبان دست تضرع و ایتهاال برداشته بدعای دوام دولت
 اشتغال نمودند و می نمایند رجای واثق است و امید صادق که بیمن این
 نیت و برکت این عزیمت روز بروز فتح های تازه و نصرت های بی اندازه
 بظهور پیوندد و مرادات دنیوی و سعادات اخروی بحصول انجامد * مثنوی
 حق ز نشان بغیر عدل نخواست * آسمان و زمین بعدل سیاست
 سلطنت خیمه ایست بس موزون * کیش بود راستی و عدل ستون
 گر نباشد ستون خیمه بجای * چون بود خیمه بی ستون بر پای
 یارب این خیمه سعادت مند * زمین ستون تا بحشر باد بلند
 زیاده ابرام شرط ادب نیست توفیق و سعادت زیادت باد

* رقعۀ آخری * نظم *

شای شاه جهان ذکر شب شینان باد * دعای دولت او در صبح خیزان باد
 بهر طرف که کشد تیغ یک سواره چو مهر * سپاه خیمه چو آنجم زبهرم کریزان باد
 چون نواز شنامه که از فتح آن نسیم ظفر می و زید و از نشر آن نسیم نصرت میدید

افتادگان کوی نیاز را از خاکِ مذکرت برداشت و کلاه کوشته قدر و منزلت
شان باوجِ عزت و کرامت افراشت رویِ تضرع و ابتهال سجداتِ شکر گذارت
نیازند و زبانِ حال و مقال بوظائفِ منت و سپاسداری کشودند * **قطعه**
شکرِ خدا که شامِ امید زمانه را * صبحِ طرب ز مصلحِ عزت و شرفِ دمید
هر ناوکِ دعا که کشاندند اهلِ راز * از بازویِ نیاز همه بریدند رسیه
رجا بنجاتِ لطفِ الهی و رشتاتِ فضل نامتناهی آنست که هر روز از شاخصان
فتحِ غنچه مُرادِ دیگر چه کشاید و از جویایِ ظفرِ خالِ مقصودِ دیگر سبزی نماید * **قطعه**
هر طرفِ هستِ او را ی سفر خواهد کرد * ضرورتِ ناید رفیقِ سفرش خواهد بود
هر کجا صولتِ او کوس و غما خواهد گرفت * فتحِ بفتحِ ظفرِ بظفرش خواهد بود
طلبِ رافت و سایه عافیت ابد آلا باد و دبار

* رقعۀ احسن * نظم *

نامه کز جانان رسد مشهور اقبالِ مست * مهر او بر نامه نقش لوحِ آمالِ مست
دَره سانِ جامِ هوادارِ مست آن خوشبیدار * بیک یک ذراتِ عالم شاهدِ حالِ مست
چون عنایتِ نامه هایون شبی از از دیارِ دولتِ روزا فرون خاک نشینان
آستانِ عجز و نیاز را بر فراز گردانیده و کلاه کوشته قدر و منزلتِ شان را باوجِ عزت

و ذرّۀ کرامت رسانیده همه یکدل و یکزبان روی نیاز بر زمین و دست دعا
بر آسمان بوظائف دعا کوئی و مراسم دولت خواهی قیام نمودند و جابلطائف
کریم الهی واثق است و امید از شرافت نعم نامتناهی صادق که عن قریب فتح
تازه و نصرت های بی اندازه دست داده عنان غریمت بمستقر دولت معطوف گردد

* قطعه *

امید و ارچنانم که معطف کردد * عنان عزم بزودی بمستقر جلال
رسد شکارکنان شاه باز دولت شاه * تدوین نصرت و قیام فتح در چنگال
و السلام و الاکرام * رقعۀ حسن * نظم *

باز صبح طرب از قطع امید دیدم * نفحات ظفر از گلشن اقبال وزید
نامه بسته سر آمد بمرد دل من * جاصل نامه مرادی که دلم میطلبید
فتح ناکرده چو نافه سر آن نامه هنوز * بمشام دل و جان رایحه فتح رسید
هر که بود پراز کوهر اخلاص درون * چون صدف شد همه تن کوش چو آن
چون مطلقه شریفه منبری از فتح قریب و نصرت جدید خاک نشینان شاه راه انتظار
رسید مژده آن فتح را سرمایه هر فتوح ساخته و مرهم خاطر همه مجروح شناخته زبان
حال و لسان مقال بشکرگزاری همیمن متعال کشاوند * قطعه *

مَدِّ اَحْمَدُ که آن نقش که خاطر میخواست * آمد آجز پس پرده تقدیر بپید
 خار هر کینه که بدخواه براه تو نهاد * خنجر کشت که جز در جگر انخلید
 حاصل دعای مخلصان دولت خواه و خلاصه مدعای دعاگویان
 بی اشتباه آنست که هر روز فتحی نو با کس مخالفان ضم روی نماید و نصرت تازه
 با فترت معاندان منتظم چه کشاید * بیت *
 و مبدم جامی از اخلاص کند همرو باد * سویی تو فاتحه فاتح ابواب حاد
 ظل رافت و سایه عاطفت ابد الا باد ممد و دباد

* رَقْعَةُ اخْرٰی * نَظْم *

چند بوسم دست و پایک دایر یار را * قرخ آن ساعت که یابم دولت دیدار را
 یار اگر طعن فرا شکاریم زد و درو نیست * زانکه بایادش فراموش کرده ام غبار را
 خواندمی طوایر غم بی او ولی چون مرا * نامه اش تعویذ جان طمی کرده اطمینان را
 اضعاف مضاعفه آن ملاطفه و معاطفه که از فحوائی نامه عنایت آمیز و مضمون
 صحیفه محبت انگیز مجاز به شوق و ذائقه ذوق کشیده و چشیده شد نیاز و تقاضا
 و عجز و انکسار بموقف عرض رسانیده میشود شوق و آرزو مندی بدو دست بجز
 خداوندی زیاده از آن هست که بتقریر زبان و تحسیر زبان نیاتوان کرد

* قطعه *

دیده‌ام آزار ازان رخ دُو میخواید دلم * تاوید پیر و بشرح دوری آن آزار را
 لیک نازک باشد آن خاطر ندانم چون کنم * درج در گفتار کم در و دل بسیار را
 ایزد تعالی بمحض فضل و امتنان اولیای آنحضرت را حسب الامکان از مکار
 مصون و از مکار مامون در مرقه دولت و مستقر جاه و شمت بدار او شعله
 بنده جامی و دعای او که بر ناید رست * خدمتی زین به دعا گویان خدمت کار
 چون مراد نامرادان آمد او همواره باد * بر او او مدار این کنبه دوار را
 وَالسَّلَامُ وَالْاِكْرَامُ * رَقْعَةُ مُحَمَّدٍ *

* رباعی *

ای باد و استانی ازان دلستان سپار * جان را نوید و خوشی چاه و ان بیا
 چون شد صحیح اقامت آن شاه جان بجزو * مروی حدیث از لب آن شاه جان بیا
 عنان شوق و آرزو مندی بر کاب بوسی حضرت خداوندی که همواره فتح و
 فیروزی در رکاب جاه و جلال او باد و لحام سعادت و پیروزی در کف دریا نوال
 او آنچنان از دست رفته که باز وی قوت و توانائی و نیروی مصابرت و
 شکیبائی امساک آن توان کرد لاجرم کستانخی نموده تسلی خاطر مشتاق

و تسکین حرارت اشتیاق را هر فی چند منبی از طرفی از ان و سطر فی چند منشی
بشطری از ان نگاشته خامه نیاز و اخلاص و رقرره قلم افتعار و اختصاص میگرد

* قطع *

چوب پسته نیست همچو دوات * که چون خامه با او کشایم زبان
کنم نامه را محرم را ز خویش غم را ز دل با وی اندر میان
بر روزه در روزه درویشان دل ریش و همیشه اندیشه دولت خوانان یک
اندیش از درگاه و اهب العطیات علم الاله الا و مبتدی بالنعیم
قبل الاستحقاق آنست که لایزال دولتیان مخیم عز و اقبال آن حضرت
از طوارق حدثان مضمون و از بوارق ملوکان مامون در سایه رایت نصرت شعاع
سرافراز دارد و از صدای کوس ظفر آثار کوش جهان پر آواز میند وجوده و السلام

* رقعہ حسنہ نظم *

صبا از مژموی آید فدایش با د جان من * که میگوید حدیث مروی از جابر و جهان من
ز جانان نامه بل کز مسیحانسخه دارد * پی در دل بیمار و جان ناتوان من
نامه که از عنوان آن نفحات صبح سعادت فائز و صحیفه که از مضمون آن لمعات
آفتاب عنایت لایح منبی از ان نظام سلک جمعیت زمین بوسان است مجلس عیان

موشعرباز دیدم و حشمت باریافتگان بارگاه دولت روز افزون مشالم امید
محرومان کلبه فراق را معطر ساخت و دیده انتظار مجوسان را ویه اشتیاق را منور
کردانید * قطعه *

منت ایزد را که از نرنگه لطف و جمال * خاطر عمیده را سرمایه شادی رسید
از سرابستان شاه کشور جاو و جلال * تحفه زندانی و منشور آه اودی رسید
آضعاف مضاعفه آن معاطفه و ملاطفه که از فحوی آن مطالعه افتاد و عجز و شکستی
و شوق و دبستگی بموقف عرض رسانیده میشود و تخفیف تصدیع را برین دوست
اقتصار کرده می آید * قطعه *

امید وار چنانم که فیض فضل الهی * همیشه کام ده شاه کامران باشد
بقدر دولت او خلعتی بیار آید * که عطف دامن او ملک جاویدان باشد
و اَللّٰهُمَّ وَاکْزَامُ * رَقْعَةُ اُخْرٰی * رابعی *

قاصد زمره و قصه آن دلستان رساند * مروی حدیثی از لب آن شاه جان رساند
دل را امید خرمی پایدار داد * جانر نویز پیغمی جاویدان رساند
عنایت مای تازه و نواز شهای بی اندازه که از ملزمان حضرت خلافت پناهی
مظهر اوصاف الهی و مقدر لطف نامتناهی اند نسبت با مخلصان و عاکبان

ودعا گویان یکدل ویکروی بظهور می پیوند و هر آینه رابطه امتداد دولت
و واسطه از دیاد جاه و شمت خواهد بود * مثنوی *

چو شامان خاطر درویش جویند * مزید قدر و جاه خویش جویند
فروغ تاج شاه معدلت کیش * بود از کوهر رخ لاص درویش
ز درویشان چو حرفی میگذارم * نه پنداری که قصد خویش دارم
من و لاف چنین بیات بیات * قوی شمرنده ام از نفی و اثبات
بس است این جام از درگاه ایشان * که باشم خاک بوس راه ایشان
حق سبحانه و تعالی اولیای آنحضرت را روز بروز فتح ما و نصرت های
کونا کون روزی کناد و سَاعَةً فَسَاعَةً بر دولتها و سعادت های
روز افزون فیروز می داد بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْكَرَامِ

* رقعۀ محکم * نظم *

چنین که یار مرا روی خوب دقوی نکوست * عجب نادر که گردن دشمنان بمه
ز چشم و غمزه و آبر و چه حاجتش بسپاه * چو کشور دل و اقلیم جان سخر است
نامه فخر از مصالحه متضمن مصالح جمهور انام و صحیفه مشعر بموافقتی موافق
مرا فتنی کافه خواص و عوام از ساحت ضخیم جاه و جلال و معسکر دولت و اقبال

حضرت خلافت پناهی سلیمان و سگامی اعز الله تعالی انصاره و ضاعف
 مملکه و اقتداره بخاک نشینان آستان نیاز و افتقار که آناء الیل و
 اطراف النهار بدعا گوئی دوام دولت و خیر خواهی ارکان ملک و ملت
 می کنند راندر رسید و کلاه کوشه قدر و منزلت شان باوج عزت و کرامت
 رسانید همه یکدل و یک زبان بوظایف شکرگزاری قیام نموده و قوا عده منت و
 سپاس داری کار فرموده میگویند * **قطع** *

خبر و اقامه عدل و فزون کن که ز عدل * عرصه ملک تو هر روز فزون خواهد
 فتح و نصرت ز خدا خواه که بی منت خلق * مدعی کریمه شیریست زبون خواهد
 لایزال دولت موافقان و در معرض از دیاد باد و کردن مخالفان
 در ربه خضوع و انقیاد * **برقه خنری** *

ملاطفه پر ملاطفه منی از انتظام امور ملک و ملت و التیام مصالح دین و دولت
 بدعا گویند مخلص و دولت خواهان مختص رسید زبان بشنا و دست بدعا
 کوه شکرگزاری نشینند و بسان خیر خواهی گفتند **مشنومی** *
 شکر خدا را که بخون ازل * شد بصف جنک و نصرت بر
 منی اقبال درین کهنه دیر * غلغل انداخت که آفتاب خیر

آنکه زدی دَم ز شقا و شقاق * می سپردم راه وفا و وفاق
 این همه خاصیتِ عدل است و داد * وین همه فَرْزِ نَدِ تو از عدل زاد
 معدلت شاه گراین سان بُو * فتح ممالک همه آسان بود
 باو بقا شاه جهان را بکام * تا بود امکانِ بقا و اسلام
 * رَقْعَةُ الْخُسْرِ *

عنایت نامه موجبِ سربندی و مُثْمِرِ سعادت مندی مُنبی از توجیه لَوای
 نصرت شعار بجانب این دیار بجزلِ دِعا کوی و دعا کویان یکله و یکروی
 رسید خلوتِ سرائی دل را رفت و رُوب داده و دیده امید بر شِمار
 انتظار نهاده نغمه غم خانه فراق و ترانه ویرانه اشتیاقِ ایشان آست
 * نَفْثُ الْمَمِ *

مبارک ساعتی کان به بشهر ما کند منزل * ز وصلش سرفراز دجان با قباشن باز دل
 چه حاجت اختیارِ ستاره سعد از برای او * که ساعت را سعادت ها شود از تقدیر حاکم
 در مطاوی عنایت نامه استفسار از آن معنی که چهارشنبه آخر صفر بآن اشتها
 یافته است رفته بود جهان آفرینشایمان تواند بود که بعضی از مُفَسِّران آیت
 فِی یَوْمٍ تَخْتَمُ الْمُشْتَمِرِ که در کلام مجید واقع شده است چهارشنبه آخر صفر

فرود آورده اند و پوشیده نماند که نحوست آنروز نسبت باصحاب شقاوت و شقاوت
که کافران و بدکیشان اند زیرا که نکبت و نکال و هلاک و استیصال ایشان در آنروز
بوده است اما نسبت باآرباب وفا و وفاق که انبیاء و متابعان ایشان اند در غایت
مبارکی و فرزندکیت چه کمال قوت غلبه و نصرت ایشان در آنروز بوده است

* مصراع *

بر دوست مبارک است و بر دشمن شوم * چهارشنبه صفر سالین برادر شنبه
صفر پیرین است رجای واثق است که همچنانکه در آن شنبه دخول درین شهر ولایت
بر ملازمان آنحضرت مبارک و میمون آمد درین چهارشنبه نیز فرخنده و بهایون باد

* قطعه *

ببند کوش ز بی دانشان که قدر ترا * فراغت است ز حکمی که هر ضلّول کند
باختیار منجم چه حاجت است آنجا * که آفتاب بهرج شرف نزول کند
حق سبحانه و تعالی دولتی از حد ادراک افزون و سعادت از احاطه انجم و اخلاک
بیرون روزی کند و آسلا م * رقعہ الحسنة * نظم *
آمد مرغی برک کلی در منفار * بروی خطی باز سنبیل برگزیده نگار
مضمون خط آنکه ای خزان دیدہ کیا * خوش باش که از تو یاد کرد ایر بهار

رشحاتِ اَقلام و بیرانِ عالی مقام سده سدره آئین لاذال مَلْتَمَا شِفَاءِ
 الْمُلُوكِ وَالسَّلَاطِينِ که حشرِ حیات لب تشکان وادی حرمان و سرای
 نجات سر تشکان بوادی بُعد و هجران است فی اَمْنِ یَوْمٍ وَاَسْعَدِ سَاعَةٍ
 باین فقیرِ حقیر البضاعت رسید روضه جان را خضر فی تازة و حدیقه جان را نضری
 بی اندازة بخشید حصول این دولت و وصول این سعادت و ظائفِ شکرگزاری و
 مراسمِ منت و سپاس داری بجا آورده شد و تخفیفاً لِابْرَامَ وَتَحَاشَا عَنْ
 اِطَالَةِ الْكَلَامِ بر عا اقتصار کرده آمد * ربابی *
 بترنج و ران شاه جهان سراپا * بفرقِ زمانه سایه کستر بادا
 آوازه بند کی و شاهِ تاهست * مابنده و شاه بنده پرور بادا
 وَاَسْلَامُ وَاَلْاِکْرَامُ * رَقْعُهُ مُنْکَرُ * مِثْنَوِی *
 بنام ایزد زهی منشورِ شاهی * بایر ادش دعا گوین مباحی
 بنام بنده در قیدِ غم بند * خطِ آزادی آمد از خند او ند
 عنایت نامه هایون بانواع عنایا مشحون در اشرفِ ساعت و اطیبِ اوقا
 خاکسارانِ وادی فراق و بادیه پیمایانِ بوادی اشتیاق را * بیت *
 سِرِّ زلت باوجِ عِزّت افراشت * بدستِ مرحمت از خاک برداشت

بایستی که این فقیر بخود چون خامه قدم از سر ساخته جواب نامه بودی بلکه بخود
 از سر شناخته طریق ملازمت پیمودی اما بواسطه محزون بی اختیاری و بی قدری
 بی اعتباری خود را در عرض این مقصد بلند و مطلب ارجمند نمیدارد و الاغایات
 شوق و نزاع و جذبات قعطش و التیاع برین بوسی عقبه سپهر مرتبه در مرتبه است
 که بحروف مرکبه و عبارات مرتبه شرح توان داد و در جای واثق است که عن قریب
 محجب عز شأنه لطیفه متضمن این اُمنیت مفضی بفراغت و اُمنیت از هجوم
 شدائد آزران و مہوم از کسین بطون ظهور آرد و مشتاقان آرزو مند را پیش ازین
 در مضیق دوری تنگنای مجھوری نگذارند و ان شاء علی ما یشاء قدیر و محسن دراز
 کشید و نوشت باقامت دعا و نیاز انجامید قلع و قمع اصحاب شقا و شقاق
 علی ایس الطریق میسر باد و حال و مآمل ارباب وفا و وقاق
 علی احسن الوجوه مقدروا السلام والاکرام
 * رقعہ حسنہ *

بعد از تجدید وظائف محبت و تمهید قواعد معذرت خامه عنبر افشان و سیران
 عظیم القدر کبیر الشان که با نامل شریفه رنجہ فرموده اند و فراموشان
 زاویہ خمول را بر شمع قلم یاد آورده * مشبنوی *

دعائیکه نبود بداعی مضاف * ز عجب و زیاده بل کز خلاص صاف
چو فانی بود بنده در دعا * نه اخلاص کجاست دران فی ریا

بود خواهشی از شوائب سلیم * درو تافت از قدر عریم
نثارِ محمیان و جلال و معسکر عز و اقبال میکرد و همواره از حضرت و اهب العطایا
بحکم اسرع الدعاء اجابة دعوة غائب لغائب بادل حاضر میل خاطر کارکن
دولت بر عایت رعایا و برات ساحت همت از ظلمت ظلم برایا که سعادت دینی
و دنیوی با کمال آن منوط است و جمعیت صوری و معنوی بعدم خلال بان مشروط
مسالت میروند و بسمع اجاب مسموع باد و بجز استجابت مشفوع و السلام
* رقعۃ احسن * مثنوی *

دعائیکه بر رب نرسیده * نوید فاستجبنا له شنیده
تحمیاتی که با آن هست روشن * چراغ از عهد حیوا باحسن
هر صباح و مسامرا و شمال و صبا بموقف عرض بار یافتگان محمیان و جلال
سماعندان معسکر عز و اقبال رسانیده می شود و چون شرح آرزو مندی و
خلاص از توهم تکلف و ریاء کاری نیست و اظهار افتقار و اختصاص جز بقاعد
ظاهر بیان خود نمای جاری فی لاجرم سدا آن باب کرده شد * مثنوی

بفرزیک سلیمان باشد از نو * حدیث شو و اخلاص از ادب دور
 به پیش خور که اصل روشنائیست * هواداری ز ذره خود نمائیست
 جز این معنی نشاید از کدائے * که گوید در دل شبها ده عائی
 وائسلام * رقعہ اُحمر * قطعہ *

آسیب صرصر اجل از ناکهان رسید * بر نارسیده میوه از شاخسار ملک
 یارب مباد سائیه سر و جلال و جاه * تا نفخ صور منقطع از جویبار ملک
 اجر و مشوبت ارباب مصیبت جز بقدر شدت و صعوبت آن نمیتواند بود و آشنایی
 مصائب و أصعب نوائب مفارقت اولاد که قُرَّة العین و ثَمَرَةُ الفؤاد اند
 رجا بشمول کرم الهی و عموم نعم نامتناهی آنست که اجر و مشوبت آن حضرت درین مصیبت
 امتداد در ولایت این جهانی باشد و از دین سعادته جاودانی و ائسلام و الاکرام
 * رقعہ اُحمر * رباعی *

آمد خبری که میرسد محمل دوست * بر سوختگان بسخت گوئی دل دوست
 هرگز نبود آرزوی خسته دلان * زان پیش که نزدیک رسد محمل دوست
 شوق و غرام مشتاقان مستهام بجاک بوی سده جاه و جلال و عقبه عز و قبایل
 آن حضرت نه در آن درجه است که بر شمع خامه شرح توان داد یا در طری نامته نتوان کرد

لاجرم سید آن باب کرده بمراسیم دولت خواهی و وظائف دعا کوئی قیام می نماید

* ر ب ا ع *

بر تاجوران شاه جهان سر بادا * بر فرق زمانه سایه کستر بادا

آوازه بندگی و شاهی تاهست * مانده و شاه بنده پرور بادا

و السلام * رقعۀ حُک * قطعۀ منظومہ *

آمد از ره قاصدی با او نوازشنامه * سویی درویشان نشاء کام بخش کامیاب

چون رسید منشور عزت ز پشته قد و جاه * خاکیا نرا جز دعا کوئی چه یارای جواب

هر کجا راند سپه بادش علی رغمِ صود * فتح و نصرت هم عنان اقبال و دولت هم گام

* رقعۀ حُک * قطعۀ *

شرف نامه ز افتاب بلند * سنوی ذره بی سرو پار سید

ز تشریف آن مکرمت ذره را * سرِ فخر بر چرخ و الار سید

چون عنایت نامه هایون مثنوی از ازیاد دولت روز افزون خاک شینان

استان عجز و نیاز را سرافراز گردانید و کلاه کوشه قدر و منزلت شان باو عجت

و ذروه کرامت رسانید بهنگان یکدل و یک زبان * مصرع * روی نیاز بر نیز

و دست دعا بر آسمان * بوظائف دعا کوئی و مراسیم دولت خواهی قیام نمودند

نمودند و مینمایند حضرت بهمین منان بحض فضل و ایشان اولیای آن حضرت را
 حب الامکان از مکاره مضمون و از مکائد مامون و مقرر دولت و مستقر جاه و
 بهار او بالنسبه و اله الامجاد

رقعه آخری بجناب حضرت سلطنت شعاری و حسین جس نوشته شده

* مشنوی *

خردمند اگر جا بزند آن کند * ز طبع خوش آنرا گلستان کند
 چو در فحش ببطره یافت دل * چه غم دارد از قبض یک مشت گل
 برای جهان ارای و ضمیر مشکل کشای پوشیده نخواهد بود که چون نعمت عالم
 بتبدیل حرفی نعمتی شود و غصه آن بتغیر وضعی محنت میگردد آراوه بشمند
 باقبال آن دل خوش نباید کرد و باید بار آن خاطر ششوش نباید در * مشنوی
 باقبال چه غم از آن کانیست * که قبال او غم از بار نیست
 چو اقبال او رنگ بر دبار یافت * خوش آنکس که از قبال او روی یافت
 در ویشان دل ریش دولت خوانان نیک اندیش همواره دست نیاز
 برداشته اند و تمامی همت و نعمت بر آن گذاشته که عن قریب بهموم عنایت
 بی علت مقلب القلوب همه که ورت نامفضی بصدق و صفات شود و بکثرت

کرمیت بری از قِلّت مُفَرِّجُ الْکُرُوبِ همه خصوصتها مقتضی محبت و ولا کرد * شنوی
 خوش آندم که این جنگ داین داوری * شود بر سرباری و یآوری
 کهن دوستان را باقبال و کام * شود تازه عهد و وفا و السلام
 * رَقْعَةُ الْخِر * *

بعد از عرض نیاز بلسان اختصار و ایجاز معروض آنکه این فقیر میخواهد که خود را
 پیوسته بنوشته بر خاطر خطیر بگذراند و همواره در کاغذ پاره جوهر اخلاص با بطور
 گیمیا اثر برساند اما چون هر قاصدی راه بدین مقصود نمی تواند برد و هر طالبی
 طریق این مطلوب نمی تواند سپرد این معنی جز گاه گاه صورت نمی بنید و آرزو
 غیب دید و بر بطوری پیوندد * قطعه * *

ترکِ ارسال قاصد و نامه * شیوه هوشمند آگه نیست
 لیک سوی سیریم عزت تو * باد را جای و مرغ را ره نیست
 امیدواری چنان است که عن قَرِیب قَرِیب مُجِیب عَرَضِ شَانِهْ لَطِیفَهْ انگیزد که حجاب
 قاصد و نامه از میان بر خیزد و دولت ادراک ملاقات شریف و اشباع مقالت
 لطیف علی آئینِ فال و احسن حال مبته گردد * نظم *
 وقت آن آمد کزین نیلی حصار * روی بنائی عیان خود شنید و ار

نیده امید را روشن کنی * تنگ نای عیش را کلشن کنی
فلضان و دروستان شاد کام * دست بوسندت بخدمت و آسلاّم

* رقعۀ نایکه بارکان دولت نوشته شده * رباعی *

اندم که قضا اتفاقِ سفرت * تابو که کنم کهی بخاطر کذرت
ار مرغ پر دسوی تو یا باد و زرد * خواهم که دهم بنامه در دست
بون قلم برداشتم و اندیشه برکاشتم جز اعتذار رقعهای محتاج که درین چند روز
واقع شده معنی در دل نکشت و صورتی بخاطر نگذشت اگر چه این نیز خالی از غلط

صدیعی نیست و اوقات تشریف را بی شائبه تصحیحی نه * بیت *

ار بنام پیش تو آن ناله در دسربو * و برخواهم غدر زان در دسربو
مُرادات دنیوی و عادات اُخروی محصل باد و آسلاّم

* رقعۀ احمر * نظم *

تجارتی که چون از دل بر آید * همه روحانیان را جان فزاید
شیم آن درین فیروزه منظر * و مانع قدسیان دارد معطر
هر صبا و مسا با صحائف دعا و ثنائیه از کمال محبت و ولا مصحوب به شمال و صبا
معروض میکرد چون تکلف در شرح شوق و اخلاص از تو بتم سمیعت

و ریایاری نیست و مبالغه در اظهار نیازمندی و اختصاص جز بر قساعده نگاه
بنیان خود ناجاری نه لاجرم از همت آن برگشته و بساط آن در نوشته میگوید

* نظم *

جز این کاری مبادت گاه و بیکاه * که در ظل ظلیل دولت شاه
خط خط خود از دل بر تراشی * برای حق پناه حلق باشی
و السلام * رقعہ حسنہ * قطعہ *

شدنی خامه دلم را تر جهان * بشنوازی چون حکایت میکند
باز بان تیز و چشم اشک بریز * از جدائی ناشکایت میکند
حکایت تادی ایام فراق و شکایت توالی آلام اشتیاق نش از آن است که
بعد کاری دعوات و بان بسته و دستگیری قلم زبان شکسته در طول این نامه
عرض آن مقدمه و باشد یاد دینی این صحیفه نشر آن میسر لاجرم سدا آن با
کرده التماس می رود * مثنوی *

ایا باد صبا گرمی تو آسینے * نیاز من بآن حضرت رسانی
و آن ساعت که بی تشویش اغیار * دوران فرخنده مجلس باشدت بار
زمزمه بوسه بقطعه که دانے * زمزمه بوسه بوسه که ما را در سانه

دولتی از آنها مصنون و سعادت از انقطاع مأمون میسر باد بآلِ نبی و آلِ

الامجاد و السلام * رقعہ اشکر * مثنوی *

سلامی کرده از سین نیز دندان * کشاده عقد از رشته جان

سلامی از کند طره لام * دل صاحبان آورده در دام

سلامی خوشتر از دوسر اعلیٰ * آلف در وی کشیده قد چو طوبی

بزیر آن آلف از چشمه میم * عیان در پای طوبی عین تنیم

تحفه صحبت شریف و هدیه مجلس صنف گردانیده معروض آنکه چون خدمت

مولوی را شوق رکاب بجوی عنان گیر شده بود خود را بر فراک او بستن

واجب نمود اما بواسطه موانع و وقایع در آمدن توقف افتاد لاجرم این رقعہ

مصحوب رساله که تجدید تجریر پیوسته بحضور فرستاده شد اگر مصلحت دهند

بعضی بایون رسانند والا * بیت *

صرحہ نه مقبول دل پاک تست * بایزش از صفحہ ادراک شست

دولت عاجل مقضی سعادت اجل بروجہ اکل میسر باد و محصل السلام

* رقعہ اشکر * قطعہ *

نی کلک تو طفل معنی را * بہ نبات حسن پیورده

غزوة صبح را طرود شام * رشک رخسار نو خطن کرده
 قصه کوتاه شب دراز مرا * پاره پاره بروز آورده
 صحیفه شریفه مشحون بفتون معانی و عبارات لطیفه نزدیکان دور و دوران
 نزدیک بحضور را مشرف ساخت در صورت هر خطی خطی روی نمود و از عکس هر حرفی
 فرجی پر تواند بخت از شوک شکوه غنچه های شکر و ثنادهای دانه های خار گل کله های
 محبت و دما بنگانید آری * بیت *

کر لطف تو بگذرد بخارستانها * خارستانها شود بهارستانها
 حکایت کله و شکایت بنا بران واقع شد که ایشان از رقعۀ این فقیر تصور کرده اند
 و در تحت تقریر و تقریر آورده والا * مثنوی *
 نماید از تو چنان معالک * که کسی را دران رسد گلک
 نیست از تو بجز گلک گلک * زانکه لطف تو اش زینج بکند
 حق سبحانه و تعالی همواره در نظریه رفت خودشان دارد و بآفت نظر
 بخودشان نکند اراد و السلام * رقعۀ آخر *

بعد از رفع اخلاص بلباس افتقار و اختصاص مرفوع آنکه درین چند روز از نتایج
 فکر خیزانده غزلی جدید بجلصان قدیم رسید نکته دانان سخن و روشیرین زبانان

نظم کسره عقد جواب منظوم آن را گوشواره سمیع قبول و تسلیم بلکه حاصل کردن تنوع
و تعظیم ساخته طریق تتبع آن برداشتن و معانی بربیع بلورج بیان کاشتن و

نیز و فتح کمان کاسل و رفع تهمت تساهل را با آنکه * بیت *

ز پیران در قیاس خمره دانان * نیاید جودت طبع جوانان

کوهی چند از خوی خجلت گرد کرده در صد فیر ادب پرورده و برشته دقیقه

محبت فراهم آورده تحفه سداک صحبت و هدیه نظم جمعیت میگرداند * مثنوی

رشته این نظم که کوه نیست * نیست کهر بلکه صد فیر پارس است

زیور افروز نرود شاه را * باد کمر بنده درگاه را

همیشه ریاض سخن از رشحات طبع کوه بریزشان تازه باد و فضای جهان از

نعمات نظم دلاویزشان پر آوازه و آب لایم و الا کرام

* رقعۀ آخری * مَعَا بِاسْمِ سَلامَ عَلَیکَ سَیت *

لاف شوق تست در ستم یک در غم دراز * کرچه فرساید زبان یک شمه نتوان گفت باز

بعد از تبلیغ سلام بلسان تعجیب و ابهام معروض آنکه چون نامه مشتمل معنائی نام

که نامه در این کنام زاویه فقر و انکسار شده بود رسید دیده را نور و سپیده را سرور بخشید

الحق هر یکی را در بهار رونق غنچه یافت که از شکفتن آن باغ طبع خندان شود

شود و نافه دانست که از شکافتن آن دماغ خرد عطر افشان کرد دینی بی منشو
 در جی دیدم لطیف و مکنون * از درج کعبه بقیمت افزون
 مکنون در وی در ی نهفته * در بسته کلید آن نهفته
 دلها شده خون ز فکر پیوست * نایافته بر کشادش دست
 بازای آن جوهر خیزی اما شامل کوهر آیدار و در مقابل آن لای صد فی
 لیکن حامل لولوی شاهوار در سلک نیاز و شکستگی ورشته تعلق و دبستگی
 انتظام داده بموقف حضور فرستاده و آن این است * معاً با هم سلطان حسین
 گرد زلفت سر کشی باروی خوبای عشوه کر * آفتابی جلوه ده بر یو بقانونی مکر
 * معاً با هم سلطان حسین جلد ملکه *

ای زیر سیر زلف کجاست ماه تمام * قوس قزح بر آوج خور کرده مقام
 و آن در خم کسوی تو سرگشته مقیم * گل پیش می روی تو آشفته مدام
 امید داری چنان است که اگر زیور حسن و جمال را نشاید عوده عین الکمال
 را در خور آید * بیت *

هر چند صدف شکسته و خوار بود * این بس که مقرر در شهرار بود
 مشکل هر معاً بالتفات طبع لطیف شان حل باد و معای هر مشکل با تمام

فاطر شریف شان منحل و السلام

* شرح ابیات معنائیه *

نسطیر چند سطر در آخر این رقعہ برای شرح ابیات معنائیه مناسب مینماید از مثنوی
 راد کلفت نیندازد و چون اشعار تعمیم در اصل برد و گونه باشد یکی آنکه بحر تحصیل
 مادہ اسمی جزیری دیگر از ان منظور نبود و از مضامین شعری و محاسن نظمینی دور باشد
 دوم آنکه با غرض تعمیم از حلیه معنی شعری و محسناتش چنان آراسته باشد که بی
 تشبیه ذهن کسی بسوی تعمیم نشتابد و این قسم شرف و الطفت است و پیدا که اشعار
 آبدار معنائیه این رقعہ از قسم ثانی است نه از قسم اول بنا بر آن اولاً شرح معنی شعری
 آن نموده هر معنی را حل بسبیل مجمل میکنیم بی تعرض به بیان اعمال معنائی از تحسینی
 و تمییدی و تسهیلی و اقسام صریکی که این معانی بر آنها اشتمال دارد چه در شرح
 هر یکی سلسله سخن بطول میکشد پس معنی شعری شعرهای اولین یعنی لاف
 شوق آه که مشتمل بر آدوہ سلام علیکم است چنین باشد که لاف اشتیاق لقای
 تو در پس من است که همواره بر زبانم جاریست ولیکن چنان بی پایان است که درند
 عمر دراز باره از ان در تقریر نمیتواند آمد هر چند درین باب زبانم بفرساید و چون حرف
 اشتیاق را نسبت بمخاطب عالجواب از حوصله خود برتر دید بنا بر آنرا به لاف

تعبیر نمود اما باعتبار معنی معنائی که ازان ماده مذکور باستنباط در آید این است که
لفظ لاف چون در میان لفظ ستم در آمد صورت سلام ازان پدید آمد و همچنین هرگاه
لفظ لیک در میان لفظ عمر یعنی در میان عین و میم رفت صورت علیکم ازان
ظهور گرفت پس مجموع سلام علیکم شد و چون بر ماده مقصوده حرف ف و ر که
مجموع آن لفظ فر باشد زائد آمد و بطریق تحلیل لفظ فر باشاره لفظ سایه که دلت
میکنند بر نفی (یعنی لفظ فر بساید) دور شد ماده سلام علیکم باقی ماند اما معنی
شعر معای دوین یعنی کرد زلفت آه که مشتمل بر ماده سلطان حسین است چنین است که
زلف باروی نیکوی تو سرگشتی نموده یعنی بر آفتاب رویت پریشان شده ازانرا
چشمان مشتاقان پنهان ساخت و آنان را در ظلمت کده حیرت انداخت اکنون
ای عشوه گر بر حال سیه بختان بخشای و آفتاب چهره خود را از هر دو سوی روی
بطرزی دیگر و خوب جلوه ده و بنمای اما معنی معنائی آن این است که شاعر از زلف
بطریق استعاره حرف ج که علامت سرطان است مراد گرفته و انگاه بطریق تمییز
سرطان ازان اراده کرده و از کاف لفظ سرگشتی بطریق تحلیل معنی مثل خواسته
و حاصلش اینکه زلف یعنی سرطان لفظ سر را مانند شیئی ساخت و چون مصحف
شیئی بتبی باشد حرف ل که بحساب جمل عددش ستمی است ازان اراده نموده

حور و نفورت از لفظِ عطران شکلِ لطان پدید آمد و هرگاه ماده لطان
 باروی لفظِ خوب که خ باشد هم شود و با اشاره لفظِ عشوه که نقطه آن بهان^{کرد}
 صورتِ لطان ح حاصل آید و از لفظِ آفتاب بطریقِ تلمیح س مراد است که
 علامتِ شمس باشد و چون سین دو طور دارد یکی مسمائی که س باشد
 دوم اسمی که سین بود و هرگاه آفتاب یعنی سینین بهر دو طرف ماده لطان ح
 جلوه کر شود (یعنی در اول مسمائی و در آخر اسمی) ماده مقصوده یعنی سلطان حسین
 صورت گیرد اما معنی شعری هر دو شعر معنای سومین یعنی ای زیر سر آه که
 مشتمل است بر ماده سلطان حسین خلد ملکه چنین است یعنی ای آن کس که
 زیر شب زلف کجّت رویت ماه تاملی است که چون بدر تابان است و ابروی
 خمدارت قوس قزحی است که بر مهر چهره تو نمایان است که دل عاشقان بشتیاق
 تمام در خم کیسویت قیام می ورزد و کل با وجود لطافتِ روی خود در مقابل
 ماه روی تو پریشانی دارد پس حاصل معنی شعری وصف محاسن
 مدوح باشد اما باعتبار معنی معنایی حاصلش اینکه شاعر بطریقِ نیکو
 از زلف سلطان اراده نموده و از ماه تمام که عبارت از سنی روز باشد حرف
 آن که عددش سنی است مراد گرفته و هرگاه بجای زیر سر لفظِ سلطان که حرف

راست حرف آ در آید ماده سلطان صورت پذیرد و همچنین از قوس فتح بطریق
 تمییز حرف ح که علامت قوس فتح است و از خورس که علامت شمس است
 اراده کرده و هرگاه حرف ح یا سین اسمی بهم آید صورت لفظ حسین ظهور گیرد
 پس از هر دو مصراع شعرا اولین ماده سلطان حسین حاصل میشود و همچنین چون
 لفظ دل سرشته (یعنی مقلوب) در میان لفظ خم رود شکل خلدم از آن برآید
 و چون لفظ کل آشفته (یعنی معکوس) که تشعیف آن لک باشد بکاف تازی
 بجای پیش لفظ مه کم است در آید صورت لکه ظهور کند و چون مواد محصله بهم بجای
 جمع کرده شود ماده متصوده یعنی سلطان حسین خلد ملکه حاصل آید * شرحه الیدانه

* رقعۂ حشر *

صحیفه که از فتح صادق و قانر اهلای فتح کشاده و از کسر حاحاسه از رخا را می
 بعد از تادی ایام انتظار و توانی الالم اصطبار از جانب جناب امیر علی شیر علی
 لا ذال فی رفو یه مصالح الدین کاشمه الشریف مفتوح العین
 که اسم شریفش بصورت لطیف کاشمه تعلیم تحریر و خامه تقریر شده سمت ورود یافت
 مستطرا این زاویه اخلاص و امید واران کاشانه اختصاص را مروح روح و فتح
 ابواب فتوح آمد در مقابله آن تحیات حیات انجام و تسلیات مفتوح بتسلی تمام مخف

تخف و مبهدی و ببلغه و نور می میکرد شرح تقطش بر شج زلال وصال
 ند زبان لال حال و قال نیست لاجرم ازان تقاعد نموده برد عای متضمن
 بر تنه اقتصار میرود * قطع *

تیغ فتح شاه صف شکن را * آقا ایم جهان بادا مسلم
 پی هر فتح عالم را سکونی * میسر باد هم چون لفظ عالم
 همیشه در دل حسد و ملکش * چونوک سین سنان با باد مدغم
 و آت لاه * رقع حُرری * دعا یک بدایت آن مضموم مع الشوق و الفراق و
 نهایت آن مُمدود الی یوم القیام و العین بینهما مفتوحة الی الاحیاء
 مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْعَالَمِ بصورت نیاز تبار بساط جرات و انبساط میکرد و میل و شغف
 بنیل شرف ملاقاتیش از آنست که به صرف غشیات و غددات در اعمال ادوات قلم
 و دوات ادای شمه ازان تولد کرد لاجرم عنان قصد و نیت از صوب آن
 اُمنیت معطوف داشته باین درویش مظهر میکرد * قطع *

زیرک آنکس که در خرابه دهر * در کنجینه های راز زند
 جاوه کوتاه زیر پا نهند * دست در دولت دراز زند
 لایزال نهالی روضه امید برونند باد و شاخ دوحه سعادت جاوید آن پیوند

وَالسَّلَامُ وَالْاِكْرَامُ * رَقْعُهُ خَشَعٌ *

بعد از عرض نیاز و اخلاص بلسان محبت و اختصاص معروض آنکه قریب سلطان صاحب قدرت و مجال قبول سخن در آن حضرت نعمتی بزرگ است و شکر آن نعمت صرف اوقات و انفس است بمصالح مسلمانان و رفع مفاسد ظالمان و عونان و اگر ناکاه عیاذاً بالله طبع لطیف را از عمر آن شغل کرانی حاصل آید و خاطر شریف را پریشانی روی نماید تحمل آن کرانی را در کفّ حسنات و زنی عظیم خواهد بود و مصابرت بر آن پریشانی را در جمیع اسباب خلی تمام * مثنوی *

راحت و رنج چون بود کز در آن * رنج کش هر راحت دکران

ز آنکه باشد بجز رنج امید * رنج تو تخم راحت جاوید

حق سبحانه و تعالی توفیق دستگیری از پای افتادگان و پایی مردی عنان از

دست دادگان زیادت کرد اند و اَلْسَلَامُ وَالْاِكْرَامُ

* رَقْعُهُ آخِرِی مُشْتَمِلٌ بِرِغْمِیْهِ سَلَامٌ اَللّٰهُ عَلَیْكُمْ *

سلامی که چون بلسان رمر از اصول و مبانی آن نکته گویم جز ولای ازلی در رسم نیست

و چون بمشام ذوق از وصول بمعانی آن شمه بگویم از هموم ابدی ترسم فی بافتنه

اخلاص مقرون بغایت تذلل و ابتهال و مصحوب بنهایت توجه بدولت اتصال

تحمه موقف شریف و هدیه مجلس مُنیف میگرد و داغ دل سوخته از فراق در اثنای
علم آتش اشتیاق روشن تر از آنست که در شرح و بیان آن بکاغذ دوروی
و خامه دوزبان احتیاج افتد * قطعه *

بی تویش از حدِ شبت جامی را * محنتِ بجزود در مشتاقی
شمه با تو گفتم و رفتم * قهر علی ما سمعته الیابی

لا جرم طی آن بساط نموده و زبان انبساط کشوده اینها می رود که چون درینولا
ورقی بلکه پیر ایل محبت و و لاسبقی مشغون بنکته چند که در اثنای شرح آخرین
قصیده برده که بی شک کوی سبق از اولین و آخرین برده رونموده و مملو به لطافت
از جند که بران کتا لطافت انساب * ع * چون قطره شبنم که چکد بر گل سیراب *
بنازی افروده مطرح بر تو اندیشه گشت و سرچ عقل فکرت پیشه آمد الحق معنی دقیق
که بدقیق نظر موی شکاف شکافه بودند و بقوت مناسبت چون موی در هم بافت
عقل باریک بین را میان آن و موی فرق نهادن دست نداد اما چون موی
بر فرق نهاد و هر عبارت پاک که نفییم دراک از بحرِ خاخر خاطر کوهر بار کوهر و استخر
کرده بودند و بالماس تفکر سفته در سلاک انتظام آورده از آن تاجوهر آید و لاک
شاهوار تفاوتی چندان ندید لا جرم آنرا زینب و شاج جان و زینت همائل

چنان گردانید توجه خاطر شریف باستنباط این نوع غرائب و بدائع با وجود
کثرت ثواب و موانع علامت آنست که خدمت ایشان را تفرقه ظاهر جمعیت
بلن مانع نمی آید و ازین معنی امیدوار گشته مسالت میروم که حق سبحانه و تعالی جمعی
گرامت فرماید که این جمعیت در جنب آن محض تفرقه نماید و التَّائِمُ وَالْاِکْرَامُ
* شرح معما *

نست که او اهل این رقعہ نیز با فادہ معنی نشری مشتمل است برادہ سلام اللہ علیہ
اما باعتبار معنی محتاج بشرح نیست اما بطریق معما این است که چون لفظ ولا بعد
حذف و اوش بطریق عمل اسقاط بقریۃ لفظ از پی که دلالت میکند بر عدم
الابتداء در میان لفظ سَم آید مادہ سلام از ان صورت بند و هرگاه بطریق عمل
انتقادی از فاتحه لفظ اخلاص الف سَمائی و از غایت هر یک لفظ تَدَلُّ و لفظ
ابتهاال لام سَمائی و از نهایت لفظ توجه نامی سَمائی گرفته شود مجموع حروف یعنی
(ال ل ه) مادہ اسم اللہ باشد و از لفظ داغ بطریق ترادف لفظ گی که در عربی
مرادف داغ است مراد گرفته و همچنین از لفظ دل قلب و از قلب بطریق اشتراک
معنی معکوس اراده نموده پس هرگاه داغ دل یعنی لفظ گی و ازون که یک باشد
در میان لفظ علم یعنی میان لام و میم در آید مادہ علیکم از ان پیدا آید و حاصل مجموع

(سلام الله علیکم) باشد * رقعۂ احمر *

بعد از ادائی و طائف دعای مقرون با جوابت سَمِعَ اللهُ لِمَنْ دَعَا مَرُوعاً نَکَمَ

تبار کی قاصدی رسید و قصید تازه رسانید * قطعه *

چو رفی چند خواندم زان قصید * دلِ خاصانش اندر قید دیدم

در ان اشا چو شد چشم بصیرت * کشاده جمله دلبا صید دیدم

هر چند از مطلع تا مقطع در بر بیت و مصرع * بیت *

بسرعت خاطر تا فذ مباهی * بحر سرفی فروشد چون سیاهی

پیچ نقصانی جز آنکه دفع عین الکمال را در حسن کلام و لطف مقال کوشیده بودند

و از پیچ چیزی ساخته این ناقص الباس اوصاف کمال پوشانیده نظر اندیشه

در نیاید آری * بیت * مشاطه چو چهره بتان آراید * از نیل خطی کشد بی قیاس کند

از فحوائی آن چنان مفهوم شد که خدمت ایشان را ارادت اقبال قبله مقصود

و اءِ اَنْسِ از نمودن مای بی بود مناکد شده است اَحْمَدُ لِلّٰهِ عَلٰی الْاَکْمَرِ اما اگر

چنانچه در غیر امور صوری و ترک اشغال غیر ضروری چون ملائیم مزاج شریف

عزیزان نیست مبالغه زود و در نمی ماند هیچ جا نیست که مقصود ظاهر نیست

و جمال ظهورش را جز کمال ظهور سائر نی * مثنوی *

کر نه بر جانی جمال خود نمود * وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَا كُنْتُمْ چه بود

مای اندر جوی آبست آبجوی * میند بر چشم و گوشش آب جوی

گر شود از آب که هم آب * وارید جانش زیندار حجاب

حق سبحانه و تعالی همکنار از حقیقت قرب بمقصود آگاه گرداند و دست همت از

بنمود مای بی بود کوتاه و السلام * رَقْعُ الْخَمْرِ *

بَعْدَ مَرْفَعِ السَّلَامِ الْحَاكِمُ الْمَجْلِسِ الْعَالِي وَالْمَوْقِفِ الْخَفُوفِ بِالْمَكَارِمِ وَالْمَعَا

معروض آنکه هر چند این شکسته هنوز از علامت و غرامت قصیده پیشین نرسه اما

چون نفس شوم از سعادت ترک عادت محروم و بسباحت بحر شعر و سیاحت

فیافی قوافی معناد کشته و طریق غزل که بی توجیه حسی به بعضی از مظاهر صوری

چاشنی نمیدهد بالکلیه انسداد یافته گاه گاهی تشحیذ خاطر را بلکه تنبیه غائب و حاضر را

بتتبع بعض قصاید عام الفوائد که منطوی بر سن کلام الهی و حدیث نبوی

و مشتمل بر مضامین و کشف فضایل و فرو رفتن در قاذورات دنیوی و باز ماندن

از لذات کمالات معنویست اشتغال نموده می آید جماعتی که از ان نفع کلای

و در ان نقائص از خود بر خود گواهی دارند تصور آن میکنند که غرض

از ان تعمیر و تشنیع و توبیخ و تقصیر بیع ایشان است حاشا و تم حاشا

* نظم *

خار بادشته که خون ریز است * چون در اوصاف خود زبان بیز است
 نیست حاجت که در حرم چین * به بجایش زبان کشد سوسن
 فقیر که خود را بهر از جرّ ثقیل از ملاقاتِ صوری هر گران بر گران کشیده و با بود نابود
 خود در زوایه خمول و حرمان آرمیده قبله طلب وی نیستی است که هرگز روی نمی
 نه بیند و وجه قصیده وی نابودی که گردد وجود بران نه نشیند وی را چه طاقت آنکه
 در گوشه نشسته و ابواب دخول و خروج بر خود بسته تصویر خیالی جمعی پریشان
 و احضار اشباح مثالی ایشان کند و از ان نشانه بر سازد و داستان محبت و جدت

* نظم *

پرواز دمیهای بهیات *
 آنرا که دل از صدم کسان تنگ بود * بایچ کسان کجا سر جنب بود
 و آنرا که ز فخر این جهان تنگ بود * بانگ جهانیا چه آهنگ بود
 و معجزه ادربولا بوزن و قافیة قصیده که بحدوثِ فکرِ افضل المقتدین خاقانی
 شروانی صورت اختراع یافته و الماع الماخرین خسرو ملوی خذوا النعل بال
 در طریق اتباع آن شافیه میتی چند گفته شده بود بخیر مت فرستاده شد امید است که
 بچشم ضاموظ گردد و از حسن اصفا محظوظ و الذراع بطاهر الغیب اقرب

اَلْاِجَابَةُ بِالْمَرْيَبِ وَالسَّلَامُ وَالْاِكْرَامُ * رَقْعَةُ اُخْرَى * مَشْنُوی *
 بَکَلِ تَوَكَّلْتُ نَامَه کای کاوِ خَرَام * صِدْقَةُ خُوش بُرُوم آورده ز شام
 کَرِیایِ تُو در میان نباشد زسد * مَهِجُورَانِ رَا ز جَانِبِ دُوسْتِ پَیَام
 چُون رَقْعَةُ شَرِیفِ جُطُو عِبَارَتِ لَطِیفِ مُتَمَتِّنِ رِبَاعِی * بِسِیت *
 چنان در جُودَتِ وَحْشِ بَیَانِ فِرْد * کَزَانِ خُوشِ تَر تَصَوُّرِ کَمِ تَوَانِ کَرْد
 بِطَالَمَه اَیْنِ ضَعِیفِ رَسِیدَازِ مِصْرَاعِ بَرْدِلِ مَحْزُونِ وَ سِینَه مَجْرُوحِ دَر تَفْرِقَه مُسْتَه
 کَشْتِ وَا بَوَابِ جَمِیعِ مَفْتُوحِ نَارُهُ شَوْقِ وَصَالِ اشْتِغَالِ فِت وَا دَاعِیَه سَفَرِ مَقْتَضِی
 بِدَوْلَتِ اتِّصَالِ اسْتِکْمَالِ پذیرفتِ خَاطِرِ چِنَانِ مِیخُوستِ کِه عَن قَرِیبِ امِضایِ
 اَیْنِ نِیَّتِ وَ تَحْقِیقِ اَیْنِ اُمْنِیَّتِ کَرْدِه آید اَمَّا بُو اسطَه تَمَادِی اَیَّامِ رُوزَه وَ تَضَا
 ضَعِیفِ هَر رُوزَه مَوْعِدِ اَیْنِ مُرَادِ عِیدِ اقْدَاقِ حَقِّ سُبْحَانَه وَ تَعَالِی بَکَلَانِ رَا تَوْفِیقِ
 مُتَصَالِحِ دِیْنِی وَ دِیْنُوی رَفِیقِ کَرْدَ اَنَادُ وَا لِّسَّلَام * رَقْعَةُ اُخْرَى *
 هَمایُونِ نَامَه چُون یَا رِدِلِ بَر * بَر وَا زِ غُصْبَرِ تَر بَسْتَه زِیوَر
 خَطِ مُشْکِیْنِ وَ نَظْمِ جَانِ فَزَائِش * چَو کِی سَوِی مُرْصَعِ دَر قَفَائِش
 دَر اَطْلَبِ اَیَّوَقَاتِ وَا شَرَفِ سَاعَاتِ مَوْسِ خُلُوتِ مَهِجُورَانِ وَ مَایَه سَعَادَتِ نَجْوَانِ ^{کَشْتِ}
 * مَشْنُوی *

کبھی پردہ ز روی کشتا دند * ز شوقش بوسہا بر روی دادند
 کبھی سوی قفایش دست بردند * ز عقد کیسوش کوہر شمر دند
 در مقابلہ ہر کز شمعہ از آن شاہد غیبی کہ بمنصہ پاک و بی عیبی جلوہ ظہور نمودند ہم
 تعلق و دل بستگی و نیاز مندی و شکستگی بموقف عرض رسانیدہ میشود تَحَا
 عَزَالِطَالَةِ الْمُفْضِيَةِ إِلَى الْمَلَالَةِ بِرِنِ دُوبِيتِ اقْتَصَارِ كَرْدِهِ مَعِ يَدِ * نظم *
 بود واثق حای من کہ دایم * ز محض وہب در باغ مکارب
 چنانش در بر آرد شاخ امید * کہ باشد میوہ اش اقبال جاوید

* رقعہ حسنہ *

رقعہ مشتمل بر قطعہ بمیزانِ لطافتِ سنجیدہ بل کہ کاغذی * ع
 قطعہ جوہر سیراب در وچیدہ * بمفلسانِ عور و نزدیکانِ دور مست وصولانت

* بیت *

از غایتِ تعظیمِ نشانم اورا * بر حلقہ چشم چون نیکین در خاتم
 جوابِ آن بر لوجِ اخلاصِ نجائہِ اختصاصِ مرقوم کشت و بدعایِ حسنِ غایت
 و سعادتِ خاتمتِ مختوم آمد قرینِ اجابتِ بادِ بالنبی وَاللّٰهِ اَلْاِمْجَادِ وَسَلَامِ

* رقعہ حسنہ * قطعہ *

زهی کرده از شوق شه باز طبعت * همایان قدسی هواست در روی
 زمر و مفرستاده مطیع خوش * کز اهل سخن مثل آن نیست مری
 الحق مطلعی است که انوار طیف ذکا از معانی آن طالع و آثار حسن او از عبارات
 آن لامع اگر چنانچه کاهی توجیه خاطر با تمام آن پردازند و پرتواند بیشه بر تکمیل آن
 اندازند شک نیست که بیت القصیده نظم آیام و واصله العقد شهر و اعوام
 خواهد بود حق سبحانه و تعالی از هر چه نباید مسنون دارد و از هر چه نشاید مامون و مسلم

* رقعہ الحشر *

بعد از عرض نیاز معروض آنکه چون موصل رقعہ شریف غریمت مراجعت نمود
 این فقیر خواست که در جواب آن کلمه چند بنویسد هر چند گرد خاطر نفور از رسوم
 عادی و تکلفات رسمی گشت از معانی فکری و سماعی جز این رباعی بخاطر نکند

* رباعی *

کی باشد و کی که از جدائی بریم * و ز تفرقه منی و مائی بر همیم
 در بحر فنا و نیستی غرق شویم * و ز خود بیسنی و خود نائی بر همیم
 حق سبحانه و تعالی توفیق کرامت و خرق عادت مفضی بهر دولت و سعادت
 رفیق گرداند و آتش سلام * رقعہ الحشر *

بعد از رفع نیاز مرفوع آنکه چون از رشحاتِ سحابِ فضل و افضالِ آن جناب
ساداتِ شاداب کشتند اصحابِ نشان کم شده بلسانِ تعطش و تشوق گفتند

* بیت *

چو تشنه که کند آب در بیابان گم * نشان کم شده خوشی تن همی جویند
اگر تراسم اشفاق و مکارم اخلاق کار فرموده دران باب اتمام فرمایند حاکم اند
لایزال مجلس شریف مجمع رفقا و مرجع فقرا باد * نظم *

بر کنارِ دجله زور از یار و همجو را زد یار * دارم از اشکِ جگر کون دجله خون در کنار
چون سواد دیده ام دریا کند بغدا را * سیلِ چشمِ اشکبارم که شود بادِ دجله یار
دعائی بجز اجابت قرین از مشاهدِ مقدسه ایتمه مهتدین و مسألتی بشرف
استجابت همراه از مزاراتِ مبارکه اولیا الله تحفه مجلس شریف و هدیه موقوف
مُنیف میگردد شوق و نزاع و تحنن و النیاع بدریافتِ سعادتِ ملاقات
که اعترافِ مطالب و اجلِ مرادات است پیش از ان سست که بامدادِ خامه زبان آور
و اعدادِ نامه سخن گستر از عهدِ ادای آن تقصی توان نمود لاجرم
عنانِ بیان از ان صوبِ معطوف داشته معروض میگردد که بعونِ عنایت
بی علتِ حضرتِ عزت احوالِ فقرا که رفقایِ و جلسایِ خضر اند برنج سلاست

و منہج استقامت گذرانت و از ہم و غدر غہ و فکرانی کہ موجب تفرقہ باشد و
 پریشانی بر کران انشاء اللہ تعزیر مجاری احوال دولت خوانان آن حضرت
 نیز بر صورت اجمل و معنی اکمل واقع باشد این رقعہ تصریح و ابہام استصفی شود
 و حین ارتحال از بغداد بجانب حرمین شریفین زادہا اللہ شرفا صورت تحریر یافت
 و السلام * رقعہ منظومہ *

ای نامہ و قاصد تو بی قیل * از وئی نشانی کوی و جبریل
 ز انفاس نفس تو بہر باب * انفاس مسیح زندگی یاب
 قاصد ز تو نامہ رسانید * جان را ز غبارِ غم رانید
 نامہ نہ کہ مایہ آمانی * آئینہ شاہد معانی
 در رویش از ان ضمیر انور * صد شاہد مغنویں مصور
 و ز نظم بدیع پاک روشن * پشتش بزرگوں و کھر فرین
 اصنافِ جواہری کہ چیدم * زان نظم بکوش جان کشیدم
 شوق و شغف نیاز مندی * خالی ز خیال خود پسندی
 عرض دل شد او طبع خرم * کردیم و کلامنا بہ تہ

* رقعہ آخر منظومہ *

تخت مجالس رفیع شریف * میفرستم سلام بلکه سه لام
 کشته با هم یکی دو لام نخست * مانده باقی سوم سه حرف تمام
 بر همین نکته رقعہ را کردم * مختصر و آسان و الا کرام
 * شرح تعمیہ این رقعہ *

پوشیده ماند که یقین اولین این رقعہ منظومہ مشتمل است بر تعمیہ مادہ لفظ دعا
 بدینصورت کہ بطریق اعمال از سه لام چون دو لام اولین مسامی گرفته شود
 عدد مجموع هر دو شست باشد که عدد سین مسامی است چه عدد (ل) اسی است و
 عدد (س) بالفظ هم هم گشت مادہ لفظ سه از آن صورت گرفت پس مراد از آن
 بطریق کنایہ عطار و از عطار و بطریق تلخیص دال مسامی یعنی (د) گرفته شد
 زیرا که سه بالفتح در عربی مراد ف تیر است و فارسی که آنرا از کمان گذارند و از
 مشترکہ لفظ تیر و فارسی یکی عطار و است که علامتش در رقوم تقویمی دال مسامی
 آلام سوین از سه لام چون اسی گرفته شود که عبارت از سه حرف (ل) (ا) (ام)
 باشد عدد هفتاد و یک از آن هم رسد و مراد از این عدد بطریق اعمال حسابی لفظ
 (ع) است که عددش نیز هفتاد و یک است چه عدد (ل) اسی است و عدد (ا)
 یک و عدد (م) چهل و پنج و عیش هفتاد و یک باشد و همچنین عدد (ع)

هفتاد و عدد (۱) یک و مجموعش نیر هفتاد و یک است پس حرف دال مستقام
 هرگاه بالفطر عا جمع آید ماده لفظ در عا حاصل گردد

* رَقْعَةُ أَحْسَنَ مَنْظُومَةٍ *

کردی اکرام مخلصان بسلام * وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَالْأَكْرَامُ
 خامه کرد آرزوی آنکه کند * دَرَجِ در نامه شرح شوق غم
 چون ندید آن حدیث را پایان * ساخت کوه خنخافه اَلْأَبْرَامُ
 * رَقْعَةُ أَحْسَنَ *

کلکت آید کام دوستان کام نهاد * بِغَرِّهِ صَبْحُ طَرْدِ شام نهاد
 نی نی که ز جعد حورِ صَفْحِ نوره * مَرغانِ اَوَّلِ اجْنَحِ رادام نهاد
 مکتوب مرغوب منبئی بر قواعد اخلاص و محبت و منبئی از شواهد اخلاص و مودت
 فِي آيَمِنْ حَالٍ وَالْكَرَمِ سَاعَةٍ بَدِينِ ذَلِيلِ قَلِيلِ ابْصَاعَةٍ رَسِيدِ هَرِ سَطْرِ
 بشری از مواجب حرمت و تعظیم و هر حرفی بطرفی از مرآت عبودیت و تسلیم مقابل
 نشت و چون خلف در مراسلات داب منشیان و دبیران است نه شیوه شکستگی
 و فقیان از ان اعراض نموده میگوید * بِمِيتِ *

خبر یا ربادت که تا میتوانی * به نیک و بد خلق نیکی رسانی

وَأَسْلَامٌ * رَقْعُهُ خَمْسٌ *

لَا زَالَ مَجْدُ الْكُبرَاءِ وَمَجْدُ الْفُقَرَاءِ بَعْدَ انْزِعَاجِ
وَتَسْلِيمِ مَقْرُونِ بَلَوِ زَمِ تَوْقِيرِ وَتَعْظِيمِ مَرْفُوعِ أَنْكِهِ مَسْمُوعِ افْتَادِ كِهْ اَنْدَكِ عَارِضِ
عَارِضِ كَشْتِ وَجْهِ رَحْمَتِ سُبْحَانَهُ بَخِيرِ كُنْدِ شَتِ مِی بَايِدِ كِهْ شَكَرُ نَهْ اَنْ رَا كَثَرِ اَوْ قَاتِ
بِی شَائِبِ غَرَضِ وَ مَطَالِبِ عَوْضِ بَكَارِ سَازِیِ مَطْلُوبِ اَمَانِ وَ مَهْمِ پِرْدَازِیِ مَهْمُومِ كُنْدِ اَزَا
وَأَنْزَاوِ سِیْلِ حَصُولِ نَجَاتِ دِیْنِیِ وَ دُنْیَوِیِ وَ وَاسِطِ عَلَوِ دِرْجَاتِ صُورِیِ وَ مَعْنَوِیِ وَ نَهْنَدِ

* بَیْتِ *

دِرْ مَرْزِعِ عَمَّتِ سَمِ نِیْكَو كَارِیِ * تَا نَامِ بَرَايِدِ نِیْكَو كَارِیِ

وَأَسْلَامٌ * رَقْعُهُ خَمْسٌ *

نَسِیمُ هَبْ مِنْ أَلْنَفِ نَجْدِ * وَ أَوْقَدْ فِي الْحَشَانِیْرِ أَرْوَاجِدِ

وَكَرَّمْنَا بِأَنْ أَمَدَّ إِلَى الْبِنَا * كِتَابًا مِنْ ذَوِیِ عِزِّ وَ مَجْدِ

أَضْعَافِ الطَّافِیِ كِهْ فَرَامُوشِ اَزَا بَانَ یَا دِرْ كَرْدِهْ اَنْدِ وَ اَزْ خَاطِرِ فَرِغَتِ كَا نَزَا اِنْجَا طَرِ اَوْرَدِهْ وَ طَافِیِ

وَ كَاكُوبِیِ وَ مَرَامِیِ ضَا جَوِیِ مَوْتِیِ مِی كَرْدِ وَ تَحَا شِیَا عِزِّ اَلْطَّنَابِ فِی الْكَلَامِ

الْمُقَضَّیِ اِلَى الْمَلَكِ وَ الْاَبْرَامِ * ع * بَرُو عَا اِخْتِصَارِیِ یَا فِتْدِ *

حَقِّ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى هَمَكَا نَزَا اَزِ مَرْجِیِ بِنَا یِدِ كَا هِدَارِ دِ وَ اَزِ مَرْجِیِ نَشَا یِدِ دِرْ پَنَاهِ وَ اَسْلَامِ

* رَقْعُهُ أَحْسَنُ *
 أَحْسَنُ وَأَنْفَى قِصَّةِ الْبُعْدِ وَالنَّوَى * الرَّائِجُ الْمَخْفُوفُ بِالْمَجْدِ وَالْعُلَى
 اِسْتَمَعَ جَنَانِ افْتَادَ كَهْزَوِي مَرْضِي وَاقِعَ بُوْدَه وَبَزُوْدِي صَحْتِي كُلِّي رَوِي نَمُوْدَه
 الْمِنَّةُ لِلَّهِ وَالْإِحْسَانُ * قَطْعُهُ *
 خَبْرُ ضَعْفٍ وَمَرْزُوقَةُ صَحْتِ * كَرَمِ مَصْحُوبِ بِيَكِ دُرُودِي
 بِي خَبَرِ مَانَدِ كَانِ هَجْرَانِ رَا * زَانِ خَبَرِ جَانِ وَدَلِ بَغْرِ سُوْدِي
 حَقِّ سُبْحَانِهِ وَتَعَالَى هَكُنَانِ رَا اَزْ عَارِضَةِ اَمْرَاضِ صَوْرِي وَمَعْنَوِي مَصُونِ دَارَادِ
 وَازْ غَائِلَةِ آفَاتِ مِیْنِی وَدِیْنِی مَامُونِ وَاسْلَامِ * رَقْعُهُ اُخْرٰی *
 لَا ذَالَ كَالصَّلَاةِ عِمَادِ الدِّیْنِ وَكَالصُّمِّ جَنَّةِ اَهْلِ الصِّدْقِ وَالْيَقِیْنِ
 سَاعَاتِ بَطَاعَاتِ مَقْرُونِ بَادِ وَاَوْقَاتِ بَخِیْرَاتِ وَمِیْرَاتِ مَشْهُونِ * رِبَاعِی
 كَفْتُمُ كَمْ پَسِ اَزْ دِعَا حَرْفِی چَنْدِ * بِرِ عَادَتِ اَهْلِ سَمِ بَاهِمِ پِیُوْنْدِ
 دَلِ كَفْتِ كِهْ اِبْرَامِ نَهْ شَرْطِ اِدْبِتِ * بَسِ كُنِ كِهْ هِیْنِ دِعَا بَسَنْدِ سِنْدِ
 وَاسْلَامِ * رَقْعُهُ خُسْرُ *
 لَا زَالَتِ الْاَفْلاَكُ حَوْلَ مَرْكَزِ اِرَادَتِهِ دَائِرَةً وَالنُّجُومُ فِیْ اَصَابَةِ
 سَمِّ سَعَادَتِهِ حَائِرَةً * رِبَاعِی *

گفتم که جواب نامه جان پیوند * بر لوح بیان رقم زخم حرفی چند
دل گفت که از تکلف عادت و رسم * بگذر که همین دعا بسندت بسند
* رقعۀ آخر *

خاطر شریف از تقیید مظلومات مجازی مطلق باد و اوقات عزیز باستغراق در مقصود
حقیقی مستغرق * رباعی *

چون یافت بجان زاده کلکت پیوند * زان خط مسلسل خرد افتاد به بند
گفتم که جواب آن نویسم دل گفت * بس کن که همین دعا بسندت بسند
* رقعۀ آخری *

سَلَامُ اللَّهِ تَعَالَى وَرَحْمَتُهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ * قطعه *
آفتاب از طارم عزت چو ساز و ذره را * پایتقدرو شرف عالی بشریف خطاب
در جواب آن خطاب از ذره عقل خرد پین * بهیچ شمار و صواب الاتقا عذر جواب
اسباب دولت این جهان مقرون به وجهات سعادت جاودانی میسر بار
بِالْبَيِّ وَالْأَهْلِ الْأَمْجَاد * رقعۀ آخر *

بما یجانب نقابت قباب ایالت ایاب بخند و می غنمی الکی اکر می الدبی
يَقْصُرُ الْبَيَانُ عَنْ أَنْ يُحِيطَ بِالْقَابِ بِبَلِّ الْقَابِ مَطْرُوحَةً دُونَ

سَدِّ بَابِهِ مَدَّ اللَّهُ تَعَالَى ظِلَالِ أَفْضَالِهِ غِيَاثًا لِلدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
وَمُغِيثًا لِلْإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ * نَظْم *

دعای کبریا برب نار سیده * نوید فاستجبنا که شنیده
تجیاتی که با آن هست روشن * چراغ از عهد حیات با حسن
ببلغ و مودعی میکرد و بعده معروض آنکه چون مجاری احوال این جانی
بِحَمْدِ اللَّهِ الْمُفْضَلِ الْجَوَادِ مُسْتَدْعِی الْقَامَةِ مَرَّاسِمِ شُكْرِ مُسْتَوْجِبِ الْمَتِ
وظایف احماد است اعیان ملک و ملت و ارکان دین و دولت علم الدوا
وَالْإِسْتِخْرَارِ در مقام ترصد و انتظار اند * بیت *

کز اوج جاه و دولت چو خورشید رخسار و شمع * بفر طلعت فرخ خراسان را بیارائی
رجا بر اسم شفاق و مکاریم اخلاق و اثنی است که با سعاف این مقصد و انجاء
این مراد بر آملی این بلاد تفضل خوانند نمود و منت خواهند نهاد ظل عالی
مَدَى الْأَيَّامِ وَاللَّيَالِي بِرِمْقَارِقِ أَكَارِمِ وَأَعَالَى مَمْدُودِ بَادِ

* جواب مکتوب سلطنت شعاری حسن بیک * نَظْم *
لَقَدْ صَبَّطَتْ وَرَقَاءُ ذَاتُ تَجَبُّرٍ * الْفَقْرُ أَهْلُ الْفَقْرِ مِنْ قَصْرِ قِصَرِ
صَحِيفَةٍ نَجَحَ عُلِقَتْ بِجَنَاحِهَا * بِفَضْلِ مَوْثُرٍ وَأَعْتِنَاءِ مَوْفَرِ

شجاعتِ اَقلامِ دبیرانِ علیمقامِ سده سِزده آئین و عتبه سپهر تمکین پادشاه جهان
 پناه شهریار معدلت شعار سلطان الغزاة والمجاهدين قهرمآل الطغاة
 والمعاندين لا زالت دایات نصرتیه منصوبة فوق السماء وایا
 دولته مکتوبة على الوجود البقاء * قطعه *

مُعز دین حسن بن علی بن عثمان * کز دست مُستظم امر و ز امر حج و غمرا
 چو کشت بادیه آباد از و بجای سموم * وز در زریک بیابان نسیم روح افرا
 کهی که پای در آرد پی غزا بر کاب * بر اهل کفر شود صورت غراش عزا
 ز طوقِ طاعت او هیچ صاحبِ افسر * نافت سر که ندادش بی تیغ تیز سزا
 جهان ز حادثه گو باشد در آمان که ز خرم * بست راه و رحیم بر سپهر حادثه ز
 بجهتِ معدلتش نیست ظلم کیشان را * جز آه و ناله جز آه الاله حیو جزا
 مشعر باستخلاص احرامیان بیت الله از تویم در از دوستی احرامیان دور از راه
 و منبری از توجیه عساکر عالم گیر جهان ستان بعزم غرای کفای نواحی کرجستان رهنه
 جان لب تشنگان بادیه شوق را بجمال کعبه مراد حضرتی تازه داد و حدیقه چنان
 جگر خستگان معرکه جهاد و اجتهاد در انضرتی بی اندازه بخشید بکنان همدل هم زبان
 * مع * روی نیاز بر زمین دست دعا بر آسمان * وظائف دعا گوئی

او کردند و مراسم شکرگزاری بجا آوردند لایزال برکات اقدام طائفان محلی
بیت الله الحرام و میامین اعلام غزات نصرت انجام بر قلع و قمع عدات ملت
اسلام محمد حال و معدن انجام آمال ملازمان فحیم جاه و جلال و معسکر عز و قبالان
یا نبی و آیه الاحقاد * جواب مکتوب ملک التجار بجانب هند

* نظم *

تألتی بر قوهنا من حی هند * و هی سیم سحره من ربی تجد
فمن شیخ ذاک البرق امست فی جو * و من شیخ هذالریح اصبحت فی
کنیت بهذا عن نزول صحیفه * مکرمة من ذروة العز و الحمد

* رباعی *

بهی آمد فرو تاج کرامت بر سرش * نامه اقبال دولت بسته بر او پیرش
نامه چون نافه چین بسته سر زبوی آن * نیت بوی جامشام این جو بکشادم
نور و القلم و ما یسطرون که جواهر زواهر کونا کون که تاکنون دوزخانه غیب
و در کنج نامه لایب مخزون بود بواسطت قلم سعادت رقم در سلک اظهار ورشته
اشتهار نظام یافته زیور جمال نامه میمون و حلیه کمال صحیفه همان آمد الی
قیام الساعة و ساعة القیام دُرّة التاج امراء الکلام و واسطه العقد

لِیَا لَمَّا یَا مَیْلَ کَیْ نَمَشْتِ نَمَیْ سَمَحَ کَرَوَانِ صَوَاحِ قَدَسِ مَجْلِسِ آرَایِ نَمَشْتِ

پروازانِ مجامعِ انسِ خواهد بود * قطعه *

کِتَابِ کَعْقَدِ الدَّرَجُودِ نَظْمُهُ * کَیْوَ نَکِیْلُکَ النُّطْقِ وَاسِطَةُ الْعِشْمِ

فَلَمَّا خَلَّتْ اُنْخَمَ عَنْهُ وَبَدَلَتْهُ * خَطُوطِ رَیَاحِیْنِ عَلَی صَفْحَةِ الْوَرْدِ

عَلَا الْکُتُبَ وَقَعَا حِثَّ صَارَ مَوْقِعًا * بَتَقِیْعِ فَرْدِیْنِ الْعَطِیَةِ وَالرَّفَا

قطعه *

زَنِ کَرَامِیِ نَامِیِ سَطْرِیِ چُو عَقْدِ کُورِ سِت * سَمَحِ کَرُوْدِ قَدَسِیَانِ از عَقْدِ نَمَیِ کُورِ شِ

شَاغِیْبِ سِتْ مَعْنِیِ مَسْتُورِ شَرِکَت * نَاطِقِ مَشَافِیْهِ دَارِ اَزْزُورِ کُورِ سِتْ

نُورِ عُرُوسِ جَمَلِ فِکَرِ سِتْ هَرِ رُفِیِ اَزَانِ * کَرُوْدِ خَامِ جَامِ اَزْزُورِ شَاغِیْبِ سِتْ

چُونِ رِیْخِ خُوبَانِ کَرُوْدِ اَزْجَالِ اَنْ نَظْمِ * دَاوِدِ تَوَیْنِ خُداوندِیِ جَالِ اَزْزُورِ

اَعْنِیِ حَضَرَةِ مَرْخَمَةِ اَللَّهِ تَعَالٰی مِزَانِ کَرَامِیِ رُتَبَةِ الْمَلِکِیَةِ وَرَقَاةِ جَسَنِ

الْمَکَارِمِ الرُّتَبَةِ الْمَلِکِیَةِ الَّذِیْ مِصْبَحِ اَوَّلِ الْکَرَمِ مَوْجُودِ اَزْاَسْوَاکِیَةِ تَعْنِیْقِ

وَقُلُوبِ ذَوِیِ الْاِیْمَنِ مِزَانِ اَتْفَاقِیَةِ حُثِّ مِیْرَقِ خُداوندِ کَاخِوَاصِ نَوْعِ

انسانِ فَرَاکِیَانِ عَوَامِ فَضْلِ اِحْسَانِ * نظم *

کَرَمِ وَجِیْدِ شَاخِ بِالْبَرَامِ رَه * وَبِاَجُودِ کَا سَحَابِ الْمَیْمَرَةِ بِالْخُودِ

نَحْمُ سَائِلِ يُجِزِيهِ ضَيْقُ مَعِيشَةٍ * يَعِيشُ بِمَا يُؤْتِيهِ فِي عَيْشَةٍ

* غَدَا الْحَمْدُ مُحَمَّدًا عَلَى السَّيْرِ الْوَسْرَى *

* مَدِ اشْتُقُّ فِي الْقَابِ بِاسْمِ مَرَّ الْحَمْدِ *

* قَطْع *

آفتابِ فضلِ کز آغازِ دورانِ آمدت * بر مرادِ او مدارِ چرخ و سیرِ اختره شمر

نفسِ و اقلیمِ دانائی که می یابید * عقل را تعلیمِ درس از خاطرِ دشواریش

رستِ او لکِ بخشِ کوید و لکشِ الملک لک * ملک بخشی نیست دور از دستِ بخشش

جَلَّالُ الْخَلْقِ وَالْمَلَكَةِ وَالَّذِينَ عِيَاثُ الْإِسْلَامِ مُغِيثُ الْمُسْلِمِينَ أَدَامَ

اللَّهُ تَعَالَى ظِلَالِ جَلَالِهِ عَالِمِ الْمُعْتَرِفِينَ بِفَضْلِهِ الْمُفْرَقِينَ مِنْ أَفْضَالِهِ

به چید دیده بجران دیده را در تفرقه خانه ناسوت مشاهده جمال روزافزون و طاعت

غمره غمراي همایون دست نداده آنا چون جانِ محنت رسیده در جمعیت آباد ملکوت

دو حدت سرایِ لاهوت دمِ محبت و در دوزخ و قدمِ یکانگی و اتحاد نهاده

* شَعْر *

يَا زَكَاةً أَوْزُرْ حَيْثُ جَسْمِي وَصَلَهُ * فَأَرْغَبُ الْبَيْنَ فِي صَدَدِ الصَّدَقَاتِ

فَاذْكُرْ وَاحِدًا كَأَنْتَ بِمَوْطِنٍ وَاحِدَةٍ * مُقَدَّسَةً عَزَّ وَصَمَّةَ الْقُرْبِ وَالْبَعْدِ

* قطعه *

کر چه هرگز چشم ظاهر کحلِ بینائی نیت * ز استان او که دامن ز اوج کیوا بر ترش
 عمر ناپرواز کرده جانِ عمر شی آشیان * در هوای طاقِ ایوان در و اوقِ منظر شر
 و این سابقه محبت و اختصاص * چون از ازل است تا باید خواهد بود *

* شعر *

وَلَمَّا آتَتْ الشُّوْقُ نَحْوَ جَنَانِهِ * مِنَ الْمَهْدِ أَرْجُو أَنْ يَكُونَ إِلَى اللَّهِ
 دلش عشقش کز ازل خیاطِ فطرت دوست * بر قدم عطفِ دامن با وجیبِ محشر شر
 خدماتِ مسکینِ السَّماتِ و مدحِ وِزْدِ القُوَّاتِ مقتبس از شرائفِ اوقات
 اِنَّ اللَّهَ فِيْ اَيَّامٍ دَهْرِكُمْ نَفْحَاتٍ فَتَعْرِضُوْهَا كَمَا كُنْتَ تَعْرِضُ لَهَا مَرْغَاتٍ مَّتَوَطَّنِ
 کفانِ حرمان و مزارعتِ مہداتِ تنگستانِ بیئتِ الاحزانِ هجرانِ تواند بود
 مرقوم و معروض میگردد و از حضرتِ معبودِ سعادت و بیبودِ اولیای آن
 خلاصه وجود مسألت میرود و چون از ریاستِ امیدِ اجابت میباش

* شعر *

هَذَا يَا النَّحَايَا كُلُّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ * إِلَى بَابِهِ أَلْحَاوِي كُلِّ الْمُنَى

* رقعہ منسوخہ * بیت *

میفرستم از دور و چشم خود هر دم درود * بر قیام دیار و خاکبوسان در کش
میل و شغف بنیل شرف دست بوس خدام سده سده مقام نه دران درجه آ
که بر شیخ خامه شرح آن تواند داد و در طی نامه شن آن توان کرد * شعر
تَبَارُجُ أَشْوَاقِي إِلَيْهِ شَدِيدٌ * كَأَشْوَاقِ أَصْحَابِ الْحَجِّمِ إِلَى الْخُلْدِ

* بیت *

آرزوی من خجاک پای او افزون بود * زار زوی غرقه در آتش بخلد و کوش
از ان وقت باز که تویق واجب التوقیر منی از التفات خاطر خطیر بجانب این فقیر
سمت تحریر یافته مطرح اندیشه عقل و خیال و طبع نظر آمانی و آمال جز استسقاء و تخیل
آمال شریفه و انتر فاد بحصول فضل منیفه ام دیگر نیت * شعر
إِلَى أَوْصِيهِ يَصُبُّونَ دَائِمًا * كَمَا كَانُوا يَصُبُّونَ قَلْبُ بَشَرٍ إِلَى الْهَيْدِ

* قطعه *

جای آن دارد که آرم روپند آن بان شد * هند رشک روم از عکس جمال انورش
ملک او هند است و من آن بشر عشق آیین که بود * عمر بسوای هند اندر دل غم پرور ش
و چون بتجدد بدین ایام دیگری از بار یافتگان آن استان رسید و نوید مرید التفات
رسانید و بر طبق آن شهود عدول از هر جنس گزرا نید کوا عج شوق و محنت بدر یافت

بر یافت شرف ملاقات متوقّف شد و در داعی سلوک طریق مفضی باوراک دولت

مواصلت تا که گشت * شعر *

أَتَانِي وَفْدُ الْبَرِّ مِنْ عِنْدِكَ وَقَدْ * تَوَقَّعْنَا نَارَ الشَّقِيقِ مِنْ ذَلِكَ الْوَفْدِ

* بیت *

زاتش غم سوخت دل خواهم بیاورم بشد آمیز و بجا کوی او خاکسترش
آیا بواسطه تراحم علائق و تراکم عوائل که از آن جمله مراقبه اوقات کهن سالی است
شکسته احوال که بحکم آنجنّه تحت آقام امهاتکم * مصرع
مصلحت نیست که از سر قدمش بپردازم * این بیت بعمل نرسید و این امنیت محصل

* شعر *

نکروید

* قَصَدْتُ انْخِرَاطِي فِي مُقِيمِي بِالَادَةِ *

* قَصَدْتُ عَوَادِي الدَّخْرِ عَنْ ذَلِكَ الْقَصْدِ *

* بیت *

مادر ایام از خاک درش وارد جدا * وای فرزندی که زنیان خصم باشد مادرش
با اینهمه امید چنان است که حضرت مسبب الاسباب جل شانّه سببی که متضمن
نیل این دولت و تکفل او را که این سعادت باشد مهیا دارد و میسر گرداند

* شعر *

وَلَا يَأْسِرُنِي أَنْ يَرْفَعَ اللَّهُ بَيْنَنَا * وَيَفْتَحَ يَوْمًا بَيْنَنَا سُبُلَ الرَّشَدِ

* بیت *

چشم میدارم که پیش از بار بستن زین باط * بار من بندد فلک روزی بعزم کشور
اطناب با شهاب کشید و اشهاب با لال و اشعاب انجا میدریاض جنت حضرت
دولت و نصرت از جو یار فضائل و فواضل حضرت عزت در مراتب طراوت و نصارت
ابدال آباد در ترقی و از دیار باد محمد و آلله الامجاد و صحبه الاحیاد

* شعر *

لَقَدْ طَالَ مَا أَدْرَجْتُهُ فِي صَحِيفَتِي * فَادْعُوْهُ عَاءً أَلَا يُقَابِلُ بِالرَّدِّ
يُدِيْمُهُ إِلَهُ الْعَالَمِينَ بَقَاءَهُ * وَيُخْرِجُهُ عَنْ حِيطَةِ الْحَصْرِ وَالْعَدِّ

* قطعه *

مختصر ما ز من گزنا بود و حرف و موت * نیست ممکن خلعت مدی که افتد در خورش
بر زیر شوکت و اقبال با و لایزال * بخت و مساز و سعادت یار و دولت یار

و السلام * این رباعی بر عنوان آن نوشته بود *

يَا أَيَّتُهَا الصَّحِيفَةُ الْمَرْبُورَةُ * فِي طَيْبِكَ قِصَّةُ الْهَوَى مَسْتُورَةُ

ز نهاده که آوری مرا پیش نظر * لَوْصِرَتْ بِنَظَرِ الرَّضَا مَنْظُورٌ

* جواب مکتوب دیگر * نظم *

اَتَانِي كِتَابٌ فَاحٍ مِنْ شَرْطِيهِ * نَسِيمٌ وَدَادٍ فِيهِ بَرْدٌ اَوْ اَمِي
فَفِي كُلِّ لَفْظٍ مِنْهُ غَايَةُ مُنِيَّتِي * وَفِي كُلِّ مَعْنَى مِنْهُ كُنْهٌ مُرَامِي

* نظم *

رسیده نامه ربانی ز شهر یار کرامت * بنام کم شده نامی رسانده نامه نامی

نامه درج لطافت که درج بود آنجا * جواهر هنر و فضل و مکرمت به تمامی

چون عرائس معانی آبار که نفائس معالی افکارند بعد از تمثیل بصور خیالی و تشکیل

باشکال مثالی جواهر زوایا بر حسن عبارات و لآلی متعالی لطف استعارات راز پیوسته

سرور و حلی و شاح و آفریده از خلالِ جمال و خرد و خطوط و سطوح غایب رنگ و بوی

کالبد در الدُّجْبَةِ وَالشَّمْسِ فِي الْغَمَامِ جلوه کری نمودند هر یک از قوای جسمانی

و مدارک روحانی خطی دیگر یافتند و بهره هر چه تمامتر گرفتند با بهره از مشاهده نقوش قلبی

و صور رقی آن اطراف و الکاف حقیقه حدقه را سنبیل و ریحان و بنفشه و ضمیر

کاشت و از بارانِ سحاب شوق و شبنم سرشک نیاز سیراب و ریان گردانید

* رباع *

از عکس خط سبز تو ای رشک مر * رسته است ز باغ خاطرم سبیل تر
 میوه و ترش بیاد کا خط تو * از شبنم اشک سحر و خون چکر
 و ذائقه از حلاوت الفاظ شهید امیز و عذبت کلمات شور انگیزش کام جان را چاشنی
 شربت عینا یشرّب بها المقرّبون چنانید و شامه از نسیم رواج روح پرور و
 هشتام فواج روح کسترش شام جازا شمیم شراب و یسقون من حیث یختصمون
 ختامه مسک رسانید * مصرع * دل ازین بوست و جان زان چاشنی از
 و سامعه از ذوق سماع و لذت استماع آن کوشش هوش بر وزنه کاغ صفاخ نهاد
 جیب فکر و دامن خیال * مع * همچو آن مفلس که با گله بر سر گنجی رسد *
 از عقود و زور و نقود و لولو و کهر و مال حسد و ناطقه محذرات عذرا و مستورات
 حسنی معانی را مجرّ و از لباس ملمع بحروف و مقطع از کسای مخطّط محلی تعجیم و
 نقطه در گرفت پاکیزه کانی دیدگان هنر الیا قوت و المرّجان نشان ایشان
 و دوشیزه کانی یافت که یطعمهنّ انفس قبل هم و کاجان در شان ایشان

* بیت *

چنان آیمخت با ایشان دل ریش * که پنداری دوئی برخاست از پیش
 از ان معانقه و از در و اج و محالطه و امترّاج چندان نتایج لطائف و دقائق معارف

معارف و حقائق استفتاح کرده شد که زبان خامه بیان ازادای آن قاصرست

و بیان خامه زبان از استقصای آن متقاصر * شعر *
 وَاسْكُتْ عَمَّا فِيهِ كَيْفٌ وَلَا يَنْفِي * بَعْضُ مَعَانٍ فِيهِ كُلُّ كَلَامِي

* بیت *

بوصف آن چه نویسم که قاصر آید و عاجز * ز درک فنی آن فهم و فهم عارف و عامی
 اضعاف مضاعف آن ملاحظه و معاطفه حیاتی بری از تکلفات منشیان سخن جوهر و جوهر
 مصون از مبالغات شاعران نظم کستر بلکه دعائی چون سرسینه صوفیان نتیجه کشف
 و الهام و شنائی چون زاده خاطر عارفان قرینه جمعیت و حضور تام مقرون با انواع
 نیاز و شکستگی و مشحون با صنایع تعلق و دل بستگی بموقف عرض مطلع انوار آن

لطائف و منبع اسرار آن معارف * نظم *
 اعْنِي مَجِيْطَ الْفَضْلِ وَالْاَفْضَالِ * وَهَبْ رَحْلَ قَوَائِلِ الْاَمَالِ
 ذَا مَكْرَمَاتٍ سَادَتْ جَلَالَهُ * فِي سَائِرِ الْاَمْصَارِ كَالْاَمْثَالِ

* قطع *

در یاد دلی که بردل دریا چو بگذرد * باد نوال او شود از تاب جملت آب
 هر چند گشت این فلک اکنون نیت * در جنب بحر بهمت او رتبه حباب

زینسان که فیض همه آفاق را گرفت * شاید اگر خطاب کند چرخش آفتاب
 آید فروز زرقه قیر ایام کر کنم * فصلی زر روز نامه احسانش انتخاب
 گویم دعای او که ز آیین قدسیان * میدانم این دعا شود البته مستجاب
 لَا زَالَ فِي خُلُودِ دَوْلَتِهِ وَشُمُولِ نِعْمَتِهِ غَوْنًا لِإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ
 وَعَوْنًا لِأَصْحَابِ الصِّدْقِ وَأَرْبَابِ الْبَقِيَّةِ رسانیده می شود تسکین نوائیر
 اشتیاق و کواحج در در اشتیاق که در مجمر سینه محبان افروخته اند و برای دفع عین الکمال
 ازان جمال حبّ جان اغیار را پسند و ابر بران سوخته بترکیب حروف و کلمات که
 از عوارض و لواحق انفاس انسانی است و ترتیب اقلام و اوراق که شاخ و برگ
 اشجار ریاض سخن رانی است بمنزله اطفای طوفان نیران است بار سال
 نفس و بهشایه اخفای آتش سوزان است بقای خاشاک و خس نهیات پیشت

* قطع *

بالا گرفت آتش مای توان نشاند * و خود بفرض ساده ولی در دود نفس
 و خیر منی که صاعقه بار و ز آسمان * باشد محال شعله هفتن بخار و خس
 لاجرم خامه شکسته زبان با مجمره بسته و ان ازان مقوله رمزی در میان نمی آرد و

حرفی بر لوح بیان نمی نکارد * پیشت *

چو میست حد زبان شرح خال دل دادن * زبان چیرانم از خامه در دمان دوات
 بعده اشارتی دل پذیر که در باب توجیه این فقیر بر زبان خامه لطافت صریح گزاشته بود
 شهباز جان از آن تقدیر پرواز آمد و طاووس جهان از آن تودد در اهتر از آما نمیدانم
 بوسیلت کدام فضیلت روی خراعت و ابتهاج در آن قبله اقبال توان آورد و بدین
 کدام منقبت احوام حریم جلال آن کعبه انانی و آمال توان بست * **قطعه** *
 کر رسد حکم که چون خامه ز سر ساز قدم * مخلفان در نبود چاره ز فرمان بردن
 لیکن این خرده که از فضل هیزم دارم * نتوان جانب آن معدن حساب بردن
 داب دانا نبود قطره به بحر آوردن * کار زیرک نبود زیره بکرمان بردن
 معینا بار بار خاطر میکند که لا ابالی و ارانندیشه قلت بضاعت و مدح خط عدم است ^{عبث}
 ناکرده قدم صدق در بیداری این آرزو نهیم و عاشق کردار از ترانگم انواع محن و
 تلاطم امواج فتن پاک نداشته گشتی شوق در دریا می این جست و جوافکنم آما چینه
 چون ریلج تقدیر زور قی تدبیر را بصوب مقصود نمی راند و ملاح توفیق سفینه میدهد
 بساحل مراد نمیرساند * **قطعه** *

هر دم بدست جهد کشم بادبان سعی * بر کشتی امید درین لجه کهن
 تاره بساحل کرمت آورم و سپه * جز بحر الریاح لیسر کما تشفق السفین

و حالاً هکلی بهت و تمامی نهمت متوجه آنست که عنقریب در زمره مخاطبین بامر
 اَتَمُّوْا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ بِنیت ادای مناسک عمره و حج که وجه توجیه قاصدان
 و یَا تَوْنُ مِنْکُلٍ فَحَجَّ عَمِیقُ می باشد احرام زیارت بیت اللہ احرام که رکن اسلام
 و حج جمہور خواص و عوام است بسته شود و قیام بوظیفہ طواف سده سدرہ عقلم
 آن زبده کرام که عنک اکابر انام و مفاخر آیام است نموده می آید

* بیت *

از حج بود عمره حاصل تو توقع * ناکرده قران با تو خود از حج قطع
 امید و آری بعموم کرم و شمول نعم حضرت باری عز شأنه آنست که حصول این امر
 قبل قضاء الاجل دست دهد و وصول بحد الامنیة قبل حلول المنیة

* بیت * روی نماید

بیش از آن دم که اجل حبیب حیاتم برسد * دارم امید که دامان وصال کیم
 هر چند ذره تغییر از آن نازل ترست که زبان مجاطبه آفتاب کشاید و موخر ضعیف
 از آن خامل تر که با سلیمان در معرض سوال و جواب در آید اما چون ابتدای این
 معامله و انشای این مقاوله از آن جانب بود رجای واثق است و امید صادق
 که این جرأت مفضی بغرامت نشود و این کستخی منتهی بسامت نکرد

* رابع *

مرابا تو لطف تو کستاخ سازد * که کلاک من این طریز معنی طرز
 و کرنه چو من دژه راجه یارا * که با قسری خور مهره مهر باز
 چون مجذرات معانی شوق و غرام را که حجله نشینان خاطر مستهام اند روی و
 موی از روی پوشش مصحح صور کلامی و کیسوند معنی ارقام کتابی جلوه نمایش یافت
 مساق سخن بدان انجامید که مساق اختتام شان از خلال دعای استجاب
 مال سمت آرایش پذیرد * قطع *

تا نهد دست قضا از چرخ رایات ملک * شاید اقبال را بر چیره زلف شکفام
 باد پرور از بهای بهمت برتر از ان * که ز شکنج زلف آن شایسته در بند
 بلکه با آن زلف جارب و بهت پای بزرگ * بی غباری جانب مقصود کلی و اشکام
 بر عنوان آن نوشته شده بود * شعر *

يَا كِتَابِي اِذَا وَصَلْتَ إِلَيْهِمْ * فَخَوِّدِي أَدَقِيلَ يَدَيْهِمْ
 وَإِذَا مَا دَأَيْتِ ثُمَّ فَوَّادِي * قُلْ لَهُ دَمٌ عَلَّمَ الْعُكُوفَ لَدَيْهِمْ
 * جواب مکتوب دیگر *

چون تخلف از مقتضای انا و اتقیاء امتی برآء من الذلکف شیمه مقبلا

انوار نبوی و شیوه مقتضیان آثار مصطفوی نیست لاجرم حقیتی بی دعوی سخن نیست
و عبودیتی بی رعونت مدح کستری لابل * **مشهور**

دعائی که نبود مداعی مضاف * ز عجب و ریایل کز اخلاص مضاف

چو فانی بود بنده در دعا * نه اخلاص کنجد دران فی ریا

بود خواهشی از شوائب سلیم * در و تافته از قدیر عظیم

نثار ساحت جاه و جلال و عرصه عز و اقبال دولت مند یک بر هر چه عقل دور اندیش از

شائکل صوری و معنوی و فضائل دینی و دنیوی که بنای ثنائی رحمت گزاران و اساس

سپاس محمد شاعران بر آن است اندیشه بکار و بسامعی جمیده و عوارف جزئیله

آن حضرت اصناف آن در اطراف و اکناف جهان صورت انتشار یافته است

و سمت اشتها گرفته لاجرم آنرا از قبیل توضیح و اصحات داشته و از مقوله تبیین

مبنیات انکاشه بلسان اعتذار و زبان عجز و انکسار میگوید

* بیت *

چکوم در او صفی صاجدلی * که در حش بود نقل هر محفلی

بهر وصف لائق که روی آوم * که راه بر عیش آن بسپرم

بآن وصف مشهور باشد چنان * که دانند فرد و بزرگ جهان

هم صرف از اثبات آن وصف رو * که بی صرفه باشد در آن گفت و گوی
 بی دانشی آید اندر حساب * که گوید کسی روشن است آفتاب
 گوید زبان آور هموشمند * که کردون رفیع است و کیوان بلند
 ذَاكَ اَدَيْسَدُ بَابُ الشَّاءِ * فَلَا بُدَّ مِنْ فَتْحِ بَابِ الدُّعَاءِ
 وَقَاهُ الَّذِي مَلِكُهُ لَا يَبُورُ * مَدَامَ عَصَمَهُ مِنْ صُرُوفِ الدُّعَاءِ
 وَابْقَاهُ بِالطُّوْلِ وَالْإِمْتِنَانِ * عَلَوْ صَسْنَدُ الْعِزِّ طُولُ الزَّمَانِ
 وَرَقَاهُ مَرَقًا عَزِيزَ الْمَثَالِ * بِهِ صَادَ مَغْبُوطَ أَهْلِ الْكَمَالِ
 مرائی مشاعر حسی جسمانی و مجالی مداری عقلی روحانی چنان از فروغ طوالج
 انوار جمال و عکوس لواجم اسرار کمال آن حضرت مالا مال است که نزدیک است که
 تو هم دویی و تکلف منی و توی از میان بر خیزد لاجرم اظهار شوق و عزام و تعطش
 و پیام را که منافی عینیت و مقتضی اثنیت است از صوب یو اب دور میدارد
 و از طریق تحقیق عید می شمارد * مثنوی *

ز بس صورت آن جمال و کمال : * کنم گاه و بیکاه با خود خیال
 دل و دیده زان پر برآمد چنان * که برخاست و هم دویی از میان
 رسیدم ز نام وصال و فراق * رسیدم نه شرح غم اشتیاق

نگوید خردمند با خوشتن * که می سوزم ای من من از شوق من
 و عهد چون دوری صوری واقع است و آن کمال اتصال و اتحاد را مانع علی الدوام
 همگی هست بآن مضرومی باشد و تمامی خاطر با بن مشغوف که حضرت حق سبحانه از بکسر
 غیب لطیفه بظهور رساند که صورت را با معنی مطابق سازد و ظاهر را با باطن موافق گرداند
 تا چنانچه دل محزون جواهر سر کر کمال اوست دیده مطرح لوامع انوار جمال او شود
 و چنانچه زبان مظهر صنوف مناقب و فنون مآثر اوست کوش مستقر مژغور غرائب
 و نکات نوادر او کرد * مشوب *

خوش آن دم که با معنی جان و دل * شود متحد صورت آب و گل
 بزرگ بصیرت بر آید بصر * ز دیدار جانان شود بهره ور
 چو باشد زبان طوطی شکرش * شود کوش هم حقه کوهش
 و چون در نیو لاخواجه فقیر پرورده که در جوانی به پیری نام بر آورده لوای ولای آن
 حضرت بردوش و محامل شرح شامل انجباب در آغوش با مکتوبی مرغوب متضمن
 هر مقصود و مطلوب خورشید وار پر تو اقبال بر ویرانه مسکینان انداخت و بنور
 حضور خود کاشانه تاریک نشینان را منور ساخت آن دغدغه متا که شد و آن
 داعیه بتاید کشت مناسب بلکه واجب چنان می نمود که هر چه اشارت عالیه فادیه

یافته بود بی جرات و کست خنی تانی و تراخی که مطاوعت بر میان و بار کی مسأله
 زیر این طریق انقیاد سپردی و طریق حسن اعتقاد پیش بردی اما چون بالنیست
 برشته علائق بسته بود و پایی عزیمت در سنک لایح عوائق شکسته آن نیت
 و حیز توقف ماند و آن امنیت در معرض قتل و تسوؤ افتاد * مشنوی
 در یفا که در دست من نیست کار * که آرم بکف حلقه زلف یار
 مقدّر که پرداخت کار جهان * زمین داشت سر قضا را نهان
 چو کیم پی کاخ دولت کند * قضا افکند زان کندم پند
 چو بر شاخ سنک افکنم میوه جو * نه بر میوه بل آیدم بر سبوی
 ملتس آنکه چون خواجه مشارالیه بشرف پابوس مشرف شود و مهمات آنجائی بحسن
 اهتمام ملازمان کفایت نماید اشارت رفته که زودتر مراجعت فرماید باشد که
 بعون عنایت و فضل بی غایت حضرت حق سبحانه مرافقت و موافقت ایشان
 سفر مبارک میسر گردد و حضرت مهین منان محض فضل و امتنان اولیائی آنحضرت
 حسب الامکان از مکاره مصون و از مکاره مامون در مقرر دولت و مستقر جاه
 و شمت بد اراد بالنبی و آلہ الامجاد

* جواب مکتوب دیگر بر عنوان نوشته بود * ربایع *

ای بسته لب از شرح غم تنهائی * بر خود سرشته پیمان ز دل سود آ
خوش آنکه رمی بیار و لب بکشتائی * سیر دل خویش یکیک بنمائی
* جواب مکتوب دیگر * نظم *

این همایون نامه آمد تازه از باغ بهشت * در روی از کافور رسته سبزه غبر شربت
یا خود از نور بیاض صفه نور وجود * چند حرفی کلک صنع از ظلمت امکان
رشتات محاب بر نوال و فطرات غلام فضل و افضال از نایزه کلک مشکبار و
قلم کوهر نثار فیضان کرده مژرع رجای لب تشکان وادی فراق و کشت زار امید
بکر خستگان بودی اشتیاق را تازه و تر ساخت و نقحات بساتین نطق و بیان
و فوحات ریاحین علم و عرفان از مهیب سطور غبر نسیم و خطوط عبهر شمیم و زیدین
ارقه دماغ جان نزدیکان دور و مشاتم جنان و اصلاصین مجبور را معطر گردانید

* رباع *

رشیخ قلم تو چشمه آب بقاست * و انفاس خوش تو نقشه باغ و فاست
این رشیخ و نقشه را ز من باز گیر * زیرا که دلم زنده باین آب و هواست
بایداد آن رشتات و اعداد آن نفحات فی ابرسان بلکه ابر نیسان خامه مواد
جواهر تحیت و دعا و لالی محبت و نشاثر آن بحر کرمیت و دریای جود و متوہبت

میکردند امید است که صدقِ سمع قبولِ بآن منفعت گشته هر یک را قدرِ قدر سالی

در قیمتِ کوهرِ کرامی ارزانی دارد * پیمیت *

سخنم قطره بود سمع قبولِ توصد * قطره را دولتِ در دانه شدن از صد ^{ست}

دل مستهام و خاطر بی آرام میخواند که فیضِ خانه محبّه را در کشوده و از ماده داد

استمداد نموده حرفی چند در شرحِ شعلهایِ حرقتِ فراق خامه را بر زبان دهر و طری

چند در بیانِ گریتهایِ محنتِ اشتیاق با نامه در میان بند اما خامه با آن همه نیز با

از اقدام بران صورت سر کشیده و نامه با این همه تنگ رویی از قبول این معنی

بر خود پیچید آری * ع * نی نیست مرد آتش و کاغذ حریف آب *

علی الا و ام خاطر فایز به اسطریقه سابقه تعارفِ روحانی آرزو مند را بطه تالف جسمانی

می باشد اما چون بر آری درین نشیمن حکمت منوط بوجود و اسباب است و مربوط

به تحقق شرائط از هر باب و آن هنوز در گمن قوت آرمیده است و بظهور در موطن

فعل نه انجامیده لاجرم جمالِ آن مطلوب بحجاب غیرت محتجب مینماید و چهره آن مقصود

به نقاب امتناع منتجب * پیمیت *

یار رخسارِ هفت است پس پرده ناز * آه اگر بادِ صبا پرده کشائی نکند

قافیه سالارِ بهت شد اندرِ بادی کوشش گذرانیده و خود را با سال

دریای کشتش رسانیده میخواست که در کشتی بی اختیاری نگراندازد و
 بادبان فروتنی و افتادگی برافرازد و در آسرای مدتی و اقرب فرصتی متاع فقر
 و فنا و کالای محبت و دلارا که رهروان شوارع نیاز و افتقار و سالکان
 قوارع محزونانکسار از ان سرمایۀ عزیز تر ندیده اند و از ان معانی نفیس تر
 نشنیده بآن عقبه رفیع مرتبه که مصب ینابیع فضیلت و کمال مقرر سفائن
 امانی و آمال است برساند اما چه سود چون طلاح تقدیر مسعادت نمود و شرطه
 توفیق موافقت نغرمود * قطعه *

فقیه متحن از برابره شرافت * که بروصال توبی رنج پای یابد دست
 متاع خود بلب بخرنا کشیده هنوز * شکست کشتی و طلاح مُرد و بانداشت
 سخن دراز گشت و ابرام از حد ایجاز در گذشت لایزال مجاری احوال بر شرج
 استقامت واقع باد و قداری عز و اقبال از مطلع سعادت و کرامت لایع
 * بر عنوان نوشته شده بود *

ای نامه که خامه را ز این دل خسته * گفت هست فرو بکوش تو آهسته
 ز نهاله چو پردایر جانان گذری * آزار برسان بسوی او سربسته
 * جواب مکتوب دیگر * شعر *

سَلَامٌ قَوْلًا مِّن رَّبِّ رَحِيمٍ * وَحِجَّةٌ فُضِّلَ مِن بَرٍّ كَرِيمٍ
 عِلْمٌ مُّفْضِلٌ قَدْ شَاقَّ نُبُوصَالَهُ * وَازَلَمُ أَفْزَأُ الْإِطِيفِ خِيَالَهُ
 عَشِيقَتْ وَمَا أَبْصَرْتُهُ عُمَيْرَ أَنْتِي * سَمِعْتُ مِنْ أَحَاكِيهِ وَصَفَ جَمَالَهُ

* مثنوی *

تا که وصف ترا شد صدق * ساهم بر بایره دار و شرف
 دیده فشانده ز حد خون که چند * از خبرت کوش بود بهره مند
 کی بود آیا که شود بهره ور * دیده زویدار چو کوش از خبر
 شوق و آرزومندی بشرف دست بوس حضرت خداوندی که غایت همت
 دولتمندان و نهایت دولت همت بلندان باشد پیش از آن است که بدو کامی
 دوات دمان بسته و دست یاری قلم زبان شکسته در طی صحائف نشر آن شود
 باشد و در طول طوامیر عرض آن میسور اما چون درینو لا جناب
 رَبَّةُ الْعُلَمَاءِ وَعَمْدَةُ الْفَضَلَاءِ كَاشِفَةُ حَقَائِقِ الْعُلُومِ مُوَسِّعُ
 دَقَائِقِ الْفُصُومِ ذُو الْمَلَكَاتِ الْقُدْسِيَّةِ وَالْكَمَالَاتِ الْإِنْسَانِيَّةِ الْأَلْبَانِيَّةِ
 الْأَكْرَمِ الْأَمْجَدِ نُورُ الْمِلَّةِ وَالْإِيْمَانِ مُحَمَّدٌ اَزْ اَنْ وَاقْتُ اَزْ اَنْ اَزْ اَنْ
 این دیار اندر بود و در تنقید این فقیر اتمام تمام دارند عزیمت آن جناب

کرده بودند و روی توجه بان جهت آورده این رتبه محبوب و رقی چند و شرح
قصیده میمیه فارسیه علی ناطقها الرضوان و الشجیه اظهاراً مخلص
الاعتقاد و تاکید الرابطة المحبة والوداد مرقوم رقم خلاص کشته
تحفه مجلس شریف و هدیه موقف منیف میگرد * ع *

نهی سعادت و اقبال ک قبول افتد * و چون شواهد فضل و کمال و استحقاق
و استبهاال جناب مشارالیه ازان اجل است که توصیف و تعریف احتیاج افتد
و بواسطه اکرام و افضال خدام سده سده مثال ازان اقوی که بتحریر و تحریف
مفتقر باشد در آن باب شروع نمیرود * بیت *

* شاه شناسد که شاه وار * صنعت دلالة نیاید بکار *
خدمت خواجه درویش مشرب در جوانی به پیری ملقب مقدم شریف ارزانی داشت
همواره بنده کرام اخلاق و نشر مراسم اشفاق خادمان آن آستانه و ملازمان
آن دولت خانه زبان تر دارند و مشام جان مشتاقان معطر آری

* نظم *

باد که هم صحبتی کل کند * غالیه در دامن سنبلی کند
نافه چو بامشک شود رازدار * جیب صبا کرد دازان مشکبار

زیادت ابرام شرط ادب نیست توفیق رفیق باد و سعادت زیادت و سلام

* رقعۂ اختر * نظم *

* قد جاء في كتاب مستجمع الفضائل *

من مرجع الأهل بل مجمع الأفاضل

نظم بید و نشرش هر کس شنید کفا * یلخیر ناظم الله در قائل

شکر نامه شریف که شرف نامه این ضعیف است چگونه کرارم و شرح لطائف که در طی

آن منطوی است چه سان عرضه دارم اگر پیچیده است تعوید دل سیده است

و اگر کشاده نزبت کاو چشم رمدیده عنوانش عنوان جوانی است و مضمونش

مستمن آمل و امانی سوادش حامل نور و بیاضش مطلع صبح سرور فاتح اش

مبشر بقنوات ابدی و خاتمه اش میسر ختم بر سعادت سرمدی عرضش از عرض نیاز

عاشق بر معشوق دل نواز خوشتر و طویش از طول زندگانی در عشرت و کامرانی

دلکش تر * رباع *

القصه بطولها اگر عمر دراز * در ملک سخن وری روم شیب و فراز

ناکرده بوصف آن یکی منزل طی * آخر بقرارگاه عجز آیم باز

و همچنین که لطائف آن صحیفه و دقائق آن ملطفه شریفه از قانون تقریر و تفسیر

بیرون است همچنین شوق و نزاع و تعطش و التیام بدریافت منبع آن باطن
و سرچشمه آن دقائق برهین قانون است * قطع *
آن تشنه لب که راهش ز دلفینیم قطره * چون آرزو نباشد سرچشمه ز لالش
هر ذره عکس خویش آن را که گرم سازد * بود عجب که سوز و خورشید بی زوایش
لاجرم عنان بیان از اطناب دران معنی مفروض است و زبام کلام بصوب اختصار
و اقتصار بر بعضی ازان معطوف * بیت *
چون بود غایت کاری پدیدار * تقاعد مصلحت باشد ازان کار
با آنکه این فقیر اسنین عمر از رشتین گذشته بود و سبعمین مشرف گشته نه
متخیله را قوت تخمیل مانده و نه متفکره را تحمیل تا مل رشته نظم بکسیخته و سبجه نشتر
از هم ریخته میدان قافیه تنگ شده است و ساز جمیع از آهنگ افتاده طبع نفوس است
و نفس در کشاکش امور با بصور نه با هیچ کس کاری و نه بر هر هیچ کارم قراری
و امن هر چه میکیم کداشتنی است و پیرامن هر چه میکرم دست بازداشتنی
از آنچه ناکزیر است میکزیم و در آنچه کزیر است می آویزم مقصود داخل سینه
و درون دیده و من از نابینائی چون دیده بهر گوشه گردیده مطلوب در کنار دل
و میان جان و من در هر کنار و میان سرگردان * بیت *

یار در جان و دلم و طلبش سرگردان * سیر مجنون سوی هرادی و لیلی در می
بجلال ذوالجلال که یک ساعت از وجود مجازی خود در شن و بم تصور حقیقی پیوستن
از حصول همه مرادات دنیوی شرفتر است و از وصول همه سعادات اخروی لطیفتر

* رباع *

ای مانده درین رنج کده بند پیچ * بکسته زیار و کرده پیوند هیچ
یار است همه و آنچه بجزوی پیچ است * تا کی باشی از همه فرسند هیچ
ابوعلی ثقفی در انشای مجلس خود بسیار گفتی ای همه را هیچ بفروخته و هیچ را بخریده
از شیخ شبلی سوال کردند محققانه جوابی گفت گفتند شیخا با این همه تحقیق چراست
با پ افادت کرده گفت واقفم که اگر چند آنکه خروسی چشم نمود بگرداند دل من
بحضرت حق سبحانه حاضر باشد از علوم توفیق و آخرین بهتر مرا و دیگری از اکابر
گفته است لَاقِ تَرَدُّدَ هَمَّكَ إِلَى اللَّهِ سَاعَةً خَيْرَ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ
مرا و از ما طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ هر چه آفتاب وجود بران تافته است خواهد بود و اگر نه
این خاک توده با انواع آلائش آلوده را پیش رتبه حضور بآن حضرت چه قدر توانست
مقصود از عرض این کلمات اظهار تاضیف و تلهفی است بر احوال خود و الا
* غ * حاجت تنبیه نیست عارف آگاه را *

مجموعه مسمی به نفحات الانس من الخضرات القدس از مقامات و حالات درویشان
و معارف و مقالات ایشان جمع کرده شده بود تحفه آن مجمع مکارم و مستجمع اکرام
میکرد و امیدواری چنان است که مواظبت بر مطالعه آن سخنان و تأملات
در آن خاصیت دولت مصاحبت ایشان و بهر جمعیت تمام حاصل آید
عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ

* بر پشت کتاب نفحات الانس نوشته شده * شعر *

نَفَحاتُ اُنْسِكَ يَا اَنْسِرَ فَوادِي * هَبَّتْ وَرَيْتُ دَوْضًا رَضِ وِدادِي
مَهْمَا اسْرَاوَا سِرْفِي اِثْرُ الهَوَى * لَا اَدْرُغِيكَ مَقْصِدِي وَمُرَادِي
فَكَذَنْتُ اَرْقُدُ فِى خِيَالِكَ بَرْمَه * طَالَ النُّومُ فَطَوَّعَ مِهَادِي مُرَادِي

آنگاه بعد از این کلمه سته است از بهارستان احوال و مقامات ارباب ولایت چیده
و نوباره است از با عثمان از واق و مواجید اصحاب کشف و کرامت رسید
تحفه نصف نشینان مجلس میکرد که اگر آنرا قبله اقبال مقبلان خوانند رواست
و اگر کعبه آمال صاحبان کونیند بان سزا است هر جا که کار فرو بسته در بند کشای
می شود بار سفر انجامی بند و هر جا که سر رشته گسسته پیوند مرادی می خواهد رشته
امل با انجامی پیوند امیدواری چنان است که چون ازین کلمه سته بوئی

بمشام جان با ازین نوپاوه چاشنی بکام ذوق و وجدان ایشان رسد

* نظم *

از بوی گل بجانب گلشن کند روی * هر سوز طعم میوه شتابند باغ جوی
بیند باغ را اثر لطف باغبان * باباغبان کند ز گلزار و باغ خوی
لایزال ساحت آن مجلس عز و جلال نظرات لطف ایزد متعال محفوف باد
و آفت عین الکمال از جلوئه آن جاوه جلال مصروف * رباعی *
آن بزم کرم که جام احسان آنجاست * دشواری روزگار آسان آنجاست
جان را بنود خلاصه غیره سخن * که من دورم خلاصه جان آنجاست
کُتِبَ الْفَقِيرُ فَلَا قَوْمَهُ اللَّهُ وَسَوَاءٌ وَكَشَفَ بَصَرِ بَصِيرَتِهِ عَمَّا سِوَاهُ

* مکتوب دیگر * رباعی *

در غیر تم از صبا که چون بیکه و گه * گستاخ رود بکوی آن زیبامه
او میرود و من از قفا میگویم * گر این کرمان که کیتی گنت معه
هر بار که بی غبار رعونت و استکبار مکتوب شریف بر اسلوب لطیف مضمون التفات
خاطر خطیب بحال بنده حقیر فرج بخش دل غمدیده و راحت رسان سینه جرات
رسیده میگردد هر ذره از ذرات وجود وی زبان حال می کشاید و ای

ترانه از مقام تضرع و ابتهال می سراید که * ر ب ا ع *
 من گیستم که نامه نویسی بسوی من * در طی نامه درج کنی آرزوی من
 این دولت من است که کوشش رهایی * کلامی که قاصد تو کند گفت کوی من
 و علی بن النضر کساستی ارسال نامه و خط مبنی از معنی نزاع و التیاع و ادراک سعادت
 اقبال و اجتماع مظنه اخلاص بحسن ادب و تجاوز از آداب ارباب طلب مینماید لاجرم
 خرق حجاب عادت کرده و روی در قبله صدقی آورده میگوید * مشنوی
 جانان طلب و صل تو نتوان کردن * زین پس من و خون دل بیاد خوردن
 جاز را بخیاں روی تو پروردن * شبهای فراق را بروز آوردن
 چون سخن بانجا رسید خامه خشک ایستاد و نامه بر خود پیچید آری چه توان کرد
 آنچه مقصود است در عبارت نمی آید و آنچه در عبارت می آید ادای مقصود را نمی شناید

* بیت *

آن بکلب نمیزخمش ز بیم * و ز در سحر خامه و کاغذ بر بیم
 دانیم که از دو کون مقصود کیست * فارغ ز دو کون دل بمقصود داریم
 مقصود از بیم گفت و شنود آگاهی است بمقصود هر که از این دولت ارزانی داشتند
 اگر چه هیچ ندارد بیم دارد و هر که از او محروم گذاشتند اگر چه همه دارد هیچ ندارد و هستند

بهشند آگاه می باید که همه اوقات را به تحصیل نسبت آگاهی معروف دارو همه افکار

را بر تقویت و تکمیل آن موقوف گرداند * **قطع** *

کدای آگاه از مقصود رامیل * بین دولت شاهی نباشد

چنان خود را در آگاهی کند کم * که آگاهی از آگاهی نباشد

حق سبحانه و تعالی آن مخدوم را بدولت آگاهی بخود برساند و از محنت آگاهی بخود

برماند و از خود در خود بی خود گرداند و السلام

* مکتوب دیگر * **ربایع** *

پیری دیدم ز نقش هستی ساده * در لجه مجزیتی افتاده

گفتم که اراده چیست ای آزاده * فرمود که ترک ماعلیه العاده

اصل همه سعادت ترک رسوم و عادات است پس اگر چنانچه اعیانایکی از فقیران

بر خلاف عادات منشیان و دبیران در تبلیغ اسلام و محبت وادای شوق بدست

مواصلت از طریق تکلف مختلف نموده حرفی چند بر لوح بیان قلمی سازد و ثبات

که بیج راست نهاد پاکیزه نثر او قلم و ارانگشت اعتراض بر حرف وی نخواهد نهاد

وقت برین کمینه چنان تنگ شده است که اگر خاطر فاطر بر نظم

قوافی کمار و جبه مضمون این مصرعش در دل نیفتد که * **نَدِ مُنْت**

عَلَى كُلِّ مَا قَدْ نَظَّمْتُ * وَاكْرُوِي فِكْرَتِ بَانِشَايِ نَشْرُ وَتَرْتِيبِ سَبْعِ آو
جز این فقره اش پیشِ خاطر نیاید که رَجَعْتُ عَنْ كُلِّ مَا سَبَّحْتُ

* مشهور *

نظم و نشر اندیشم و دلدارین * کویدم مندیش جز دیدار من
كَيْفَ يَا نَبِيَّ السَّجْعِ يَا وَالْقَافِيَه * بَعْدَ مَا ضَاعَتْ أُصُولُ الْعَافِيَه
سره سلام آن هست که مُسَلِّم بضرع و ابتهاج تمام با هم سعادت فرجام سلامت
انجام سلام توجیه نموده سلامتی و استخلاص حقیقت مجرده انسانیّه مُسَلِّم علیه خواهد
از غواشی غریبه که در مراتب و مواطن بآن مُغْتَشِی گشته و ویرا از شهود وحدت
حقیقت مانع آمده و حقیقت تحت طلب آنکه بعد از استخلاص مذکور بحیات
طبیعه ابدیه فائز گردد و دولت مواصلت آنکه هر یک مُسَلِّم و مُسَلِّم علیه
دامن از خود در چیده و سر از کربان وحدت حقیقی بر آورده فی مَقْعَدِ
صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ بایکدگر نشینند و لایزال در آینه یکدگر تجلیات
جمال و الجلال و الافضال میند * مع * قلم ایخار سید بر شکست *
خَلَقْنَا اللّٰهَ سُبْحَانَهُ عَنَّا وَافَنَّا مِنَّا وَابْقَانَا بَقَائِهِ فِي شُهُودِ لِقَائِهِ
وَالسَّلَامُ وَالْأَبْرَام * بخواجه علی ولد ملک التّجّار نوشته شد *

لَا زَالَ اسْمُهُ الشَّرِيفُ عَلِيًّا فِي دَرَجَاتِ الْمَعَالِي وَعُلُوِّ دَرَجَتِهِ
جَلِيًّا بَيْنَ الْأَشْرَافِ وَالْأَعَالِي * مَعًا بِاسْمِ خَوَاجِه عَلِي *

* بیت *

بس نامجو که بسته نقشی ز اسم عالی * از جبهه چار کرده چشم اندرین جوار
هر چند داعی را از دولت مشایده و سعادت مجاوره آن زبده انام بهره مندی
و جز با ستماع نام و استمنا به لطائف کلام آن مقبول خواص و عوام خرسندی نه
و خود میداند که این مقدار نسبت خصوصیت در قاعده عرف و عادت مختص
کستخی در مراسلات و مستدعی انبساط در مکاتبات نمی باشد آچون در بنویلا
خدمت اخوی متحلی بفضائل صوری و معنوی که از دیر باز در رویشان را بشرف
صحبت شریف مشرف میداشت و همواره بر صفحہ ضمیر و صحیفه خاطر ایشان
رقوم صفات کامله و نقوش نفوٹ فاضله آن حضرت می نگاشت تصمیم عزیمت
معاودت بآن آستانه کرده بود و روی توجّه بر بساط بوسی آن دولت خانه
آورده این چند کلمه فتح ابواب محبت و ووداد و خلوص عقیدت و اتحاد را
بخامه اخلاص بر لوج اختصاص نوشته شد امید است که چشم رضا محفوظ گردد
و از حسن اصفا محفوظ و اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالْأَكْرَام

* شرح بیت معانی *

حاصل معنی شعری بیت معانی این رقعہ یعنی بس نامجواہ کہ مصرع دومی آن مشتمل
بر اودہ خواجہ علی است این است کہ اسم شریف ممدوح باین درجہ علیا است کہ
بس نامجوا باشند کہ نقش اسم عالی اورا جو یان اندواز کمال جہد چشم خود را
درین حوالی چارکنان و آنا باعتبار معنی معانی این کہ از لفظ چار کہ مخفف چار است
بطریق اعمال حسابی حرف دال کہ حرف سومی لفظ جہد است خواستہ و از لفظ
چشم بطریق ترادف لفظ عین و از عین بطریق تسمیہ عین معانی یعنی (ع)
ارادہ نمودہ یعنی حرف دال لفظ جہد را حرف عین فرض کردہ و حاصلش
اینکہ لفظ جہد را بعد ایراد حرف عین بجای حرف دالش در میان لفظ حوالی
یعنی بعد الف آورد و از ان اودہ خواجہ علی بجای ہملہ پیدا آمد کہ از اشارت لفظ
نقش بطریق اعمال تصحیف خواجہ علی بجای ہملہ شد

* رقعہ آخر *

بعد از ترمض بمرض تضرع و رفع تخضع و تخشع عرضہ داشت عارفان عجب علیہ
لا زالت ملجأ للعامة الخلیفۃ و کافۃ البریۃ آنکہ ہر گاہ این فقیر را
کہ کم نامی سزا ست و بفرا مویشی احق و آخری بنامہ نام ہر بند و نوشتہ یاد آورند

لی وی نقطه وار محیط تحیر را مرکز کرد و دایره تفکر را مدار اگر لب گستاخی کشاید
بمعرض جواب در آید از آن جانب بیت جاه و جلال و دویشت هشت و مقابله

تیغ سیاست کشد که * بیت *

چو کرد جلوه کر خورشید انور * که باشد ذره کاید در برابر
و اگر شیوه هنر کوشی و تیز بوشی سپارد و زبان عجز بکام خاموشی در آرد
از آن جانب دو اعی اخلاص و جویا و ب محبت و اختصاص کیان نجاش کرد

* بیت *

اگر چون فیض رساند نه خوش است از سوسن * که نکرود پی آزادی او جمله زبان
لاجرم ملاحظه جانین نموده طریقی بین مین پیموده * مشنویک *
نه خامش نگویا چو کوه از صدا * کند اتم این خیر خواهی ادا
که توفیق و تائید حق بردوام * قرین با و با جان شان و آسلاام
رقعه آخری در جواب بکتوب مولانا رحمت الله بگیلان نوشته شده

* مشنویک *

چون غنچه تنک دل بودم که ناکاه * آتشی نفعه من روحه الله
دل زان نفعه کش صد جان فدا * بسان گل ز باد صبح بکشا

چون صخیفه شریفه مشحون بقواعد و دادر مقررین بشواید اتحاد مذکره تاروف
روحانی و مہیج شوق بتالیف جسمانی کشت بر خاطر فاتر کندشت که بازای هر حرفی
از لطافت نظم و انشا بلکه در مقابل هر نقطه نکته از حقائق لائق به بسط و افشای
افتد لیکن فرصت تنگ بود و حامل ضراعت بیدرنک لاجرم * مثنوی

تکلف بر کفتم از میانہ * دعائی کفتم اما صوفیانہ

که یارب جبرعہ بخشش از ان جام * کہ در روی کُم بود آغاز و انجام

وَالسَّلَامُ وَالْاِکْرَامُ

* رقعہ امن *

سَلَامٌ عَلَیْکُمْ وَطِبُّتُمْ * سَوَاءٌ حَضَرْتُمْ أَوْ غَبِیْتُمْ * قطعہ *

آمد از در الشفای وصل دوست * بہر رنجوران ہجران کاغذی

کرده دست لطف او در طی آن * تعبیل دل را دو جان راغذی

در مقابلہ ہر حرفی از و ظریفی از ادعیہ صالحہ و در مجابوئہ ہر سطری از ان شطری

از اثنیہ فاتحہ بعض رسانیدہ می شود و سوق کلام در بیان شوق و غرام آب

در یار ابشت چمیدون است و یک صحرا را بعد از انکشت استیفا نمودن

لاجرم عنان قلم از ان صوب مصروف داشتہ بہمت و عا معطوف میگرد و حق سبحانہ

خیالی بکنان را از هر چه کزیر است یزازی داد و از آنچه ناکزیر است گرفتاری

وَالسَّلَامُ وَالْاِكْرَامُ * رَقْعَةُ اَمْنٍ * رُبَاعِي *

از نور ازل و است منور بادا * اسرار ابد در و مصور بادا

آنکه عنان عزم تابانی سویی * ملک همه مملکت مسخر بادا

رضیمیر و دولت خوانان آن حضرت که آئینه صواب نهای مصالح دینی و دنیوی

در مرآت صورت کشای مقاصد صوری و معنویست روشن خواهد بود که چون

حضرت ذوالجلال و الاکرام از آغاز تا انجام همه مطالب ایشان بی آنکه تهیه اسباب

ظاهری را در آن مدخلی تمام بوده باشد میسر ساخته است و بواسطه حسن نیت و صفای

طویتی که نسبت با عموم خلایق دارند بسی از اطراف و اکناف را مسخر گردانیده

امیدواری چنان است که بمقتضای قضیه لَقَدْ احْسَنَ اللهُ فِيمَا مَضَى كَذَلِكَ

يُحْسِنُ فِيمَا بَقِيَ وقت لاحق در جریان امور بر هیچ سابق باشد و زمان استقبال

در تحویل احوال ماضی موافق صبر در امور مطیبه ظفر است و استعجال در آن منظم

حق سبحانه و تعالی عساکر منضوب با ظفر هم عنان دارد و از خطا و خطر در امان

وَالسَّلَامُ وَالْاِكْرَامُ * رَقْعَةُ اَمْنٍ * قُطْعَةٌ *

از بارگاه خلافت پناه شاه رسید * نوازشی که شدم عاجز از آدای جواب

چه حد من که بخارم بوج اندیشه * بجز وظیفه رفع و دعا بجای جواب
 لا يزال ذو الجلال والإفضال بهم غم اولیای آن حضرت را از نوال دهر
 منصون و از زلزل لرزه قهر مامون در مقر شوکت و جاه و مستقر دولت بتیقظ و اتیان
 بتقویت قواعد رعیت پروری و تمشیت قوانین معدلت کستری مصروف دارا
 رقعہ آخری بحضرت سلطان حسین میرزا خلد الله ملک

* نظم *

شاه ار بکدانه شاد و خندان نگرد * بی چاره کداز دست غم جان نبرد
 و ز آنکه طریق طلف و احسان سپرد * دشواری عالم همه آسان گذرد
 نوازش نامه که نگاشته خامه عنبر افشان در پیران کبیر ایشان شده بود مسکن
 تلطف و تلمیذ جمعی پریشان و مہج شوق و شغف ایشان گشت نصتی یافتند که
 زبان قلم از شکر گزاری آن قاصر بود و قلم دوزبان از سپاسداری آن مجرمن بود لاجرم
 جلم الدعاء یظهر الغیب أرحم الراحمین و اقرب الاستجابة بلاد
 و کوشش دل و زبان بواسطه کوش و زبان و طائف دعا کوئی و مراسم رضا جوئی
 بجای آوردند رجای و انتی است که با جابت مقرون شود و واسطه و رابطہ از یاد و دست
 بوز افروتن کرد و واقعہ حضرت خواجہ مصیبتی است عام و مستسا و النسبہ لکافہ

كَيْفَ تَهْلِكُ الْاَنَامُ اِمْدِيدُ بَكَمْتَدِرِ ظِلَالِ جَاهِ وَجَلَالِ حَضَرَتِ سُلْطَنِ شَعَارِ
 خِلَافَتِ پناهی تلافی یا برپیشش اُولی الاعظام وَاَخْلَافِ الْاِکْرَامِ ایشان از مَکَامِ
 اخلاق و لوازم اشتقاق دور نمی نماید اما قضیه و لید مولا نافیه الدین که از پیشگاه
 غیب مقرر گشته بود اعملاً بعرض رسانیده نشد بنا بر آنکه مبادا شکایت کوه از
 محمّد مزاده ذاک الله تعالی دَوْلَتَهُ وَسَعَادَتَهُ در خاطر ملازمان کرد چون
 ثانیاً معلوم شد که مدبری تشدید تخفیف آن کلمه صدق را به تغییر و تحریف
 لباس کذب پوشانیده و خلاف واقع بمسامع علیه رسانیده بحکم ضرورت عرضه
 داشت کرده شاید که مجلس پایون رسانیده باشد * رابع
 معری که ضعف دم بدم می میرد * جانش آبل از تنک می نگیرد
 باور نکند عقل که رنگان نوکان * آید سر راه بر سلیمان گیرد
 دولت دو جهانی و سعادت جاودانی مقدر و میسر باد و آتِ حَامٍ وَاَلَا اَکْرَامِ
 * رَقْعَةُ الْحَسَرَةِ * رابعی *

چون شاه تفقد بکدائی بکند * و ز لطف نظریه بینوائی بکند
 از دست کدای میخواند هیچ * جز آنکه بصدق دل دعائی بکند
 حق سبحانه و تعالی میل خاطر دولت خوانان آن حضرت بر عایت رعایا و شفقت

عالمه بزیادت کرداناد و اثر آن درین جهان سبب امتداد دولت و دران
جهان از دیاد سعادت داراد و آت کلام و الا کرام

* رقعہ خس * رباعی *

ایزد که بلوچ ما قلم رانده است * بر ما و تو اسرار قدم خوانده است
با و دل ما بآن پری مانده است * کش باد به پشت و روی گردانده است

* رباعی *

هر چند با اختیار مشهورم من * و زنده سبب جبر و جبریان دورم من

مجبور از اختیار سرورم من * با دعوی اختیار مجبورم من

نامہ بنامہ بی اختیاری مرقوم منظوی بر اختیارات لطائف منشور منظوم بلکه نشین
از تموج بحر قضا و قدر در تلاطم و نوشته در ظلام ازلی و نویسنده در تکلم حقیقی کم کلب
تشنه از تمتع شراب نفوی سیر و بر تجرب شراب بی خودی دلیر رسید و قصه بارشاید

* رباعی *

زانمیشہ کاره بار بیرونم کرد * و ز برقہ روزگار بیرونم کرد

برین صدمات قهر جباری ریخت * و ز عالم اختیار بیرونم کرد

لا بترم از مقام اضطراب بی رعوت اختیار بی هر چه بر زبان خامه کشاوند و آنچه

برخامد زبان دادند سمتِ تَقَریر و تحریر پذیرفت لایزالِ مجاریِ احوالِ ملازمانِ بر
 هیچیکه محتارِ خاطر و مقبولِ ضمیرِ نیرِ باشد جاری باد و اَلَسَّ لَامٌ وَاَلَا کَرَامٌ

* رقعہ اُحْسَن * بیت *

رسولِ دوست بدستمِ کیمی رسالہ سپرد * رسالہ کہ زد دل رنجِ دیر سالہ سپرد
 انحق رسالہ نور سیدہ کہ سالی در رہ کرده تابی بسِ وقتِ دور افتادگان
 از رومند آورده بملکہ خلعتی از جامہ خانہ غیب و اصلِ بیالایِ تقدیرِ اہلِ دل سنان

* مثنوی *

ہر سطرِی ز نشرِ شش چون بری پی * شوی عارف باصلی کَلِّی از وے
 چون نظمِش را با وجِ دل نکاری * ز ہر بستی از ان پایه برارے
 حق سُبْحانہ و تعالی سرچشمہ آن فیاض را از آلاشِ مکارہ مَصُون و از آمیزش

مکامدِ مومن را از و اَلَسَّ لَامٌ وَاَلَا کَرَامٌ

* رقعہ اُحْسَن * رباعی *

ای باد چو آمدی ز سرِ منزلِ یار * آمد بدم ز اندمت صبر و قہار
 ناند بقر از زینِ قدر جانِ زخما * اورا بر و بانگہ دانی بسیار
 اگر نہ چند روزی ز شمعِ قلبی از مجاورانِ آن آستانہ رسیدی و نہ نفوذِ گری

انفاس آن آستانه وزیدی بر درو زمانه کان میایج بجران گرفتار زندگی صعب بودی
 وزندگانی دشوار امیدواری چنان است که این طریق مَدَّی الْکَلْبِ لَا یُؤَلِّیْکَ اَمَّ
 استقریر کرد و این قاعده عَلَمُ رُومِ الشُّهُرِ وَالْاَهْوَامِ استمرار پذیرد

* بیت *

شادم ز غم خلکت در از غم آنفاست * کرزندگی دارم زین آب و هوای دارم
 دولت ابدی و سعادت سرمدی مستدام باد و آتِ سَلام و اَللّٰهُ اَکْرَم

* رَاقِعَةُ الْحُسْنٰی * مثنوی *

چون در کفّت آن واسطی لعل قبا * شد همدم رومیانِ ماه قفا
 زنگی بچند مبدّم از سترِ خفا * در انجمنِ ظهور شد جلوه نما
 زهی زنگی بچکان پسند هم دیده مردم و هم مردم دیده چون در هودج کافوری
 نشسته احرام زیادت شهیدان تیغِ مجوری بسته بدین دیار رسیدند
 و درین مزار آرمیدند * رخ * ازاده دلان بجان شان بند شدند *
 شکر این نعمت را که ادا تواند کرد و عذر این توبت را بجا که تواند آورد
 آن به که ازین کساختی دست بداریم و بدعای دولت دست برداریم

* رباعی *

دستی که ز ما کرد بدین دوستان باد * بالاتر از همه زیردستان باد
منشور کرم نگار بادا همه عمر * کلکی که رواج این نگارستان باد
* رقعۂ احسن * مثنوی *

هَبَّتِ الرِّيحُ وَهَمَّجَتِ الشَّوْاقِي * اجْرَتْ دَمًا مِنْ مَقْلَتِي عَلَا مَا قِي
از رخِ فراق و محنتِ مشتاقی * حرفی کفتم فقسر علیهِ الْبَاقِي
هرگاه قلمی تراشم یاد جواب نامه شریف ورقی بخدا شتم چیزی نیام که بارها گفته
باشم و نه نوشته از ملالتِ خاطر شریف از پیشه کنم و اقتصار بر غایت اختصار پیشه سازم
* مشنوع *

هر که بر من ز جسته آید درودی * تحسیر بر رابعی کنم یا فردی
زان می ترسم که زدم چون من بروی * بر خاطر ماطت نشیند کردی
نوشته شده بود که در قبل ولایت هرات تفرقه واقع است تخصیص را چندیست
بلکه در جمیع جهات این قسطنطنیه است * مثنوی *

در نوبت حسن آن می آید کمال * از دستِ رقیبان نگویمیده خصال
چه شرق و چه غرب و چه جنوب و چه شمال * از جور پرست و از جفا مالامال
و دعا را نوحی باید که رَبِّ لَا تَنْهِنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ وَ تَبَارَكَ

گویند در هیچ دیار ازین طائفه ادبار آثار نگذارند و راستند عار صاحب فتوحی که
 حقوق مستدعیان گذارده و مار از نهاده مدعیان برآرد و این مزد و مفقود است
 و از جمله محالات معدود وصیت آنکه دیده تیغ و تحفظ بر حال کماشکان دارند
 معامله درویشان را بالکلیه با ایشان نگذارند * قطعه *

بر افکن به نیروی جاه و جلال * رسوم تعدی زهر مرز و بوم
 لَعْلَةُ ثَعَابٍ بَعِيبٌ تَقِيبٌ * لَعْلَةُ ثَعَابٍ بَعِيبٌ تَقِيبٌ
 کارهای دینی و دنیوی بر بخاری صدق و صواب جاری باد و امور صوری مغوی
 در مطاوی خیر و ثواب ساری و السلام و الا کرام

* رَقْعَةُ الْحُسْنَى * رباعی *
 هستم صفای خاطر بی کسبی * من آینه توای نگاه چینی
 روزی که بمن تور و بر بنشین * در من همه عکس خوبی خود بینی
 * رباعی *

هر دم زره دیده دلم خون ریزد * تا بو که فلک لطیفه انگیزد
 این نامه و قاصد از میان بخیزد * بی واسطه در دامن وصل آویزد

اگر نامه نامی و صحیفه کرامی که مصب رشحات قلم و مهبت نفحات کرم آن قبله اقبال
 شرطها

و کعبه انانی و امال است در هر چندی از ایام دوری و اوقات مهجوری طلب این ایام
امید و آرزو بر شمع تازه نگرداند و غنچه مقصود مهجوران این غنچه است کفاند

* بیت *

یک کلبن امید بصد فصل زوید * یک غنچه مقصود بصد سال بخند
جزای شرط ۱۲
فی طی این نامه را کنجائی شکر این مکرمت است و در زبان خامه توانائی هنر این
موسیت لاجرم در ادای آن شروع نموده بروعا اقتصار میرود و ایزال رونق
جاه و جلال دولت خوانان بر شحات فضل الهی تازه باد و در حیات ترقیات

آن را تازگی بی اندازه باد و آسلاام

* رقعہ اخضر * نظم *

به نمودا بری ز جانب دشت و رفت * از تشنه لبان زدور بکدشت و رفت
بر کشت امید ما بگر سوختگان * نارنجته آب ز راه بر کشت و رفت
به چند امید نا امیدان بحصول نرسید و مراد نامرادان بحصول ناخامید امید است
که هر چه مصلحت دینی و دنیوی خادمان آن آستانه بان منوط باشد و سعادت
صوری و معنوی ملازمان آن دولت خانه بدان مربوط بر وجه اجل و طریقی نگل
میست بار بخت و جوده و آسلاام و الا کر آم

* رقعۂ احسن * رباعی *

خوانده بصیرِ کلکِ تو دوران را * در داده صلاهی وصلِ مجوران را
 قانونِ شفا نوشته رنجوران را * بنشانند بان آتشِ محسوران را
 چون ورودِ رقعۂ شریف از خودِ آن بقعۂ ضعیف بر مخلصانِ صدق و صفا
 انما کورُودِ الماءِ علی الظِّماءِ بظهورِ انجا مید هر یک از دیده رمد رسیده
 وسینه کید کشیده از قلقِ حدتِ مرارتِ فراقِ واضطرارِ شدتِ حرارتِ اشتیاق
 بموطنِ الفت و نشیمنِ زلفتِ بیار امید * بیت *

براحتِ قرینِ بادِ آن دست و پنجه * که خود را بدین مکرمت ساخت رنجه
 نوشته بودند که از بعضی کسان که مدتها در ظلِ عنایت و سایه مرتبت بودند سخنان
 نامناسب و حکایاتِ نالایم سر زده شک نیست که هر که چنین کرده باشد از
 دایره انسانی بیرون خواهد بود حیث باشد که زبان بجاکایش کشانند و دمان
 بشکایتش آلایند * رباعی *

انسان مشمِ خلیلِ بد اندیشان را * کان مرتبه نیست این دعا گیشان را
 از خامه صنع بر سرِ لوحِ وجود * جز صورتِ انسان نرسید ایشان را
 وَاَسْلَامُ وَالْاَكْرَامُ * رباعی *

از لطف تو آن واسطی لعل قبا * شد قطره زن از سه رومی ماه قفا
 آورده گریای کرانایه بها * از نجس بحر لجه جود و عطا
 چون قاصد خیر مستغنی الاثاب از تسبیح الجناب در معرض جواب مانع بود
 بدین چند کلمه اقتصار افتاد مال و امالی دو جهان میسر باد و السلام و الا کرآم
 * رقعہ الحکم * نظم *

رفتی تو وار دولت دیدار تو دور * هم دیده ز نور مانده هم دل ز سرور
 خوش آنکه شود ز دور ایام و شهر * این غیبت مابدل به تشریف حضور
 بعد معروض آنکه بسبب بی توفیقی مفضی بفضل از مقصود حقیقی اغلب
 اوقات این فقیر به بی هوده گذشته و اکثر انفاس بالایعنی مضروکشته و از انجمله
 آنست که درین چند کاه ورقی چند نامربوط و جزوی چند نامضبوط بکمان آنکه
 بطریق گلستان ترتیب یافته چون درین و لا خدمت خواجه عاقبت محمود عازم آنجا
 بود در صحبت وی فرستاده شد باشد که بطویل و بنظر رضا ملحوظ گردد و از حسن
 اصفا محفوظ توفیق رفیق باد و سعادت زیادت و السلام و الا کرآم
 * رقعہ الحکم * رباعی *

آنی که پناه اهل رازت گردند * بی چاره نواز و چاره سازت گردند

میدار سری بنجاک ساران ز بهار * شکرانہ آنکه سرفرازت کردند
 ارتفاع پایہ عزت و جاہ در سایہ پادشاهان دین پناه پیرایہ اکتساب دولت ابدی
 و سرمایہ استحصال سعادت سرمدی است خرمند آنست که آن پیرایہ را
 معطل ندارد و این سرمایہ را مہمل نکند و روان در دستگیری پای افتادگان
 جنبش نماید و باین دریای مردی سر رشته از دست دادگان کوشش فرماید

* قطعه *

بر آور حاجت امیدواران * که فردا مایہ امیدت این است
 نشان در سینه مهر سینه ریشان * که تخم دولت جاوید این است
 ایزد تعالی همچنان را بر مراضی خود صبور دارد و از مساعی حظ خود نفور
 وَاسْلَامٌ وَالْاِکْرَامُ

* در جواب مکتوب شیخ نجم الدین *

نواز شناسم که فروغ انجم سعادت از عنوان آن طالع و شعاع نیر عنایت از مضمون
 آن ساطع نصیب تاریک نشینان ز افویہ فقر و فنا شد و نامزد روشن ضمیران
 انجم صدق و صفا آمد از بیان حسن ترتیش زبان ناطقہ قاصد است و از
 ادراک لطف ترتیش قوت عاقله عاجز طوبی البلیغ صدر عنہ ذلک

الْكَلَامُ وَبَشَرِي لَفَصِيحٍ انْتظمَ مِنْهُ ذَلِكَ النِّظَامُ * قطعه *

ز کَلَش یافتم جان بخش فیضی * که با جانم چو شیر و شکر آمیخت
خوشا غلی که از وی این رطب خاست * خوشا شانی که از وی این ثمر ریخت
خامه را در مقابلۀ آن از مقام عجز مجالِ جنیدن نیست و نامه را در رُوحا و ضدان
جز وظیفه دعا بر خود پیچیدن نی حق سُبْحانه و تعالی قرب خدمتش را
در حضرت پادشاه صاحب شوکت سبب انجاح مطالب هر حاجتمند گرداناد
و بوسیله اش بدرجات بلند و مقامات ارجمند رساناد و اَللّٰهُمَّ وَاَلَا اَرْامُ
* رَقْعَةُ اَحْمَد * رباعی *

ای دیده خونبار و دل سرکشته * محروم رحمت بخون آغشته
هر روز ز تو نامه کنم فرض و دهم * تصدیع جواب نامه نوشته
چنان استماع افتاد و العمدَةُ عَلَی الرَّاوی که در رِبطاوی صحیفه فنون فضل را
حاوی ذکر بعضی طفیلیان بِسْمِهِ الْقَلَمِ اَمَّ بَعْدَ الْکَرَمِ رفته ست لاجرم بر فقار
بآسمان رسانیده و ایوان اعتبار را از کیوان گذرانیده باین چند کلمه مایه رداخته
بکلف ساخته متصدع گشت حق سُبْحانه و تقا خاطرِ بکنان را بخود پیوسته
و از غیر خود کسته دارد

* رقعۀ که بشروان شاه نوشته بودند * شعر *

أَحَاوِلُ إِخْخَافِ الْيَحْيَا تِ دَائِمًا * اِلْمَسَاحَةِ الْعَلِيَاءِ وَتَجَمُّسِ الْعَالِيَةِ
وَلَكِنَّهُ فِشَانِ مَنْ كَاذِمٌ مِثْلَكُمْ * يَكُونُ خُلُوصُ الْوَدِّ دِيدَنَ امْتِنَانِي

بعد از رفع نیاز بلسانِ اقتصار و ایجاز مرفوع آنکه خدمتِ مولوی اعظمی مولانا
کمال الدین حبیب الله که دریرگاه درین جانب به تحصیلِ علوم و اکتسابِ فضائل
اشتغالِ تام داشتند و در بسیاری اوقات فقیران را به تشریفِ حضور مُشرف
می ساختند سلسله شوق بتقبیلِ سده سنیّه و جاذبه حبِ وطن و دایه
صله رحیم در جنبش آمده بدان صوب توجّه نمودند صبح شب به نیست که بعد از حصول
این مقصد بلند و وصولِ بدین مقام ارجمند بعینِ عنایتِ شامله ملحوظ
خواه شد و از حسنِ رعایتِ کامله محظوظ خواهد گشت دولتِ دو جهان
و سعادتِ جاودانی میسر باد و السلام و الا کرام

* رقعۀ دیگر *

بعد از رفعِ تحیت و تسلیم مرفوع مخادیم آنکه درویش آگاه مولانا شهاب الدین
عبدالله دریرگاه است که از مؤانستِ اوطان و محجاستِ اخوان بی بهره
در مالکِ خراسان و ماعرراء النهر به تحصیلِ معارف و علوم مشغول بوده بقدر

بقدر استفاق و وفق استعداد خود اکتساب نموده عالا جا ز به حُب وطن
 گریانش گرفته و داعیه رَحْم در دامنش آویخته عیانِ غریمت بموطن مایوف
 مسکن مانوس مصروف داشته التماس آنکه چون بشرف ملازمت برسد
 وظیفه اکرام و احترام بجا آورند و در مَهْمی که رجوع نماید انتفاع و اهتمام دریغ
 ندارند چون این مُتَمَسِّس از مقتضیات مکارِم اخلاق و مراسم استفاق
 ایشان است زیاده مبالغه حسیاج نخواهد داشت توفیق رفیق و سعادت یار

وَالسَّلَامُ وَالْاِکْرَامُ
 رَقْعَةُ اخْرَجَ قَطْعُهُ

نامه نامور که نامش را * نیت جز زیر پای تاج مهر
 آید از حضرتی که خضر و شی * بر سر صدر او گرفته مقدر
 نُورُ الْقَلَمِ وَمَا يَطْرُونُ که تادیرانِ ذوقنون در صناعت کتابت
 بر سر انگشت گرفته اند و نونِ دوات در کنار نهاده هیچ صاحب دیده را چون
 صا و مفتوح چشم کشاده بر عنوانِ صحیفه چنین نیفتاده و هیچ آفریده را چون حمزه
 مدوده بر افتخاری نه بر کشیده و جز باطلاع بر جواب این فریده باوج آسمان رسیده
 از بدایت اوصاف آن و صاف بی نصیب و در این بی نصیبی حاصل ویه

تشدیدی بس غریب سکون و تخفیفی که در او اَوَّل داشت زوال گرفته بلکه
 با ضداد خود استبدال پذیرفته لاجرم از سر و صافی گذشته و در آن گذشته
 صافی کشته سلامیکه بزبان شانه سه دندان سه سین سه سین رخنه رخنه نزدیکان
 دور نشین راموی بوی شرح کرده و به پشت خمیده لام بار دل بی آرام همچو
 مستهام را بر حد بیان آورده و با ستقامت قامت الف راستی و سدای
 آرباب محبت و وداد را باز نموده با ستداره حلقه میم از حلقه بکوشی مخلصان
 قدیم در دایره رضا و تسلیم پرده کشوده

* رَقْعَةُ اَنْس * *

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لاله زار ایست از باغ توحید که کحل و ارمیل الف احَدیت در
 نهاده اند تا بان کحل و میل کور دلان را مُشَاهِدَةُ بِنِیائی إِلَّا اللَّهُ که مُشَارَ اِلَیْهِ
 بِلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ است حاصل کشته * رباعی *

در صورت لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بین * در شکل دوامی چار کن چشم یقین
 تا از الف و لام شود دیده علمت * مشهود و برافروخته تا عرش برین
 و محمد رسول الله چشمه ساریست که از دو چشم میم محمد که مجاری چشمه
 الله است شراب شهید شهادت بکشوده و از انجاشی بر تشنه لبان بادیه ضلالت

پیموده * بیت *

بین چشمه سارهای هویت که شرح آن * از چشمه دومیم محمد بود و روان
حروف این دو کلمه بزرگوار بیت و چهارست باز بیت و چهار ساعت لیل و نهار

هر ساعتی را از حرفی بمن و برکت بی شمار * بیت *

کفتم حرفی کرت نشودن هوس است * در خانه اگر کسی ست یک حرف بس است
نقطه بصورت مکتوب و حروف این کلمه بزرگوار از نقطه معرّاست پس این

حروف از آرایش مکتوب طبعان مبراست * بیت *

مکتوب انکشت شهادت سوی این شهید راز * مگر آئی ز هوسهای مکتوب طبعان باز

وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتْبَعَ الْمَدَى

* رقعۀ محسن * قطعه *

ز کلام غنبرین افشان معنی * رسید از ره یکی مشکین صحیفه

نیارد کس جواب آن که بجزیت * پر از درهای اسرار لطیفه

اگر حرفی نوشتم در جوابش * مَعْنِيْ فِيْهِ صَمْتُهُ الشَّيْءُ

مکتوب مرغوب مصوب سخنان بدیع الأسلوب فی ایمن وقت واکرم ساعه

بدین ذیل قلیل البضاعت رسید * نظم *

ز نظمش صد کلمه منظوم دیدم * ز نشرش لولوی منشور چیدم
چو آتش سلک دولت مشعل باد * چو این طبعش پریشانی مینماید

و السلام * رقعہ آخر *

لَا زَالَ قَدَرُهُ بَيْنَ الْأَكَاذِمِ عَلِيًّا وَبَدْرُهُ عَلِيَّ سَمَاءِ الْمَكَارِمِ جَلِيًّا
بعد از عرض نیازمندی معروض آنکه خدمت خواجہ زاده از خواجگی آزاده که سرای
امانی و آماش محبت درویشان است و محرک نزول و رخلشا اودت صحبت
ایشان با ضروب عازم است و با دراک شرف دست پوس جازم التماس آنکه
از مرزو محبتان و مخلصانش شمارند و ظل عنایت و عاطفت شامل حال و می دلش
خطوط و وجهانی حاصل یابد و فیوض جاودانی متوال و السلام

* رقعہ آخر * رباعی *

ای خط تو ز آینه دل زنگ زد * من با تو نیم وز تو نیم نیز جدا
الْجِسْمُ مِنَ الْجِسْمِ بَعِيدٌ لَكِنْ * الرُّوحُ إِلَى الرُّوحِ قَرِيبٌ أَبَدًا
صحیفه شریفه و مایه لطیفه مبنی از التفات خاطر شریف بجانب این ضعیف فی
ایمن وقت و اکرم ساعت بدین ذلیل قلیل البصاعت رسید بازای هر حرفی
از مرزایم رضا جوئی و در مقابلہ هر لفظی نکته از وظائف دعا کوئی بموقف عرض رسانیده

رسانیده میشود و از در تعالی بکمان از هر چه نباید نگاهدارد و از هر چه نشاید درینجا ^{نشد}

* رُقْعَةُ احْمَد *

لَا ذَالَ جَمَّا لَا رَبَّابِ الْهِدَايَةِ وَمَرْجَبًا لِأَهْبَابِ الْغَوَايَةِ بَعْدَ رَفْعِ دَعَا
مَرْفُوعِ أَكْثَرِ رِغْوَالِ حَاطِلِ رُقْعَةٍ كَخُودِ رَادِ رَسَلِكِ خَادِمَانِ مِيدَارِ دَوَّارِ زَمَرُ مَلَا زَمَانِ شَمْعِ
مُتَوَجِّهٍ بَانَ سَوْبِ بُوْدِ صَوَابِ نَمُودِ كَسَاخِي اِيْنِ مُفَاوَضَةِ كَرْدَنِ وَخُودِ رَا بَوَاسِطَةِ اِيْنِ دَعَا
بِحَاظِ شَرِيفِ يَادِ اُورْدَنِ وَالِدُعَاءِ مُعَادِ بِصِدْقِ الْوِدَادِ وَخُلُوصِ الْاِعْتِقَادِ

* رُقْعَةُ احْمَد *

حَيِّهِ مَنَّا لِلَّهِ مَبَارَكَةُ طَيِّبَةِ عِلْمِ الْجَمْعِ الْمَوْلَوِيِّ الْأَعْلَمِ الْأَفْضَلِ
وَالْمَوْقِفِ الْأَفْصَحِ الْأَكْرَمِ الْأَكْهَلِ * شَمْرُ *
شَمْرُ الذِّكْرِ كَجَمِّ الْهِدَايَةِ وَالْتَقَى * وَالسَّيِّدُ الْعَلَامَةُ السَّنْدُ السَّيِّدِ
مَا أَخْضَرَ رَوْضَ الْفَضْلِ بَعْدَ ذُبُولِهَا * الْأَبْرَ شُجَّ اَنَا مِلْ اِيْزِ الْخَضِرِي
مَرْ لَوْ أَضِيفَ إِلَيْهِ كُلُّ فَضِيلَةٍ * مَيُوثُوتُهُ فِي النَّاسِ فَهُوَ بِهَا حَرِي
أَمَّا بَعْدُ فَلَمَّا شَرَفَ السَّيِّدُ الْأَشْرَفُ الْأَجَلُ بِالْإِدْنَا بِمَقْدَمِهِ الْأَشْرَفِ
وَعَزَمَ عَلَيَّ مُرَاجَعَتِهِ إِلَى مَا لَا ذِي ذَلِكَ الْجَمْعِ الْعَالِي وَالْمَوْقِفِ الْعَالِي
أَصْحَبْتُهُ مَا فِي الْخِدْمَةِ رَجَاءُ أَنْ أَخْطُرَ بِالْعَمِّ وَأَذْكَرُ لِيَطْفِئَ مَقَالِعَهُمْ

وَالْمَرْجُومُ مِنْ مَكَادِمِ اخْلَاقِهِمْ أَنْ يَعْفُوا عَنِّي هَذِهِ الْجُرَاقَةُ لَا يَجُوزُ
فِي صَوَائِحِ دَعَوَاتِهِمْ وَاللَّعْنَةُ بِظَهْرِ الْغَيْبِ أَقْرَبُ إِلَى الْجَابَةِ
* رَقْعَةُ خ *

بعد از تحیت و تسلیم معروف می‌نمایم آنکه رافع این نیاز نامه مجده و شیخ موید که آبا
عَنْ جَدِّهِ از مشایخ بزرگوار و اکابر نامدار است چند بار صوفی و ارعصا درین
ورکوه در بسیار روی از زاویه مالوف تا فته و بقطع بادی مخوف شتافته
را حله وی قوت اقدام است و قافله وی هجوم خیالات و اوام نه در شب مقام
در یک منزل گرفته و نه در روز آرام در یکجا نموده بسبب کسب معیشت کسان
در آبله دستی است و از آن وی در آبله پائی رشته املش را زیاده از حد طولی
نیست و صورت طلبش خالی از معنی قبولی نه التماس آنکه هر جا عصا و رکوه بر
زمین نهد تا راحله خود را بقوت لایموت قوت دهد معده طمعش را بطعم شیرین
یا شور بجد شبع رسانند و کف امیدش را بیدل دیناری یا در می سرخ یا سفید

* گردانند * قطعه *

ز دخل جو داهل دل کند خرج * نذار و غیر ازین خرجی و دخلی

بدیناری بود در انهمی نه کنجی * بخزانی بود قانع نه زحلی

لایزال ظلال شفقت و محبت همت بلند ان شامل حال فقیران و حاجتمندان

باد و آست لایم و آلا کرام

* رقعۀ آخر * رباعی *

ای در طلب تو یکدل و یکرو ما * من جبارک لای روم الارحوما
از دولت وصل و لذت دیدارت * لیسر احد کمثلنا محروما
بعد از عرض شکستگی و نیاز مندی عرض داشت نواب کامیاب حضرت خداوند
اعز الله تعالی انصاره و ضاعف اقتداره آنکه خدمت مؤوی اعظمی
چندگاه است که از ان دیار روی ارادت بدین جانب آورده و از استادان
کامل تحصیل علوم کرده حالا سر حُب الوطن ظهور یافته و عنان معاودت
بأنصوب تافته امید که چون بدولت خدمت و شرف ملازمت برسد بنظر
لطف و احسان محفوظ گردد و از لحظات فضل و امتنان محفوظ دولت درجا

و سعادت جاودانی محصل باد و آست سلام

* رقعۀ آخر *

نامه نامی مصحوب بر جامه کرامی که تا دامن روزگار خرقه افتقاری بر سر و پای راه تجرید

و نفع افتخار بالانشینان پیشگاه و تفرید تواند بود * نظم *

آستینش چو جیبِ عطاران * عطربرقِ مفلسان بایان
 دامن از نقدِ فقر لالامال * علمِ دوش زوق و رقتِ حال
 بدین مجبور از لباسِ مواصِلت عور رسید و آسِلام
 * جوابِ مکتوبِ سیدِ نعمتِ اشدر تائیدِ دامتِ معالیه *

* نظم *

اَللّٰهُمَّ مَدِّ مِنْ عَوَالِیْ الْمَعَالِیْ * وَ اَلْقِ اِلَیْنَا كِتَابًا كَرِیْمًا
 بَدَا مِنْ طَاوِیْهِ سِرِّ جَلِیْلٍ * بِهٖ جَدُّ دَا لِهٖ عَمْدٌ اَقْدِیْمًا
 آمد مرغی بر کلی در منقار * بروی خطی از کلامِ کرم کرده نثار
 نفتم کینِ چیست گفت کز ابر بهار * منشورِ عنایتی بشتِ خس و خوار
 عرائسِ معانی انکار و نفاسِ معالی افکار که از ازل بحجابِ غیرت محجّب بوده اند
 و لم یزل بقابِ امتناعِ مُنتَقَبِ ناکاهِ شقه نقاب کشاده و برقعِ احتجاب
 یکسو نهاده بنزدیکانِ دور و واصلانِ مجبور خورشید و از از جانبی روی و بیا

* نظم *

کردار از گوشه ابروی نمودند * و از گوشه ابرو دل و دین بر بودند
 از جانبِ دور و روشنی دیده فروزد * بر عشقِ کرانمای چاکوم که چه بودند
 با عقل فرومایچه گویم که چه کردند

گاه از درجه علوم مقام جمال این حروف خوانند * شعر *
 كُنَّا حُرُوفًا عَالِيَاتٍ كَمْ نُقِلَّ * مُتَعَلِّقَاتٍ فِی دُرَىٰ أَعْلَى الْقَلْبِ

وگاه از بساط دُتو و انبساط جمال این نکته رانند * شعر *

* أَنَا أَنْتَ فِيهِ وَنَحْنُ أَنْتَ وَأَنْتَ هُوَ *

* وَالْكَلِّ فِي هُوَ مُوَفَّسِلٌ عَمَزٍ وَصَلْ *

دل افسرده ازین نکته یکی خورده و سر رشته دهنی کم کرده این سرود سازند

و این ترانه آغاز نهاد * قطع *

که من کیستم تا که گویم ثنائی * بیابان بی آبروی فرستم

همداوست من نیستم جز خیالی * کز روی ستانم باوی فرستم

* شعر *

مَدَّ الدَّهْرُ كُنَّا هَدَايَا الْكُنْهَايَا * نَهَيْتُنِي نَهْيِي وَنَقَضْتُنِي إِلَيْكُمْ

ظَهَرْتُمْ عَلَيْنَا فَلَمْ يَبْقَ مِنَّا * وَجُودُكُمْ فِينَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ

* رباعی *

باحشی تو ز خانه بیرون فرستم * خانه چه کز آشیانه بیرون فرستم

با خود بحریم وصل خود خرم و شاد * میری که من از میان بیرون فرستم

هر چند ازین گونه مقالات با مستغرقان تَجْ کلمات مژده قطره بدریادادن است
و تحفه سنگریزه بیطی فرستادن اما چه توان کرد * رباعی *

حرفی که از ان نادره کو میگویم * ز املای زبان حال او میگویم
بی رخصت او مرا چه جای سخن است * هر نکته که او گفت بگو میگویم

و معین چون بحسب صورت مضاف باین فقیر مینماید و ازین اضافه بوی او کام
هستی می آید لاجرم رشته این اضافه بریده و زبان کستخی در کام او کشیده

عرض میدارد که مرقوم خامه حقائق نکات دقایق آثار شده بود که از رسائل
مجدده اگر چیزی واقع شده باشد بفرستند از فوائد اکابر بجهت حل عبارت

فصوص الحکم جزوی چند سواد کرده شده حالا به بیاض برده می آید امید است
که بزودی صورت تامی یافته باین نظر سعادت اثر بحقیقت تامی برسد مقالات

و حالات و فضائل و کمالات ابد الابد در ترقی باد

* در جواب نوشته خواجه میر حسن زینل قدس سره *

* رباعی *

ای خامه توفاتح ابواب فتوح * و ز نامه ات اسرار حقائق مشروح

کفتار لب متاع کنجینه دل * انوار دولت جلای آینه روح

چون مجموعه شریفه که مقدمات آن فصوص حکم و فوایج فتوحات آرباب
بالحکم بود و مقاصد آن شجره ثمره فتوت بلکه ثمره شجره نبوت و ولایت می نمود رسید

* رباعی *

دل یافت جد الذی از لن دیده جدا * دین جان سرا سیمه شوریده جدا
زان به که شنیده بودم آنرا دیدم * آری باشد شنیده از دیده جدا
نه در موطن فعل تحفه بود که بآن برابر توان کرد و نه در نشیمن قوت ذخیره که در محض
آن توان آورد الا ورقی چند از مکتوبات اکابر نه از مستنبطات خاطر
که در حل مشکلات فصوص الحکم سواد کرده شده است و حالا به بیاض آوره
می شود امید است که بعد الاثام بنظر شریف برسد و آن اگر چه از حیثیت
استاد و باین فقیر حقیر است اما از جهت اقتباس از سخنان اکابر کبر است

* رباعی *

عمریت که بی برک و نوا می کردم * در پیروی نفس و هوا می کردم
چون سر زدار صفای باطن سختم * کرد سخن اهل صفا می کردم

* رباعی *

جز دامن آلوده ندارم چیزی * جز خاطر فرسوده ندارم چیزی

ز اسرار حقیقت که حریفان دانند * جز گفتن بی هو ده ندارم چیزی

* رباعی *

بادل گفتم چرا ز بد پیوندی * در زاویۀ خموشیم افکندی
گفتند بود شیوه دولت مند * از سر حقیقت بسخن خرسند
همکنان را روی ارادت از خود در حق باد و خاطر از تقید بصورت مجازی مطلق و السلام

* رقعۀ اخگر * رباعی *

من جاییم و یار عسراقی باشد * اشعارم از انجمن راقی باشد
آن بکه بر او وصل او صرف کنیم * آن مایه ام از عمر که باقی باشد
قرب پادشاه مفضل عامل چنانچه برهوشمند روشن دل ظاهر است بهترین و سید است
در تحصیل مرادات دینی و دنیوی و تکمیل سعادات صوری و معنوی دست
از پا افتادگان بآن میسر است و پای مردی عمان از دست دادگان بآن
چنان استماع می افتد که خدمت ایشان در آن باب اهتمام تمام دارند امیدوار
چنان است که آن معنی روز بروز در ترزاید باشد و ساعت بساعت در ترقی
و بآن سبب بهشتیهای امید و سعادت های جاوید برسند بشیر و مجوده و آسلا

* رقعۀ اخگر * بیت *

باد بکارخانه صوری و معنوی * و بهای هرده زنده بانفاس عیسوی
 نامه خوش و صحیفه دلکش وارد از اشرف موارد کومر وود برد الماع علی
 حر العطش ناکاه بدین مخلص غم دیده افتاد بنوسید و کشاد و خواند و برید
 نهاد و اضعاف آن للطاف و اعطاف اصناف مدحت و ثنا و خراج و دعا
 اتحاف میرود و خوف از امثال الاکتاد برین مقدار اقتصار کرده میشود
 عنایت از لیه بکفایت ابدیه مقرون باد و السلام

* رقعہ اُخْر * رباعی *

خرم دل آنکه از غم آزادم کرد * زانده جهان بنامه شادم کرد
 بی شایسته مسالقی کامم دار * بی سابقه معرفتی یادم کرد
 صحیفه نذکر تعارف روحانی و مشتوق تالیف جسمانی عنوانش بقواعد محبت
 مقرون و مضمونش بشواید مودت مشحون در اظہار زمان و ائمن اوقات و
 آجیان بنزدیکان دور رسید و انواع محبت و سرور رسانید * بیت
 بود نقشی همه آمال و امانی در روی * آفرین بر قلمی باد که آن نقش گشت
 نه خامه را توانانی آنکه در مقابلہ آن حرفی نگار و نه نامه را کنجائی آنکه در معاوضہ آن
 نقشی پرد از دلاجرم خامه از آن سر کشیده و نامه ازین روی در چپیده بر آدای

ووظیفه دعا اقتضای میرود دولت جهانی و سعادت جاودانی محصل باد و السلام

* رقعۀ آخر * رباعی *

ای سیرت تو بر صفت رحمانی * خاص تو کمال صورت انسانی

در بهمت عالی تو علی الشّانی * من بند مولا علی تا دانی

رقعۀ همة روح و ریحان که از حسن خط و لطف عبارت قلم نسخ بر رقاع آریاب نطق

و بیان کشد و سجل آزادی محبوبان سجنِ آفران و گرفتاران زندان بعد و هجران

کرد و فی اطمینان اوقات و ایمن آوان به نزدیکان دور و واصلان همجو رسید

* شعر *

فَحَمْدُ اللَّهِ ثُمَّ حَمْدًا لَهُ * عَلَى مَا هَدَانِي إِلَى مَا هَدَانِي

هَدَانِي إِلَى مَكْرَمٍ مُفْضِلٍ * كَثِيرِ الْإِيَادِي عَزِيزِ النَّدَى

اضعاف الطاف و اعطافی که از مضمون آن مجاذبه شوق و ذائقه ذوق کشید

و چشیده شد نیاز و شکستگی و تعلق و در بستگی بمقام عرض رسانید

میشود حق سبحانه و تعالی ذات عالی صفات ایشان را در کنف سلامت

و مقدر استقامت بد ابرار و السلام

* رقعۀ عربیه الی بعض فضلاء العرب * شعر *

* ابوالفتح اهدانی کتاباً مکرماً *

* يدل على اقصى مدارج فضله *

* به فتح ابواب المني فكأنما *

ابوالفتح الان يكون كمثلہ *

فشكرت الله سبحانه وتعالى على ما ذكرني وفي حضرته الجامة
احضرتني قد تكلم باظهار المحبة وهو خير مشكاه وتقدم ببدء
صدق المودة والفضل المتقدم فاقول شاكر النعمة وذكر الكرم

* شعر *

هو الشمس نوراً واخلاق كلهم * يريدون ان يخطوا بساط طلبة
وقاه الله الناس عما يشينه * ووقفه للبر واخير حله

واسلام والارام

* رقعہ خسر *

خصكم الله تعالى بالمواهب السنية بيمينه والبراتب العلية

دیرگاه بود که دیدہ انتظار بر راه بود که ازان جانب نسیم تققدی وزیدن کیر ویا
بارقه تو دودی رخسیدن البته شد تعالی که آن معنی منتظر صورت بستان

دولت مترقب بطهور پیوست پایه دولتِ صوری کوتاه است و کنکره مقصود
حقیقی بلند خوشا وقت آن دولت‌مندی که از ان رشته کوتاه کند و برین کنکره

بلند انداخت * ربایع *

دل از غم دوست دردمندت بادا * هر در در که تو رسد پندت بادا
بر تافته زین پست نشیمن رخ خویش * رو در در مقصود بلندت بادا

وَأَسْلَامٌ عَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ

* جواب مولانا شمس * ربایع *

حَبِيبُ صَحِيفَةِ الْوَلَايَايَ * أَحْيَاءُ اللَّهِ مِثْلَ مَا أَحْيَايَ

خوشوقت دیرری که بدین آسانی * از نوک قلم کند عبیر افشانی

آثارِ خاتمِ مشکبار علی مؤیدِ الهی و الأخصار زیورِ صحیفه روزگار و زینتِ صفحہ

یل و نهار باد * ربایع *

ز اسرار وجودِ نویشت آگاهی باد * آگاهی آنچنانکه میخواهی باد

فردا که شود صفِ آریابِ صفا * جای صفِ صوفیانِ الهی باد

وَأَسْلَامٌ وَالْأَكْرَامُ

* رقعہ اخبر * نظم *

يَا رَاحَةَ النَّسِيمِ قُوِي عَالِي * فِي حَضْرَةِ مَنْ تَحْتَهُ بِهِ اِقْبَالِي
 کوتهای بجهان مخرب فارغ بایله * خالص بر شکستگان مبادت نما
 چون التفات نامه شریف باین رسید حکمیم که از فتح آن چه کشود و از مطاعه
 آن چه دوی نمود موائد فوق و حضور در ضمن آن اندراج داشت و موارد
 ابتهاج و سرور در طی آن اندراج لایزال رشحات قلم طائف رقم میکن آتش
 عطش مسکینان باد و آسلاّم و الاکرام

* رقعۀ بسید احمد لاری * مثنوی *

ای دولت را بوجه باقی راه * ایما کنت شکر وجه الله
 باطنت خازن فصوص حکم * خاطرت حاضر فصوص قدم
 دل پاکت که راغب غیب است * روز تاشب مراقب غیب است
 هر دم از غیب در تلقی باد * وان تلقیش در ترقی باد
 شرح فصوص الحکم تمام سواد شده و حالا برباض برده می شود امید است
 که عنقریب با تمام رسیده بنظر سعادت انجام برسد و آسلاّم
 * عرض داشت بجهت حافظ شمس الدین پشاه عراق *

* رباعی *

ای شیفته جمال تو پیر و جوان * دیدار تو مقصود همه کعبه روان
 مشغوف لقایت همه راهوش و خرد * مصروف دعایت همه راتاب و توان
 عرضه داشت آنکه خدمت حافظ شمس الدین محمد که مدت مدید در خدمت کاری
 پادشاه مغفور مبرور گذرانیده و سابقه دولت و جاذبه سعادتش بخاکبوس پادشاه
 عالم پناه رسانیده سرایه جوانی از دست داده و پای در سرحد پیری و ناتوانی نهاده

* رباع *

موی سیاهش رو بسفیدی کرده * افکنده شبش ز روز مشکین پرده
 بر لوح شباب کرده بود آنچه سواد * شب آمده آن را به بیاض آورده
 التماس آن میدارد که از بار کی مسافرت فرو داده پای در دامن مجاورت کشد
 و در مقبره محفوف بر حمت و غفران باقامت صلوة و تلاوت قرآن و سایر خدات
 لائحه که آن مقام را شاید بر احسن وجوه قیام نماید امید واری باشد که این
 نفس مقبول افتد و این ملتسمس مبدول گردد و دولت حمله باد و سعادت موبد و اسلام
 * رفعه بعد از واقعه خواجه عبداللہ قدس سره بسمرقند نوشته *

* رباع *

یارب چه کنیم با که خورم این غم را * وز دل بچه بیرون برم این ماتم را

نیرت زده ام جز این ندانم که قنادر * جان سوز مصیبتی همه عالم را
 چون خبر این واقعه مائل و مصیبت شامل باین فقیر رسید می بایستی از سر قدم
 ساخته و آنرا سرایه سعادت هاشناخته والد و اربابی در راه نهادی و درین مصیبت
 با منجا دیم داد موافقت دادی اما از کمال ضعف و پیری نه مجال جنبیدن است
 و نه طاقت آرمیدن هر بندی بدردی پیوسته است و هر مفصلی برنجی باز بسته با حجب
 این همه موانع گرفتاری به تعهد دیگری و رعایت حال از خود ضعیف تری واقع

* رباعی *

امید چنان است که آن نور تمام * کز غیبت او صبح جهان کشته چو شام
 سر بر زند از مره اخلاف کرام * و ز عرصه آفاق کند کشف غلام

* رباعی *

ای لطف تو شادی دل غم زدگان * جمیعت وقت و وقت بر هم زدگان
 ماتم زدگان این دیاریم و نکرد * غیر از تو کسی پیش ماتم زدگان
 هر چند واقعه حضرت خواجه مصیبتی است متساوی النسبۃ لکافیۃ الانام اما شک
 نیست که نفقه فقیرانی که بدرونغ یار است در خلاص دمی میزده اند و دعوی آخر
 میکرده مقوله مکارم خلاق و مراسم اشفاق خواهد بود و عجب حالی که تا آمد

حاملِ رقعهِ بیچ آفریده درین معنی لبِ تقدیری بجنبانیده حق سبحانه و تعالی را روز
ملازمان ایشان را توفیقِ اقامتِ قواعدِ مروت و اشاعتِ عوائدِ فتوت
زیاده کرداناد و اَللّٰهُمَّ وَالْاَكْرَام

* رقعۀ احسن * ربایع *

رفت آنکه یگانه بود در عالمِ خویش * گاه از غمِ او کریم و گاه از غمِ خویش
شد یار و ده ماتم من ماتم او * هم ماتم او دارم و هم ماتم خویش
هرگز نیکه ازین نشین فناخت بند و بر فغانِ عالمِ بقا پیوندد و طیفه آگاه دلان
است که از وی عبرت گیرند و پیش از آنکه بمیرند بمیرند چه بمرگ از مرگ توانست
و از فنا به بقا توان پیوست * ربایع *

سرمایه راهِ عشق در دست ایدل * خوش آنکه بدر دره نور دست ایدل
مردی کن و ز هستی خود پاک بمیر * تا مرد و مردست و مردست ایدل
معلوم نیست که مدتِ حیات چند خواهد بود و از آن ترا بسند خواهد بود هر روز را
روز آخر شمار و روز آخر را چنان دار که با نچه نیامیزی که چنانچه روحی بخیزی
* مشکو *

کم شوز امل و بسراخ میدان * هر دم که رسد دمِ پسین دان

دل پاک کن از وجود محدث * زیرا که کما تموت تبعث
روی همه در روبرو باد * و ز هر چه خداند دل جدا باد
و السلام و الاكرام

* بقاضی زاده روم نوشته شد * فطم *

اَلرُّومُ بَعْدَئِزْ مِنْ مَلِیْحِ الرُّومِ * وَصَوَاهُ حَلَّ یَقْلِبُ الْمَهْمُومِ
لَوْ لَا جَاءَ الْوَصْلُ مِنْهُ مُحَقَّقًا * لَا خُتِلَ نَظْمُ وَجُودِ الْمَوْهُومِ

* قطع *

شمار تو معدن حسن و جمال و مژگان * که در بهای تو خست و غبار روم کشید
رسید پیش تو دانم حدیث کریم من * بین که نور ز رویت چهار روم زیبا
بعد از تعرض بعضی تخیلات غریب غرضه جلال حلال اشکال نامفهومه التباس
خافیه المناجیح علوم حقیقی و فتاح معاد قواعده عسیره الدارک غوصه المسالك
معارف تحقیق الذی وفق بصرف همته نحو یاف المعانی بدیع
منطقه و فصیح کلامه و فاز بیدل جوده و طاقتیه بمهید
اصول الدین و بسط فروغه و احکامه ذوالمیل الطبیعی بتأیید
الالهی الی ریاضه نفسه الرضیه لا کتساب الکمالات

* شجر * الْحِكْمِيَّةُ الْعِلْمِيَّةُ وَالْعَمَلِيَّةُ

شَمْسُ الدُّكَاطُورِ الْعُلَى زَيْنُ الْهُدَى * كَهْفُ الْوَرَعِ بِمَكَارِمِ وَمُرُومِ
جَلَّتْ فَرَايِدُ مَدَحِهِ اَزْ تَنْظُوِي * فِي طَيِّ مَشْهُورٍ وَلَا مَنْظُومِ
لَا زَالَ فِرْحَانُ الْأُمُورِ وَعَقْدُهَا * مُتَايِدًا بِالْوَاحِدِ الْقَيُّومِ
وَحَيَاةُ فَيَاضِ الْعُلُومِ بِفَضْلِهِ * عِلْمًا يُؤَدِّيهِ إِلَى الْعُلُومِ
ميكرد که چون مفاوضه فضیلت انما آلد من الماء الزكالى على الظماء
بر لب تشكان وادی فراق و بحر خستگان بوا دی اشتیاق صورت ورود
یافت دل غمیده را صفای آن مشرب صافی بصفت مسرت وافی رسانید
و جان ستم رسیده را عذوبت آن مورد عذب از مرارت عذاب بر مخائف و منافی رسانید

* شجر *

فَقَبَلْتُمَا قَابِلَتُمَا * بِصُحُفِ الْأَمَانِ بِالْأَزْيَعِ طَرْفِ
فَكَأَنَّتِ كَمَا شِئْتَ لَفْظًا بِالْفِظِ * وَجَاعَتِ كَمَا دُمْتَ حَرْفًا بِحَرْفِ
از مضمون آن چنان معلوم شد که حکایتی که این فقیه کاه کاه بر سبیل تناسل بر زبان
گذرانیده بود و بمسجع شریفه بعضی از مخادیم رسانیده در مجلس سامی لازال سامیاً
مذکور شده و بامضای آن مامور گشته لاجرم تا کید الرابطة المحبة و الاعتراف

بَلْ اِنْتَبَا دَا لَا كُمْرَهُ الْوَاَجِبُ لَا اِنْقِيَادَ بِاَوْجُودِ قَلَّتْ بَضَاعَتُ وَعَدَمِ اسْتَطَاعَتِ
وَتَفَرُّقِ بَالٍ وَنَشْتِ اَحْوَالٍ وَفَقْدَانِ جَمْعِيَّتِ اسباب. ووجودان اسباب تفرقه
از هر باب عجله الوقت را ورقی چند فراهم آورد و چون زنبیل درویشان در یوزه کرده
از هر گوشه توشه و از هر خرمن خوشه سمت ارسال یافت و چون فرصت بغایت
تنگ بود و قاصد بید رنگ آنچه در نیت بود با تمام نرسیده و آنچه آغاز کرده شده بود
با تمام نانجامیده رجای واثق است و امید صادق که عَنْ قَرِيبٍ مُجِيبٌ عَزَّ شَانُهُ
توفیق ترتیب و تلفیف آن رفیق گرداناد و مخزونِ خاطر محزون را بظهور آورده
بجلسن تبا یون بانواع فضائل مشحون رساند بمنته و جوده و سلام

* رَقْعَةُ اخبر *

صحیفه شریفه منطوی بر عبارات و اشارات لطیفه در اَطِیْبِ اَوْقَاتِ رسید فخط رسید
خشت سال هجران را اَطِیْبِ اَقْوَاتِ رسانیده جان را خرسندی داد و تن را بر آورد

* شعر *

نُقُوِّیْ بِهٖ کَالْغِذَاءِ الَّذِیْ * تَقْوِیْ بِهٖ مُجَبَّةُ الْمُنْذَرِ
در انجا از کلیات امور این فقیر استخبار نموده بودند و از جزئیات احوال استفاد
فرموده وقتِ خاطر در جریانِ امور بر نهج سابق است و زمان حال در تحویل

احوال با ماضی موافق و چون آن سالها مشاهده بود بر ضمیر روشن و شریف خوار بود

و بر خاطر عاقل معین * ربایع *

ای کرده حدیث عاشقان دیر بیدر * بر پرشش حال بی دلان کشته دلیر
بر عاشقی از جان و جهان آمده سیر * امروز بود چو دی و دی بهیچو پیر
حق سبحانه و تعالی همکار از گرفتاری بخود براند و گرفتاری بخود گرفتار گردانید
و جوده * اِلَى بَعْضِ الْأَصْدِقَاءِ بِمَكَّةَ زَادَهُ اللَّهُ تَعَالَى شَرَفًا نَوَاشِدَةً

* شعر *

مَنْ يُبَاغِجُ جَاهِلَاتٍ بِطُحْمَاءِ * مُتَعَاتٍ بِسَلْسَالٍ وَخُضْرَاءِ
سَلَامٌ فَاخْتِةً فِي فُحْمَا كِسْرَتِ * جَنَاحِهَا الْفَيْتُ فِي جَنَحِ ظَلَمَاءِ

* ربایع *

کی بود یارب که رود شیر و بطحاکم * که بکه منزل و که در دینیه جاکم
بر کنار زمزم از دل بر کشم صدر مزم * و زو چشم خون فشان آن چشمه را در یام
خدمت برادر حقیقی و دوست تحقیقی زائریست الشرح الحرام مجاور رضة النبی علیه السلام
مقیم مقام ابراهیم محرم حریم کعبه و حطیم الساعی بین المروة و الصفا الراعی
حق المروة و الوفاء نویر الدین حاجی محمد و فقه الله تعالی

تَعَالَى لِلْمَوْقُوفِ بَعْدَ فَاتٍ مَعْرِفَتِهِ وَأَمْعَلُهُ فِي زُمْرَةِ وَلَا تَهْ
 الْخَاصَّةِ بِكَمَالٍ مَرَاكِفِهِ تَحِيَّاتٍ طَيِّبَاتٍ وَدُعَاوَاتٍ زَاكِيَّاتٍ مُنْبَعَثٍ از فَوْطِ
 شوق و غرام و کمالِ جِد و اِهْتِمَامِ مُطَالَعَةِ مُمُودِهِ اَشْتِیاقِ بَشَرِ فِ طَاقَاتِ و دَوَلِ
 مَقَالَاتِ مُتَجَاوِزِ الْحُدُودِ وَاَلْغَايَاتِ تَصَوُّرِ فَرَمَانِدِ هَر چِنْدِ آن زَمینِ پاکِ خَلِصَهُ
 اَب و خَاکِ هَسْتِ و اَقَامَتِ دِر اَن مَقَامِ شِیْوَهُ سَلَاکِ چَا لَاکِ اِمَا حُبِّ اَوْطَانِ
 اَز لَو اِز اِیْمَانِ هَسْتِ وَ صَلِّهِ رَحْمَتِ اَز وَاجِبِ اِسْلَامِ * ع * جَانَا بَغْرِ بَسْتَانِ چِنْدَانِ
 نَبَا نَدِ کَسِ * اَنچِه قَبْلَهُ تَوْجِیْهِ اَرَبَابِ دِلِ هَسْتِ هَمِه وَقْتِ دِر هَمِه جَا حَاصِلِ هَسْتِ
 * ع * هَمِه جَا فَا نَهْ عَشْقِ هَسْتِ چِه مَسْجِدِ چِه کِنَشْتِ * شَعَرِ *
 لَا تَقُلْ دَارَهَا بِشَرْقِیْ نَجْدِ * کُلُّ نَجْدِ لِلْعَامِرِیَّةِ دَارُ
 وَلَهَا مَنَزِلٌ عَلٰی کُلِّ مَاءِ * وَعَلٰی کُلِّ رِمْنَةٍ اَنَارُ
 می باید که مِنْ بَعْدِ جِدِ صُورِی را از میانه بردارد و از یاران و دوستداران کناره
 لِرَفْقَنِ مَسْتَحْسِنِ نِشَارِ * ع * بیایا و زمره اِلِ دَاوَد کَانَ کَنَارَهُ مَکُنِ * دِکِرِ اَلْاَمَرِ
 چون در اَن مَوْضِعِ مُبَارَکِ و تَجَامُعِ مُتَبَرِّکِ که مَوْطِیْ اَقْدَامِ اَنْبِیَا و مَوْطِنِ اِسْلَامِ
 اولیا هَسْتِ دِسْتِ نِیازی بَدِ عَابِرِ دَاوَرِ و فَرَا مَوْشَا نَزَا یَاو آرد باشد که بَر هَدِ
 اِجَابَتِ کَا رِکَرِ آید و کَا رَا فَا تَاوَه رَا کَا رِ بَرِ آید * مَصْرَعِ *

جانابدار ما فراموش مکن * همه عزیزان علی الخصوص حضرت محدوس
 مد الله تعالی ظلاله العالی در کنفِ صحت و سلامت و فراغت اند و مستطیع
 قدوم شریف می باشند باری تعالی بکنان را از ضلالت وادی طبیعت برساند
 و سعادت و وصول بعبه حقیقت برساند بطغیه و کرمیدین صحیفه غم و نامه هم
 اوسط شهر الله الاصح از فخره هرات خفت بالزهرات سمت تحریر یا و السلام

* اِلِیْ اَبْغَضِ اَصْدِقَاءِ اللهِ الْمَتْوَطِّنِیْنَ *

بَحْرُودِ اعْنِیْ هُرْمُزُ * شَعَرُ *

شَمْسُ تَنْوِیْرَاتِ وَاَضَاءَاتِ بِهَا حُرُوقُ * مَا اَسْعَدَ الَّذِیْنَ اِلَیْهَا یُجَارُوقُ

* رَبَاعِ *

زین سان که زار بر دیده دریا ببارم * روزی فکند بموج دریا ببارم
 چون یار گرفته جابد دریا ببارست * خواهم برد این سیل بد دریا ببارم
 مرفوع آنکه احوال این جانی بموجب دلخواهست و دیده انتظار مقتضای وعده قدوس

براه دولت و سعادت مستدام باد و آسلاام

* بقاضی مجدالدین یزدی نوشته شد *

وَمَرَدَاتِ عَلَیْ صَحِیْفَةٍ مِنْ فَاضِلٍ * فِی الْفَضْلِ فَاةٌ اَفَاضِلُ الْاَفَاقِ

لا زال مجد الانام مُمجِّد * حسن الشمايل طيب الاخلاق
* قطعه *

نی ملک تو طفلِ معنی را * به نباتِ حسنِ پرورده
غره صبح را ز طره شام * رشکِ رخسارِ نوختان کرده
قصه کوثر شبِ دراز مرا * پاره پاره بروز آورده

نامه چون غنچه نوشکفته تو بر تو مشکِ بنوعبر بوی که در بهارِ خدا عتدال از شاخه
لطف و جمالِ درمیده و از پر تو آن نسیم و فَا و شمیمِ مودت و ولا به شامِ جان و دماغ
جهان رسیده و راطیبِ اوقاتِ وزیدیهِ الفوحاتِ از لَدُنْکُم فی اَیامِ
دهر که نفحاتِ از ریاضِ فضل و کمال و حدائقِ اکرام و افضالِ خدمتِ مَنوکی
افشوی اعلیٰ اَکرمی اَکلی اَفْضلی ز بهتِ بخشش ویرانه رنجورانِ فراق و طرافشان

کاشانه مجبورانِ مشتاقِ کشت * بدیت *

غنچه امید بشکفت از نسیمِ وصل * باغِ دل زان غنچه بخندان چو گلشن تازه شد
اضعافِ مضاعفه آن مُعاطفه و ملاطفه که از فحوايِ آن مطالعه افتاد عجز و شکستی
و تعلق و دبستگی بموقوفِ عرض رسانیده می شود و چون تکلف در شرح
آرزومندی و اشتیاقِ مومست بمبالغه و اغراق و آن دابِ منشیان و دبیران است

نه شیوه شکستان و فقیران از ان اعراض نموده بر دعا اقتصار می‌ورود لایزال

ظلال فضائل بر مفارق افاضل ممد و باد

* در جواب قاضی عیسی واقع شد *

وَعَلَيْكَ يَا أَهْلَ السَّلَامِ سَلَامِي * وَالْيَاكَ شَوْقِي دَائِمًا وَعَرَامِي
مَا دُمْتُ شَرَحَ الشَّوْقِ كَيْفَ وَلَا يَفِي * بِقَلِيلِ أَشْوَاقِي كَثِيرُ كَلَامِي

آعالی کلام و لای نظام که بساط حروفش از موطن وحدت زمزمه * شعر
گناه و فاعالیات ^{مبتدا} که نقل * متعلقات فی ذری اعلمی القلقل
بکوش هوش کوشه نشینان زاویه فقر و فنا رسانیده و جمیع کلماتش از نشمین

جمیع غفله * شعر *

عَزُّ الْكَلَامِ وَسِرَّ الْحُبِّ مَعْنَانَا * عَزُّ الْكَلِيمِ وَطُورُ الْعِشْقِ مَعْنَانَا

در کاخ صفاخ چله داران صومعه صدق و صفا انداخته چون معشوق عربی نژاد

جوایم نکات توهمه حائل یاد دادر فارسی نهاد شایم اسرار تفرید بر تامل * شعر

مُحِبٌّ مَزْ سَرِي فِي لَيْلِ طَرْتُو * أَغْنَتْهُ غُرَّتُهُ الْغُرَّاءَ عَنِ السَّجْرِ

وَأَذْ ضَلَّاتُ بَلِيلٍ مَزْدَوَائِبِهِ * أَهْدَى بِشَخْصِي بَدَى أَصْحَابِ مَنِ الْبَلِي

* بیت *

در ساعتی که صدر دولت کشاده بود * فضل از دل بر تیان رخ نباده بود

رسید به یک جلد بشارت * شعر *

أَهْلُ بَيْتِكَ كُنْ أَهْلًا بِمَوْقِعِهِ * قَوْلُ الْمُبَشِّرِ عِدَالِيَا بِرِجَالِ الْفَرْجِ
لَكَ الْبَشَارَةُ فَأَخْلَعْ مَا مَحَلِّكَ فَتَدَّ * ذِكْرُكَ تَهْ عَلَيَّ مَا فِيكَ مِنْ رَوْحِ
رسانیده دیدم محروم از نور شهود از ان تجالی بانوار حقائق متلالی جمال شایسته و حقایق

روی از دل بر معنی رسیده پر سپید که * شعر *

أَمْ تُصَوِّرُهُ بِالْأَبْيَرِ قَلْبًا * أَمْ فِي رِجْلِ نَجْدٍ أَوْ رِجْلِ صَبَاحَا
أَمْ تِلْكَ لَيْلَى الْعَامِرِيَةِ اسْفَرَتْ * لَيْلَا فَصِيرَتِ السَّاعَ صَبَاحَا
و بول پرده نشین حجب نموده از حقیقت یکانگی ربوده بمطالعۀ آن پرده دور بینی

کشوده با دیده جز صورت ندید گفت * شعر *

يَا أُخْتَ سَعَادٍ مِنْ حَبِيبِي حُسْنِي * بِرِسَالَةٍ أَوْ يَمِينًا بِتَلَطُّفِ
فَصَبَحْتُ مَا لَمْ تَسْمَعِي وَنَظَرْتُ مَا * لَمْ تَنْظُرِي وَوَعَدْتُ مَا لَمْ تُعِدِّي

آنا نسیم فیض حیات از منظر دیده بسر پرده دل هزار سر از پرده غلبت آباد
اب و گل نرایت کرده همه اجزای وجود از ان نسیم متنسّم گشتند و با من بود

فرخنده و رو و مترنم که * شعر *

اَرْجُ النَّسِيمِ سَرَحًا مِنَ الزُّوْرَاءِ * سَحَرًا فَاحْيَا مَيِّتَ الْاَحْيَاءِ
 اَهْدِنِي لَنَا اَرْوَاحَ نَجْدٍ عَرَفُهُ * فَالْجَوْمُ مِنْهُ مُعَذِّبُ الْاَرْجَاءِ
 لايزال از رشحات عاب مطیر آن خاطرِ خطیر گشت امیدواران تازه باد و از نغمات
 نوای صریر آن خامه دل پذیر بر زم سماع هواداران پر آوازه نمیدانم که در مقابل آیات
 اعجاز غایات عیسوی که مجید را بمقتضای وَاِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ
 انشای نشأت مرغ محبتی کرده بنفس روح بخش فتفتح فیهِ جانی تازه از اخلاص
 بوی در آورده بنیروی پروبال شوق در هوای فسیح فضای فیکوز طیر آ
 یا ذی الله پروازش داده چکوم چه نویسم هر چه گویم از سادگیست و مر چه نویسم
 از افتادگیست * قطعه *

هر چه تا بدم شب تاب از سواش کجا * نور او در شمع خورشید و چراغ مه
 حقه کحل الجواهر کاورد کمال شهر * کی بگرد تو تویی ابرو الا که رسد
 هر حرفی که بر صفحه بیان این ساده لوح صحرای تحریر یابد نمونه خواهد بود از آثار
 آن خامه گوهر بار حقائق که این جانموده و هر پرتوی که بر آینه ضمیر این صافی عقیدت
 جلوه نمایش پذیرد شعشعه خواهد بود از لمعات آن خاطر فائض الانوار که اینجا تافت
 فَمِنْ اَبْحَرِ سَيَفِيضُ الْغَمَامُ وَيَفِيضُ عَلَيْكَ مَا يَسْتَفِيضُ

* قطعه *

من چو گویم کشته راسخ در مقام آتما * تا نکوئی کن خطاب تو جواب من جداست
 نیست واقع در میان باغیر از یک سخن * کرد و بینی نام آن آنجا ندانم بجا صد است
 بازای هر حرفی از آن نامه پشرح حروف اصلیه مرقوم و در برابر هر کلمه از آن صحیفه
 بکشف اصول کلیه موسوم دعواتی چون حقائق توحید ربانی ده محبوبان مضار
 تقید و تحیاتی چون لواحق تفرید خلاصی بخش محرومان مرا تعقلید متبعث از مقام

* شعر *

أَنْتَ الْمَلِيقُ سِرِّي مَا أَقْوَى بِهِ * وَأَنْتَ نُطْقِي وَالصَّغِي الْجَوَانِي

و منشی از نشای * شعر *

مَشْهُودٌ عَيْنِي فِيكَ حِينَ أَدْعُوكَ * لَتُرِيَهَا اتِّحَدَ الْمَدْعُو وَالْدَّاعِي

ع * از زبان عشق هم بر عشق اظلامی رود * بعین رضا مستعد از فروغ

بِي يَبْصُرُ مَحْظُوظٌ بِأَدْوَابِ حَسَنِ الْمَدْعُو وَالْمَدْعُو فِي يَدَيْهِ يَسْمَعُ مَحْظُوظٌ هَرِجِنْد

نزاع و التیاع بدولت اتصال و سعادت اجتماع نظر بوحده حقیقت بود در خیر

استماع است اما قیاس بکثرت صورت نموده که کارگاه استیلائی حکم نسبت و

اعتبارات است از قبیل ممکنات * شعر *

لَوْ مِتُّ مِنَ الشَّوْقِ فَلَا لَوْمَ عَلَيْكَ * الْجَسَدُ لَدَيْكَ الرُّوحُ لَدَيْكَ
الْأَشَاءُ وَالشَّوْقُ مَا يَفْتَرِقَانِ * شَوْقُكُمْ مَنِيَّ الْحَيَاةِ أَوْ مِنْكَ إِلَيْكَ

* ربايع *

آنی که شبنم چو صبح فیروز بخت * صبحم خورشید عالم افروز بخت
شو قم بخود از آنکه بخود دور فاشم * کم باشت از آنکه از من امروز بخت
ویرگانه بود که در خاطر فاتر میکند که تفسیر سوره اخلاص و تقریر صورت مختصر
قلبی کرده سمت عرض یابد اما بواسطه توهم گستاخی در خیز توقف و تراخی میباید
بحمد الله سبحانه که تحریک این سلسله و تسلیک این مرحله بعنایت بی غایت
منعم علی الانطلاق المبدئ بالنعم قبل الاستحقاق از ان جانب بطهور آمد

آری آری * ع * * اینهاز تو آید و چنین تا تو کنی *

حق سبحانه و تعالی بکنانرا نظری بصیت از صورت کثرت در معنی وحدت دارد
و وجه محبت از انجمن تفرقه در نشیمن جمعیت و السلام و الاکرام

* رقعہ حسنہ * رباعی *

نگهت یوسف رسید از کاغذین میرا * پیر محنت دیده را و او چشم روشنی
نامه آید از ان کام دلم آمد بدست * شکر آن نماید بعد و فقر زدست چون

بعد از عرض نیازمندی و شکستگی و شرح تعلق و وابستگی بسمیع شریف خاندان
 آستانه و ملازمان دولت خانه خدمت مخدوم زاده قمره عین السعاده قبله
 وجه الاراده مظهر اسرار اولیاء الله محبب انوار ارباب الشیخ و
 الانبیاء بلغه الله تعالی الی منتهی معارج الرجال و واصله الی
 اقصى مدارج الکمال * قطع *

وانکه در ساحت بستان ولایت داده است * پرورش فیض عنایت به نبات حشمت
 وانکه عطار صبا بوی زلفش بر دست * کین همه عطرها نشانی است از بخت
 رسانیده می خود که چنین استماع می افتد که چنانکه مزاج لطیف ایشان بر التزام
 مکام اخلاق و مراسم رسوم مقطور آمده همچنین اوقات شریف ایشان بر اکتساب
 معارف و اقتضای علوم مقصور افتاده امید واری چنان است که بزودی کار
 آن ساخته و ضمیر منیر از شغل آن پرداخته طریقه معهوده آبای کرام و قاعده
 اجداد عظام را قل الله انهم و افاض علی المسترشدين
 انوارهم که غالباً نیز از ان خالی نخواهند بود بمرتبه کمال رسانند و عالمی را
 بان روشن گردانند تا مبدیات الهی و ابدیات نامتناهی مویده حال منج
 ابانی و آمان ایشان با و بالنسبه و الی الکلام والسلام و الی الکرام

* رقعہ بخواجه مجد الدین نوشتہ شد * رباعی *
 مجموعہ کہ سودہ بود عمری چو ایاز * برخاکِ دُرت بہ بندگی روی نیاز
 رفتہ نمودرت ز بی رہی راہ درانہ * زان بی رہی اکنون پی عذر آمدہ بانہ
 التماس آن دارد کہ عذر از وی قبول نمودہ و جرم وی معفو فرمودہ بنظرِ عنایت ملاحظہ
 کرد و وارِ حسن رعایت محظوظ دولت مُستدام باد و سعادت علی الدوام و السلام

* رقعہ اخگر *

لا زَالَ قَدْرُكُمْ عَلَيَّا وَعَلَوْ قَدْرُكُمْ بَيْنَ الْأَعْلَى جَلِيًّا * بیت *
 دل باد بغم های الهی شادست * خاطر ز سرورِ غافلان آزادت
 کردم حرفی بجلکِ اخلاصِ قلم * باشد کہ باین بہانہ آیم یادت
 چنان استماع می افتد کہ خدمت ایشان را اجتناب تمام از مخالطہ اصحابِ عادات
 و رسوم واقع است و اقبالِ کلی بر ندا کرہ اربابِ معارف و علوم حاصل آید و اگر
 چنان است کہ حق سبحانہ و تعالیٰ این قاعدہ را مستمردارد و ایشان را بر این طریق توجہ
 مستقیم بیکہ خاطر شریف ایشان را از ہر پہ از ان کزیر است مصروف دارد و با بچہ
 ناکزیر است مشغوف و السلام و الا کریم

* رقعہ اخگر * بیت *

* رساند از دست قاصد نامه سویی وفاداران *

* نه نامه کاغذی پیریم از بهر دل افکاران *

چنان معلوم شد که بمن درم و قدم این قاصد مرغی الشیم نهادیم استدعای مقدم
شریف کرده اند امید است که عن قریب این دولت بحصول رسد و این سعادت
بحصول انجامد مقاصد بر وجه اکل حاصل باد و مطالب بطریق آجل
متواصل باد والسلام والا کرام

* رقعۀ آخر * رباعی *

هر چند که شوخ و تندرخت بنم * میل دل عالمی بسویت بنم
بر رخ سیر زلف مشکبوت بنم * بکشا سیر زلف را که رویت بنم
امیدواری چنانست که چهره مقصود که در پیش پرده آسباب متواریست عن قریب

مکشوف گردد و مشهود و اکرام

* رقعۀ آخر * شعر *

قَدِ فُتِّ مَنِ الْمُهَيَّمِ الْقَيُّومِ * مَا كُنْتُ أَرْوُمُ مِنْ أَهَالِي الرُّومِ
خَطًّا رَقْعًا وَقَلْبِي الْمَلْمُومِ * لَمْ يَسْلُ مِنْ الرَّاقِعِ بِالْمَرْقُومِ
بِطَلْفَةٍ كَدَّرَ بَطْلُفَةً شَرِيفَةً خِدْمَتِ سَيَادَتِ بَابِي سَعَادَتِ اِكْتِسَابِي نَسَبِ بَفْقِيدَانِ

و قوع یافته بود سرمایۀ نازش و پیرایۀ نوازشش کشت لازال آفتِ عینِ انکار
از ساحتِ جاه و جلالِ ملازمانِ مصروف باد

* رَقْعَةُ اخْرَسَ *

حَلَّتْ بِصَمِيمِ قَلْبِي الْمَصُومُ * اَهْوَاءُ مُلْكٍ عَظِيمِ الرُّومِ
مَنْ يُلْغِمْهُ مَا رَقَمْتُ اَنَا مِلِّي * فِي طَيِّ كِتَابِ شَوْقِ الْمُخْتَوِّمِ
بعد از رفع شکستگی و نیاز مرفوع نواب کامیاب حضرت شهر یاری خداوند
مَدَّ اللهُ ظِلَّ عَوَاطِفِهِ وَعَوَارِفِهِ عَلَى مَفَارِقِ الْمُسْلِمِينَ آنکه درخوا
مجمع لطائف و مقبول طوائف فلان بر راحلۀ نزول و ارتحال نشسته احرام جز
آن کعبۀ جاه و جلال بسته بود لاجرم فقیرانِ مخلص خود را بوسیله وی بنحاطر شرف
ایشان گذرانیدند و انواع تضرع و تخشع بموقفِ عرض رسانیدند مکتوم آنکه
مُشَاكِرَالِيهِ رَابِطُ الرِّفَاتِ و اِهْتِمَامِ لِمَحْظُودِ اَرِنْدُو اَز مَوَائِدِ اَكْرَامِ و اِحْتِرَامِ مَحْظُودِ
دولتِ دو جهانی و سعادتِ جاودانی میسر باد و السلام

* رَقْعَةُ اخْرَسَ * رَبَايَعُ *

هر کس که بسترِ عشقِ دمساز آید * بر تفرقه با جمله سراسر افراز آید
وَرَأَى سِرِّ شَتَا شِ عِيَادًا بَامِدَّ * اَز دُوسْتِ شَدَّ اَنْ بَمَكَبَانِ بَاز آید

چون غریزی را برکت بهفای ارادت و صدق عقیدت بطائفه از اهل الله
 در سلوک طریقه ایشان فی الجمله جمعیتی روی نماید و بواسطه تسلط هوا و
 نفسانی و وساوس شیطانی و مخالطه اخوان الشو از آن طریقه اعراض کند
 و آن جمیعت بفرقه مبتدل گردد و هر چند حیل انگیرد و دوست و یار نیز آن تفرقه
 مضاعف شود ممکن است که سبب آن تفرقه با اعراض از آن طریقه باشد
 که تلافی آن جز باقبال بر آن طریقه و اتجای تمام بهم عالیه و آرواح طیبه آن طائفه نخواهد
 کرد و هر چند امثال این سخنان طور این کمینه که بهین معنی گرفتارست نیست اما شاید
 که گفتار گرفتاری را براند و برکت این ربانی ب صاحب گفتار برسد * ع
 * بنکر که میگوید بنکر که میگوید * وَاَسْلَامٌ عَلَى تَابِعِ الْهَدَى
 * رَقْعَةُ احْسَر * رَبَّائِی *

هر کس که زود و دید روزی روت * که خود برود هزار سال از کسویت
 در گردن جان کند شوق از کسویت * مشکل که در کمر روی نیارد کسویت
 بعد از رفع نیاز معروض آنکه خدمت مؤلوی اعظمی مولانا شیخی که پیش ازین
 به ولایت ملازمت رسیده بود و انواع الطاف ملازمان شامل حال خود دیده
 باز نشنیده نهایت بر مشام جان و زیده و جاذبه همان دولتتش عنان گرفته

با نضوب کشیده شک نیست که بیشتر از بیشتر بحسن التفات و اهتمام سر بلند
خواهد شد و از خوانِ اکرام و احترام بهره مند خواهد گشت و دولتِ دو جهان

و سعادتِ جاودانی میسر باد و السلام

* رَقْعَةُ اخِر * رِبابِ عَمی *

ای مرغِ اگر شوی سوی تبریز تیرِ * از حالِ ما ببر تبریز بیا ن خبر

کامش بسته است خرقهٔ آربابِ فقرا * دلمان و جیبِ خشک و ترز ترز

معروضِ آنکبِ جمیع فقر و مساکین آدم و اربابِ المَاءِ وَالطَّيْنِ در قرینهٔ نعمتِ آباد که

از زوالِ نعمتِ ایمن باد و دست از خود شسته اند و مشغول بدعا گوئی و خیر خواهی

در انتظارِ نوشتهٔ خواجبه شاهی نشسته * بیت *

چه خوش باشد که از فضلِ الهی * کدایان را رسد شورشای

دولتِ دو جهانی و سعادتِ جاودانی محصل باد و السلام

* سفارشنامهٔ دیگر با اسمِ سبحانی *

صاحبِ فضلِ جلی مولانا درویش علی که در صفتِ کتابتِ انکشت نامست و در صفتِ

نظم و غزل و فرد و بی همنامیانِ اصحابِ قلمِ بخش نویسی مشهور است و در زبانِ

آربابِ بیانِ بویسی مذکور * قطعه *

آنکه پاک و لطیف میگوید * کر قصیده و کر غزل و بیست
در حساب هنر اگر در آن * بیست باشند فی المثل و بیست

دیرگاه است که گوشه خاطری بجانب این فقیر میدارد و از زمره محبان و مخلصان
می شمارد و ملتزم از مکارم اخلاق و مراسم اشفاق میخایم آنکه هر جا تشریف حضور
ارزانی فرماید مقدم شریف او را مغتنم دانند و شرائط تعظیم و توقیر تقدیم رسانند
هر چند با ظهور فضائل و شمایل او مشغولی باین سفارش فضولی مینماید چون بنابر
الحاح و اقتراج او بوده باشد هر که داند بی شبهه معذور فرماید حق تعالی بکنان را
از خود رهایی و با خود آشنائی گرامت کند **بِالنَّبِيِّ وَآلِهِ الْأَجْمَعِ**
* سفارشنامه دیگر باسم سبحانی *

خدمت فضائل باب لطافت اکتساب مولانا کمال الدین سیفی که در لطف غزل
حسن مقال عظیم المثل اند و در حدت فہن و در وقت خیال مشرف بمرتبه کمال
در صناعات تعمیہ نامداران نام کم کرده و در حل معیّات بمشکل کشائی نام
برآورده میدان قافیہ سنجان در مقام مقاوله ایشان متک و میزان عروضیان
در معرض معارضه ایشان بی سنگ مدت مدید پر تو اتفات بر کلبه تاریک نشینان
انداخته اند و مشام ذوقشان بر وایج آنفاس خود معطّب

ساخته مأمول از مکارم اخلاق ایشان آنکه در غیبت و محصور رعایت حقوق محبت
 بشرایط آن لازم دارند و در سفر و حضر اقامت و طائف دعوای خیر و احسان
 حق سبحانه و تعالی بکنان از ظلمت گرفتاری بخود برانند و بروشنائی بخود
 برسانند بالنسبه و آله الامجاد الکرام علیه الصلوٰه و السلام
 * رقعۀ اُمّی *

منشور سعادت و جهانی مشهور کرامت جاودانی اعنی نواز شامه نامی و
 نزارش صحیفه ساهی که از ملک معانی کار و زشتا و بدیر پیر نیکو تقریر سمست
 خور پذیرفته بود در آسند از مننه چون دم مسیح روح افزا و چون نفس ضعیف
 فرح افزا و اردکشت و از شبستان لایا سوا من روح الله نسیم صبح خیز
 بطهر قلبی رسانیده چون مضمون صحیفه عز و قبول مخبر خبر لازم الاتباع محبت
 مزاج ملک صفات حقائق درجات ابد الله معالیه و اید موالیه بود
 آسایش روح و سرمایه فتوح کشت * ع * فشکراً حمیداً و حمداً جلیلاً
 بتقدیم رسانیده شد امید که دائماً آن ذات بابرکات از نقائص الوجود
 اندوزت جسمانی مصقول و مفروق بوده بانوار تجلیات ساطعه رحمانی موصوف
 و مقرون باشند بمنه و وجوده ثانیاً چگونگی حال این سرگشته دیرتعب و حریق

و حریق زاویه نیران لیب دارندۀ عریضۀ عزیز اللقا اعزۀ اللہ بعض خواہد ساند
 . تو قحکہ بقاتحہ مساعدت فرمایند ظلّ حیات محمد و باد

* بر پشت کتاب ہفت اورنگ بسلطانِ روم نوشتہ بود *

این مجموعہ ایست مسمی بہفت اورنگ مشرف بشرف قبول دانشوران
 صاحب فرہنگ برہم خزانہ واسم کتاب خانہ شہر یار اعظم خداوند کار عالم
 عاصِر مَصْرِ دَوْلَةِ الْقِیَاصَةِ کَا سِرْقَدَرْ صَوْلَةِ الْاَکَاسِرَةِ الَّذِی
 اَمْتَا زَمِنْ ذَوِی السَّاطِنَةِ کَمَا اَمْتَا زَتْ مَوْشُورِ السَّنَةِ الْاَشْهَرِ اَنْحَرَامِ
 اَعْنِ السُّلْطَانِ اَبْنِ السُّلْطَانِ اَبَا یَزِیدِ الرُّومِ اللّٰهُ اَبْقَاهُ فخر السلاطین
 وَاللّٰهُ رَبَّاهُ فِي الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ اَمَّیْہَ وَاللّٰهُ اَیْہَ فِي مَسْنَدِ الْعِزِّ
 مُحْفُوفا بِالْاَکْثَرِ حَرِّ ذَلِکَ فِي سَادِسِ شَوْہْرِ السَّنَةِ السَّابِعَةِ مِنْ
 السَّنَوَاتِ الْمُنِیْفَةِ عَلَی السَّعْہِیْنِ مِنَ الْمِائَةِ الثَّاسِعَةِ مِنَ الْحِجْرَةِ النَّبَوِیَّةِ

* سلطانِ روم جہان شاہ کہ حقیقی تخلص میکرد *

* دیوانِ خود فرستادہ بود در جواب او نوشتہ شد *

* نظم *

بدہ ساقی آن جام گیتی نای * کہ ہستی را بایست و مستی فرازی

بستی ز هستی راییسم * بستان عشق آشنایسم ده
 بزن مُطرب آن نغمه دل نواز * که در پرده دل بود پرده ساز
 بشکرانه کز پرده گفت و گوی * عروسان معنی نمودند روی
 ز گلزار فردوس آمد کلی * بس منزل بی نوا بمیلی
 ز باران جود سحاب کرم * ز لال بقایافت خاکِ دژم
 ز دریای اسرار فیض جدید * بلب تشنگان سواحل رسید
 سخن کوتاه از زاده طبع شاه * که دانش آب است و عرفا پناه
 بایون کتابی چو دُر جی ز دُر * رسید از کهرهای تحقیق پُر
 در و هم غزل درج و هم مثنوی * هم اسرارِ صوری و هم معنوی
 شده طالع از مطلع هر غزل * فروغ تابشیر صبح ازل
 ز مَظع چکوبیم که هر مقطعی * که فیض ابد را بود منبعی
 بصورت پرستان کوی مجاز * ز شاهِ حقیقی نشان داده باز
 چو در مثنوی داده دایره سخن * نوی یافته رازهای کهن
 در ادراک اسرار اُم الکتاب * ز هر مصرعش عقل افش برب
 ز بهر نامد و دلکش و دل کشای * که شد جانِ عطار از و طرسای

بود مثنوی لیکن آن مثنوی * که شد فائض از خاطر مثنوی
 ز بس کل که از راز در وی شکفت * همی شایدش کلشن راز گفت
 بود پایه آن سخن بس بلند * کی آنجا رسد وصف ما را کند
 سخنهای شه کز دل پاک ست * بپاکان که شاه سخنهاست
 برین نکته باشد دلیل تام * کلام اللوگ ملوک الکلام
 من از وصف گفتار شه قاصم * بدش چپ سان رو برو ظاهر
 چو خفاش رانست نور بصر * که بیند بروی زمین عکس خور
 کجا آید هرگزش دیده تاب * که بیند بر آوج فلک آفتاب
 فرو بند جامی زبان مقال * که تنگ است اینجا سخن را محال
 چو رسمی است دیرین که ختم سخن * بود بر در عاقل ختم کن
 الا تَوَابِلُ زَفَافِضِ جُود * پذیرند همواره فیض وجود
 دل پاک شه قابل راز باد * در فیض بر خاطرش باز باد
 سپهرش بفرمان جهانش کام * دعاگوی او انس جان و کام
 رقعۀ اخری سلطان روم نوشته شد * مثنوی *
 طَابَ رَیَاکَ اِی نَسِیمِ شَمَال * قَمَرٌ وَ سِرٌّ نَحْوَ قَبْلَةِ الْاِمَال

نفس از بوی صدق مشکین کن * راه احسان رفتن آئین کن
 از خراسان به بند بار نیاز * راه برادر ملک روم انداز
 چون رسید ز راه راه پیرس * بارگاه جلال و جاه پیرس
 چهره بر خاک راه دربان سای * با جازت زمین بوس و درای
 پیش شاه مجاهد و غازی * بکتاب پیکر پروازی
 یای ترا دروه علامند * ملک میراث تو آبا عن جد
 اصل تو آبا آدم ارشمرند * همه سندنشین و تاجورند
 خاست زیشان جیات فخر نخت * لیکن امروز خیر حله به تست
 کم کسی بر سریر جاه و جلال * چون تو کرد کتاب فضل و کمال
 مشکل حکمت از کلام تو حل * منطقی تو بیان هر مصل
 راه مشایان ز تو واضح * نور اشرافیان ز تو لائح
 طبع پاک ترا که وقار هست * فهم حکمت طبعی افتاد هست
 بردت حکمت الهی یافت * که رخ از ظلمت ملامی یافت
 فکر تو زد سوی ریاضی رای * شد ریاضی ریاض خلد آرای
 هست پشت شریعت نبوی * به نومی از مساعی تو قوی

محتد کفر و معبد اصنام * شد ز جهد توفیق الاسلام
 حسن تدبیر تو بحرب و قتال * کرده قلع قلاع کفر و ضلال
 مقبلی بر مراسم استفاق * معسری از ذبائیم اخلاق
 جمع در ذات تو بر غم حسود * حکمت و عفت و شجاعت و جود
 بحر و کافی به بخشش پیوست * بلکه بروی زحج و کان هم دست
 کان زد دست بسنگ شده پنهان * و ز گفت بح کفر بروی زنان
 تا بود ذروه فلک ممکن * تا بود نقطه زمین ساکن
 روش آن بوفی رای تو باد * شرف این خاک پای تو باد
 ای مغرب نسیم نافه کشا * چون پروازی از ثنا و دعا
 ورق چند نظم های غریب * لائق قصم به شمند امیب
 با تو همراه می کنم ز نهار * زان غریبان به بنجم شه یاد آر
 عرض کن در حرم مجلس او * این محقر هدیه را و بگو
 اَرْسَلُ الْمَلَّ مِنْ خَلْقٍ وَدَّاد * لِسُلَيْمَانَ نَضْفَ بِرَّ حَبْرَاد
 قَائِلًا ذَاكَ مُنْتَهَى جُحْدِي * وَالْهَذَا يَا بَقْدِرُ مِنْ يُصْدِي
 ثُمَّ أَوْجِرْ مَخَافَةَ الْإِبْرَام * وَاخْتِمْ وَالسَّلَامُ وَالْأَكَام

﴿ رَقْعُهُ أَحْمَرٌ ﴾

تَحِيَّةٌ مِنَ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ عَلَى الْمَجْلِسِ الْمُخْفُوفِ بِالْمَجْدِ وَالْعُلَى
وَالْعِزِّ وَالْأَقْبَالِ وَالْعِلْمِ وَالْتِقَى أَمَّا بَعْدُ فَلَمَّا وَصَلَتْ رُقْعَتُهُ الشَّرِيفَةُ
وَسَحِيفَتُهُ الْمُنِيفَةُ مُنْبِئَةً عِلْمَ سَلَامَةِ ذَاتِهِ وَمُفْصِحَةً عِزِّ اسْتِقَامَةِ
حَالَاتِهِ شَكَرْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مَا وَصَلَ إِلَى عِنْدِ وَمُرُوءَتِهِ مِنَ الذَّوْقِ
وَالْحُضُورِ وَوَحْدَتِهِ عِلْمَ مَا حَصَلَ لَدَيَّ بَعْدَ مَطَالَعَتِهِمَا مِنَ الْبَهْجَةِ
وَالسُّرُورِ ثُمَّ اجْتَمَعَا بِلِسَانِ الْحُبِّ وَالْإِخْلَاصِ وَقَابَلَتْهُمَا بِلِسَانِ الْعُبُودِيَّةِ
وَالِاخْتِصَاصِ لِكُنْيِ اعْرَضْتُ خَوْفًا مِنَ السَّمْعَةِ وَالرِّيَاءِ عَنْ كَثِيرٍ
مِمَّا هُوَ سُنَّةُ أَهْلِ الْأَنْشَاءِ وَاخْتَصَرْتُ عِلْمَ مَا هُوَ وَاجِبٌ عَلَى الْأَجْبَاءِ
مِنْ وَظَائِفِ الدُّعَاءِ ﴿ ع ﴾ يُدْئِمُ إِلَهُ الْعَالَمِينَ عُلُوَّهُ ﴿
وَيُثَبِّتُهُ فِي مَا شَاءَ مَا أَمَكَرَ الْبَقَاءُ وَالسَّلَامُ وَالْأَكْرَامُ

﴿ رَقْعُهُ أَحْمَرٌ ﴾

هر که یکبار کشاید بر کوی تو بار ﴿ نیست دگر بدیارِ خودش امکانِ قرار
عرض داشت آنکه جناب سیادت مآبی امامت انتسابی فضیلت اکتسابی
اودام الله فضائله بنا بر سابقه محبتی و رابطه مودتی که ویرادر سابق ایام با خدام

سده سدره مقام صورت استحکام یافته بود پیوند الفت از وطن مالوف و مسکن
مانوس یکپسته است و احرام انتظام در سلک ملازمان بسته شک نیست که بعد از
مُساعدت توفیق چون بدین سعادت استسعاد یابد بی فضولی التماس فقیران
مشمول عواطف کریمانه و عنایات بی علت و بهانه خواهد بود

* بیت *

مشرق و مغرب چو بگرفت هت نور آفتاب * چون کسی کوید که بر بام و در درویش تاب
ساحت عز و جلال نظرات لطیف همین متعال محضوف باد و آفت
عین الکمال از جلوه آن جاه و جلال مصروف و استسلام

* بشرف خان نوشته بود *

* بیت *

شرف خوانِ کریم چه بود آنکه کنند * اهل حاجات از ان مُتمسِ خویش طلب
مُتمس آنکه چون جناب سیادت مآبی امامت انتسابی فضیلت التسابی ادا نمائند
فضائل که سابقاً بچشم عنایت ملحوظ شده و از کف کفایت محفوظ گشته بجا آنکه

* بیت *

بدخوشده لطف توام نیست عجب * که بار در روی بسوی تو کنم

عزیمت آن دیار کرده بشرف دست بوس خواهد رسید شک نیست که چنانچه
مقتضای مکارم اخلاق ایشان است التفات خواهند نمود و در مهمی که رجوع
نماید حسب اقتدور اهتمام خواهند فرمود ظل مکارم و معالی مدی الایام
واللّیالی بمد و باد و السلام

* رِقْعَةُ اخِر * *

اَدَامَ اللهُ تَعَالَى بَقَاءَهُ زِينَةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ عَلَيَّاهُ فِي مَدَارِجِ الْعِلْمِ وَالْعَمَلِ

* قَطْع * *

شنیدم که بر تافتی روی همت * زمیل ز خارف بنیل معارف
ازین شغل پاکیزه مصروف بادا * و جوه شواغل عیون صوارف
چون درینولا فلان عازم بود لازم نمود در رفع دعا کردن و خود را فرا غایب
عاطر آوردن و الله عامدا و السلام و الاکرام
* بر نظم کتابی بعد از مقابله نوشته شد *

چون این مخدّره حوراء حلّیه کتابت پوشید و حلی تعجیل و مقابله بست
آن آمد که بر منصفه عرض در خلوت خانه بیست الکتاب پیش خایب راغب
ذی الفکر الثاقب و الراعی الصائب لا ذال مجدک لا لانام مجددا

مجد آجلوه داده شود باشد که بعین رضا ملحوظ گردد و از قبله حسن قبول ملحوظ بشود
 چون پس از تصحیح یابی در کتاب * جایجا مرفی زیر وجه صواب
 عذر آن باشد که را متضح * قد آن کتاب از تصحیح
 * مرقعه آخر *

بعد از رفع مراسم اخلاص بسان افتقار و اختصاص مرفوع آنکه خدمت اخوی و خبات
 مکملوی را احسن الله عاقبتہ و آدام عافیتہ که عزیمت آن کعبه امان کرده
 و روی توجه بدان قبله اقبال آورده از بار یافتگان آن آستان که منیر الایمان
 التماس تقفدی و استدعای تو ددی می باشد اما * قطعه *

چه حاجت که کویند با آفتاب * که بر فرق نزدیک یاد ورتاب
 چو خورشید تابان دهد فیض نور * نه نزدیک محروم ماندن دور

توسیق رفیق باد و آسلاام

* بعضی از مشایخ که بر کناره مکتوب و یکری شکایت گونه نوشته بود *

* قطعه *

مرا چه زهره که این آرزو بدیل گزرا نم * که بهر من شمار از غلک خوش فشان
 بس این کرم که ز کاغذ چو پرتیق کنی آنرا * طفیلی دگر آنم بران بکناره نشانی

شکرِ خامه لطائفِ نثار که بر حواشی نامه نامدار این مجبور بر کران مانده از مجلس حضور
 آرزوی دل در کنار نهاده و این رنجور ناتوان افتاده بر بسترِ عجز و قصور رانسته
 شفاي عاجل فرستاده بزبان شکسته ادا نتوان کرد و سخنانِ مرهم بسته
 استقصا نتوان کرد لاجرم طی بساطِ شکر کرده و روی به بساطِ عذر آورده میگوید

* قطعه *

کز زهرِ برکِ کیهی و دهم دهرِ زبان * شکرِ یکِ شعله ز آبِ گرمَت نتوانم
 و ز زهرِ شاخِ درختی کندم چرخِ قلم * شرحِ یکِ نقطه ز نوکِ قلمت نتوانم
 اتفاتِ خاطرِ خطیر که حالیا این فقیر از عتابه دل پذیر بر تقصیر توجبه از نواحی مرده و ماضی
 بمواقع اشراقِ آن آفتابِ خاوران در می یابد اگر آن زمان دریافتی بر آینه از سر
 قدم ساخته و آنرا سر همه سعادت‌ها شناخته بخدمت شتافتی آنآچه بود چون آفتاب
 این عنایت آن روز بر تو نینداخت و سرِ مفاخرت نیازمندان را با وجعِ عزت
 و ذرّه کرامت نینداخت * ربا عی *

یک چند بنجاکِ مردم افتاده نزول * مروی خبری از تو نیاورد بر رسول
 تا یافتی از آن خبر بوی قبول * برداشتمی بسوی تو راه و وصول
 و عهد این حکایت نه اظهارِ خاطر ماند کی هست و شکایت بلکه تکلفی است در عذرِ تقصیر

و تَحَلَّى دَر رَفْعِ خِجَالَتِ وَ تَشْوِیمِ وَالْأَذْرَةِ حَقِیراً بِأَقْتَابِ خَاوَرِی چِه مَجَالِ اَیْنِ
نوعِ زَبَانِ آوَرِی و یَا رَاِیِ اَیْنِ کَوْنِه حِجَّتِ و دَاوَرِی * رِیَا عِجِّی *
اِی رَاِیِ تُو زَا أَهْطَابِ خَاوَرِ اَنُورِ * خَاوَرِی بِمِثْلِ کَرِ تُو دَمَدِ دَر بَسْتِ
آن خَاوَرِ اِکْرَزِ کُلِّ نِیَا یِدِ خُوشْتَرِ * خَاکِ هِمِه دَشْتِ خَاوَرِ اَنِمِ بَر سَعْدِ
سَخْنِ دَر اَزْکَشْتِ وَ کَسْتَاخِ اَز حِوَا یَا زِدِ رِکَنْدَشْتِ ظِلِّ عَالِیِ وَ سَاِیَه مِکَا رَمِ وَ مَعَا
بِرِ مَفَارِقِ اَدَا نِیِ وَ اَعَالِیِ مَدِیِ الْاَیَّامِ وَ اَلْیَاسِیِ مَدُودِ بَادِ بَا لَسْتِ سَبِّیِ وَ اَلِه اَلْکِرَامِ

عَلَيْهِمْ وَعَلَيْهِمُ التَّحِيَّةُ وَالسَّلَامُ

* در جواب مکتوب بعضی از صدور *

* که استدعای جواب کرده بودند *

و مَرَدَتْ عَلَی صَعِیْفَةٍ مِنْ مُفَضِّلٍ * حَظِّیْ اَلَا نَا مَ بِفَضْلِهِ وَ نَوَالِهِ
لَا زَالَ مَدُودًا عَلَی کُلِّ الْوَرَعِی * فِی مَسْنَدِ الْاِقْبَالِ ظِلُّ جَلَالِهِ

* قطعه *

بَنَامِ رَیِّ نَامَه نام زِدَشْدِ * زِ عَالِیِ جَنَابِیِ صَدَارَتِ پَنَابِیِ
مِکُو نَامَه مَنشُورِ لُطْفِیِ کِه بَاشُمِ * بِتَشْرِیْفِ اَنِ تَا قِیَامَتِ مُبَابِیِ
شُکْرِ نَامَه مُشْکِیْنِ طَرِ اَز وَ عَذْرِ خَا مَه مَسْکِیْنِ نَوَازِ طَازِ مَانِ اَسْتَا نِ فِی عِ

ذَآلَ مَلَانًا لِّكُلِّ شَرِيفٍ وَوَضِيعٍ مِّسْوَرٍ قَلَمُ كَسُورٍ اللِّسَانُ وَمَقْدُورٌ زَبَانُ
 مِرْأَتِ بَيَانٍ نَبُودَ لَاجِرٍ تَقَاعُدِ زَادِیْ آنِ وَاجِبِ نَمُودِ * رَبَّاسِیَعِ
 رَعْمَدِ عَذْرِ آنِ لَطْفِ خَوَامِ * بَرُونِ نَایْمِ اَزْ عَهْدِ آنِ كَمَا هِیْ
 مَانِ بَكِ اَزْ مَعْذَرَتِ لَبِّ بِنْدَمِ * كَهْمِ لَطْفِشِ اَزْ خُودِ كَنْدِ عَذْرِ خَوَاسِیْ
 چُونِ شَرْحِ نِیَازِ مَنْدِیْ وَ اخْلَاصِ اَزْ تَوَهُّمِ تَكْلَفِ وَ رِیَا عَارِیْ نِیْسَتْ وَ اَظْهَارِ صَوَاسِیْ
 تَقَارُوفِ خُصَّاصِ خِزِرِ قَاعِدِ ظَاهِرِ بِنَانِ خُودِ نَاجَارِیْ نَهْ سَدِ آنِ بَابِ نِزْ كَرْدِ شَدِ

* بیت *

نَشُوقِ نِهَانِیْ عِبَارَتِ چِهْ حَاجَتِ * چَوِ بَرِ سَرِ دِلِ مِیْدِ بَرِ دِلِ كَوَاسِیْ
 دَاعِیْ كَمِیْنِدِ رَاجِرَتِ اِیْنِ كَلَامِ وَ كَسَاغِیْ اِیْنِ اِبْرَامِ نَبُودَ اَمَّا بِحَكْمِ اَلْمَا مَوْرِ مَعْدُورِ
 مُصَدِّعِ كَشْتِ * قَطْعِ *

زُورِ وِیْشِ صَادِقِ دَرِیْنِ رَهْ چِهْ لَاقِ * دُعَایِ شَبِ وَ هَمَّتِ صَبْحِ كَاهِیْ
 بَانَ سَانِ كِهْ خَوَاسِیْ نَضِیْبِ تَوَابِدَا * بَقَایِ مَصُونِ زِ احْتِمَالِ تَنَاهِیْ
 اِیْزِ وَ تَعَالِیْ ذَاتِ هَكِّیْ صِفَاتِ رَا دِ مَقَرِّ عِزَّتِ وَ مُسْتَقَرِّ دَوْلَتِ بَدَارِ اِدْوَا كَلَامِ

* جَوَابِ مَكْتُوبِ شَيْخِ مَعِیْنِ الدِّیْنِ مُحَمَّدِ وَالدِّیْنِ صَفِیِّ الدِّیْنِ حَمِیْ * شَعْرِ
 مَرْمِیْجِ الصَّبَا اِهْدَتْ اِلَیَّ نَعِیْمًا * مِزْبَلَدِیْ فِیْهَا الْحَبِیْبُ مُقِیْمًا

اِنْ اَظُنُّ نَسِيْمًا مِنْ طَيْبِهِ * وَهَوُّ بَهِمَا مِنْ عِنْدِكَ تَسْنِيْمًا

* بیت *

صبح دم نگهت کیسوی تو آورد نسیم * تازه شد عشق ترا بدل من عهد قدیم
 رشحات خامه مشکین نواز که بر صفحه نامه مشکین طراز مرغان اولی اجنحه را دام
 نهاده است چون سواد دیده آرباب بنیش همه نور و چون بر سینۀ اصحاب انشراح
 سر سرور و رفی ایمن وقت و اکرم ساعت بدین ذیل قلیل البصائر رسیده

* شعر *

فَلَا تَكُنْ فِي عَمَدِ الْكَمِّ مَا نَسِيْتُهُ * وَهَيِّجْ احْرَاقَ الْفُؤَادِ وَشَوْقًا
 اَلَمْ يَقْلِبْ مِنْهُ شَوْقًا مُبْرِجًا * وَاضْرَمْ فِي الْاَحْشَاءِ نَارًا فَاقْلَعًا
 از هر حریفی فرمی روی داد و در هر لفظی لطفی مشاهده افتاد * ربا عی
 کلام دل از ویوسه حاصل کردم * بر چشم ترش ز شوق منزل کردم
 و آنکه بی یاد کار از آن ملک و بنان * در گردن جان و دل محال کردم
 هر چند حصول این مراد از حوصله این بی حاصل بیرون بود و وصول بدین مراد
 از مرتبه این شکسته دل افزون اما * ع

چون لطف تو عام است ازین با چه عجب * آری اگر آفتاب عالم تاب جز خرقه

تروا منی تا بد نور پاکش را از ان چه پاک و اگر باران نو بهاران بر گشت زار سوخت

خزنی بار د فیض عاشق را از ان چه زیان * مثنوی *

توئی ز احسان و فضل آن ابر نیسا * که بار و بر لب و پست یکسان

چو آید فیض بخش آن بحر زخار * نه کل ماند از و محروم نی خار

اضعاف انواع الطاف و اصناف اعطاف که از فحای نامه میون و مطاوی

محیطه هایون بذائقه ذوق و جاذبه شوق چشیده و کشیده شد عجز و شکستگی و

تعلق و وابستگی بموقف عرض رسانیده می شود * بیت *

چو کل بجنده در آید لب امل ز نشا * اگر ز گلشن لطفت وز د نسیم قبول

قصه غصه فراق و حکایت اشواق قیاساً علی مفاوضات آرباب العادات

مبالغه و موهوم اغراق است لاجرم برین دو بیت اقتصار کرده می آید

* شعر *

لَوْ اَنَّ اللَّيْلَ لِيْ عَذِبتُ بِفِرَاقِنَا * مَحَادَّةٌ مَعَ عَيْرِ اللَّيْلِ نُوْمُ الرَّكْوَاكِبِ

وَلَوْ جَرَعَ الْاَيَّامُ كَاسَ الشُّبَّاقِنَا * لَا صَبَحَتِ الْاَيَّامُ شُهْبَ الدَّوَابِ

بیتس آنکه این فقیر را با کلید از گوشه ضمیمه منیر فرو نکند از ند و گاه کاهی

التفات خاطر خطیر شامل حال او دارند * ع *

* باشد که بدین سبب برآید کاری * و اگر چنانچه عند انتهاز الفرصة بی آنکه وجود این کینه
 در میان نباشد از رواج آنفاس متبرکه حضرت ارشاد بآبی ولایت پناهی آدام الله
 لِّلْ وَلَا يَتِمُّ عَلٰی مَفَارِقِ الْغَائِبِينَ وَالْحَاضِرِينَ اَبَدًا لَا يَدْرِي وَدَهْر
 لِّدَاهِرِينَ استشام راحمه یعنی در یوزه همتی و التماس فاتحه نماند غایت بنده
 پروری و کمال مرحمت کستری خواهد بود * بیت *

* ای به بزم وصل حاضر غائبان را دوستگیر *

* زانکه دست حاضران از غائبان کوتاه نیست *

این داعی کمینه را جرأت این مقاوله و کستاخی این مراسله نبود اما چون خدمت
 صاحب اعظم مجمع مکارم اخلاق و شیم خواجه فلان را لا ذال فی کف الآله مکرما
 عزیم مراجعت جزم شد واجب نمود خود را بر خاطر خادمان آن آستانه و ملازمان
 آن دولت خانه کنز را نیدن ابرام از حد گذشت سلام الله و تحیات
 وبرکاته علیکم اولا و آخر اوظاهرا و باطنا

* مکتوب تعزیت ابن عم *

مَوَاطِحُ اَنَا لِلّٰهِ وَاَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ * قطعه *

کدام دروخته قبل سر بچرخ کشید * که مَرَّصِرًا جلش عاقبت ز بسبب نکتب

که رحمت تخم آمانی بکشت زار جهان * که برق حادثه آتش بخرمنش نفلند
 چکوم که از اخبار واقعه دشوار پدید برزگوار حشره الله الملك الغفار فی
 زمرة الاجرام و الاخیار بدین جگر خستگان دل انکار چه رسید
 و چه نویسم که از کشیدن بار مصیبت مشکل و حادثه باطل آن قدوه آماثل
 نعمه الله بفضلہ الکامل و عفوہ الشامل این از دست

رفگان پای در کل راجه افتاد

مذاغمه عمه بفاصیل الاجزاء و المالمه بتباغیض الاعضاء

* بیت *

جان ریش و جگر پاره و دل پر خون * از دیده غمیده چکوم چون ست
 اما چه توان کرد هیچ پدر بدر وجود در نیامد که رخت بدر فواره عدم نکشید و هیچ
 پسر بر خوان حیات نشست که شربت ممت ز چشید * بیت *

کمی یعقوب ز اسیر غم یوسف همی بر * کمی یوسف بدایع فرقت یعقوب می سوز
 بر ضمیر منیر آن برادر روشن است که چون طائر روح مقبلی از مضیق و طرد اس
 در هوای فضای عالم قدس پروبال کشاید اهل بصیرت را جزع و فرغ نشاید و چون
 طوطی جان صاحب دلی از تنگنای نشیمن تقید روی در فصاحت سرای طون طلاق

اطلاق آورده از آرباب دانش جز رضا بقضا نیاید * ربایع *
 مرغی زخم در قفس تنگ نشست * آمد ز قضا بر قفس تنگ شکست
 مانع از زمان گز قفس تنگ بخت * او جلوه کنان گز قفس تنگ بخت
 هر چند این برادر درینو واقعه جانکد از انبار بود و درین مصیبت نالام مسام
 میخواست که بپرسد خا طر آن برادر و سایر اعزّه ابقا همد الله تعالی
 بِالسَّعَادَةِ وَالْعِزَّةِ فِي اسْرَعِ وَقْتٍ وَأَقْرَبِ سَاعَةٍ بَيْنَ جَانِبِ تَوَجُّهِ شَوْ
 انا بسبب وفور علائق و هجوم عوائق در توقف افتاد * بیت *
 کهن درخت برومند اگر زبای فاد * نهال نوبر از آسیب دهر ایمن باد
 والسلام * رقعۃ احسن الی بعض الاصدقار *

بعد رفع سلام و سوق کلام در بیان کمال شوق و غرام معروض اکابر عظام و
 مفاخر کرام آنکه خواجه درویش مشرب در جوانی به پیری مقرب که گمان این
 فقیه آنست که مقصود وی از مباحثت اوطان و مفارقت اخوان زیارت
 درویشان و تقرب به لازمیت ایشان است نه حصول آمال دنیائی و حصول
 بخرافات فانی چه بر هر عاقل پوشیده نماند * بیت *
 که کام این جهان چندان نیرزد * که کامی بهر او بر داری از جای

متوقع از مکارم اخلاق و مراسم شفاق ایشان آنکه مقدم شریف او را معتمد شمرده
و شرائط اکرام و احترام بجای آورده در مہمی که رجوع کند اہتمام نمایند و در مصلحتی کہ
بعض رساند التفات فرمایند کہ بی شک امداد ہر کہ ازین طریقہ دمی زہہ ست
و اعانت ہر کہ درین طریقہ قدمی نہادہ وسیلہ نجات و واسطہ نفع در جا خواہد بود
حق سبحانہ و تعالی ہکنان را توفیق سفر از خود در خود کہ سرمایہ دولت ابد و سعادت
سردست رفیق گرداناد و السلام

* رقعہ مشعر بوصول آنچه پادشاہ روم فرستادہ بود *

عارفہ کہ ملازمان حضرت پادشاہ دین پناہ شہر یار معدلت شعار بی وسیلہ سہمی
و واسطہ طلبی از بلاد روم نامزد این فقیر از شرف ملاقات محروم بخراسان
فرستادہ بودند رسید و از ان حضرت بشارت اقبال بر درویشان و قبول ^{بقیت} طریقت

ایشان رسانید آری * مثنوی *

عطائی کہ شاہ معدلت کیش * فرستد سوی درویشان دل ریش
دلیل رفت و احسان شاہ * براقبال و قبول او کوایند
خصوصاً این کو امانیکہ پیداست * فروغ صدق زیشان بی کم و کاست
در شان روی شان چو برق لامع * ز قرآن وصف شان صفراء فاقع

سرور انگیزد لایهای پریشان * تَسْرُ الْكَافِرِينَ دُشَانِ اِيشَانِ
 فرزکی اصل لیکن شاه دیندار * رمانیدست شان از قید کُفّار
 گرفته پیش همراهِ کریمان * حیات در دیارِ اهلِ ایمان
 ز کثرت کرچه بیرون از شمارند * چو بخشش عیّی بشه حدی ندارند
 چو کیری از شمار آغاز و انجام * رسد عالی شمار آن با تمام
 آلا تا آفتابِ عالم افروز * زرافشان از جیبِ صبح هر روز
 کفِ شمه محو خورشید درخشان * بفرقِ خاکیان باد ازرافشان
 * رَقْعُهُ مشعر بوصولِ آنچه سلطان جهان شاه فرستاده بود *

از جمله عَوَافِ و عَوَاطِفِ حضرت پادشاهی خلافت پناهی اَعَزَّ اللهُ اَنْصَارَهُ وَ
 ضَاعَفَ اَقْتِدَادَهُ از ابرار صاحب قدرِ اجلِ امیر سید علی خرقه واری مَوْجِعِ
 در وصله مرقع صوفیان نشست * بیت *

تا دامن روزگار خیا طِ قَضَا : * زان خواهد دوخت خلعتِ دولت با
 و یک عدد بَرگِ چون کلیم نیک بختان و نیکو کاران سعید سر مایه سرفرازی درویشان
 گشت و عبائی بعلماهای آل معلّم محبانِ آن خاندان را کسوتِ منزلتِ آلِ عبا پوشانید
 این کلمات در تاریخ فلان صورتِ کتابت یافت و اَلْاَسْلَامُ وَاَلْاَکْرَامُ

* بر پشت کتاب شواهد النبوة بکاک التجار نوشته شد *

اتابعین کتابیست مسمی بشواهد النبوة لتقوية يقين رباب الفنون

که عروض و منهی و مخفی میگردد * شعر *

بَعَالِي جَنَابٍ مَعَالِي مَأْبُ * اَعَالِي مَا لَا ذِي عَوَالِي هَمَّ

كَرِيمُ السَّجَا يَا عَظِيمُ النَّدَى * جَزِيلُ اَعْطَا يَا جَمِيلُ الشِّيمِ

لَهُ عِنْدَ بَدَلِ الْاَيَادِي يَدُ * يَفُوقُ بِهَا كُلَّ جَزْءٍ خُضَمِ

نیار و زول بر زبان در جواب * بگاه سوال نعم جز نعم

بجز در آلف بی بعهد صبا * بهم لام آلف را نکرد دست ختم

در بخش حکویم که از بس علوم * بجائی نهادست قدرش قدم

که در جنب آن مدحت مادران * بود پیش ضاحک دلان عین

خدایا بآن شاه نوشته خط * که از خط او سر به چید قلم

خدایا بآن ما و نا خوانده لوح * که از انگشت بر لوح مزدور

خدایا بآل و با صاحب او * که فخر الانام اند و خیر الانام

که جاوید محفوظ و محفوظ داند * جهان را باین خواجگ محترم

زیاد خودش بهر و کن چنان * که بر ناورد جز ببار تو دم

امید است که بعینِ رضا محفوظ گردد و از حسنِ اصفا محفوظ و استلام و الا کرام

* بمحاسبِ چلی عثمان که علم از نظم بیرون آید و هم از شر *

* ربایع *

آورد بعینِ کعبه دل حج درست * لیکن چو حساب کرد زان بر خشت
لبیک زد از حد بدرو روی نهاد * در کعبه آمال که خاک در رخت
این معمای نامدار صفت شافل در شاه و اراعنی نام تجسته فرجام در یاقی که
یک کوهر از آثار جو دوا و از هر چه در عثمان است بر سر آمده و جیب آمال و آوا
با سمت بی با لانی از مبادی لطف و بر او بر آمده

* کلام منظوم و منشور *

عشق زور و ز نیست بزاری است * هر که پی زاریست در غور بزاریست
چهره زرد باید نه بدره زرقه همین است ازین مگذر * مثنوی *
مانه سیم سر نه زرداریم * زان لب خشک و روی زرداریم
عاشقان را کجا بد زردست * وجه ایشان همین رخ زردست
کرده از اشک آستین پریم * قیمت دُر و وصل می پریم
درین راه نام نیک موجب تنگ است ناموس یکطرف که وقت تنگ است

ورق و رَع و زهد را در هیچ جریده رو که را بی نیست هیچ در هیچ * قطعه *

در خرابات عاشقان ز نهار * از سرِ عفت و ورع نائی

ز آنکه با یکدیگر نیناید راست * دعوی عاشقی و رعنائی

* شرح معای این رقعہ *

باید دانست که مفتوح این رقعہ مذکورہ ہر یک از نظم و نثر با فادہ معنی شعری و نثری
مشتمل است بر مادہ اسم عثمان چلیی انا حاصل النظم بحسب المعنی اینکه دل من بطرف عین کعبہ
کہ خاک استانہ تست احرام حج تمام بست و چون رکن اولینش را پنداشت کہ
چیت لبیک متجاوز الحد زنان متوجہ بسوی آن کعبہ انا کشت انا حاصلش بحسب المعنی
چنین باشد کہ از عین کعبہ بطریق تخصیص و تسمیہ همان حرف (ع) مراد است و ہر گاہ
لفظ حج با و ملحق شدہ صورت (ع حج) ازان حاصل کشتہ انا چون از رکن اولین
لفظ حج یعنی حرف (ح) کہ عددش ہشت است بطریق اعمال حسابی لفظ ثمان مراد
حاصل مجموع (عثمان ج) شود و ہر گاہ لفظ لبیک بعد حذف کافش بطریق
عمل اسقاط بقرینہ لفظ از حد بدر با حاصل سابق یعنی (عثمان ج) ہم شدہ
مادہ اسم عثمان چلیی ازان صورت گرفتہ انا حاصل النثر یعنی یک کوہ را ز آثار النظم
من حیث المعنی چنین باشد کہ مدوح در صفت جوہ این قدر مرتقی بذروہ کمال است

که یک کوهی از کوه های دریای عطایش بر آنچه در بحر عمان باشد بر سر
 فائق آید و از مبادی و قلائل لطف و احسانش جیب آمال و امانی بی پایان پر
 و اما مال کرد و چه جای اینکه حکمی کوه دریای عطایش و همگی و احسانش را کسی
 ملاحظه کند اما با عسبار المعما اینکه از یک کوه از لفظ آثار بقریه لفظ کوه حرف
 (ث) مراد گرفته و از هر چه در لفظ عمان است حروف در میانش و از هر
 قبل میم اراده نموده پس چون حرف (ث) بر میم لفظ عمان بر آید ماده
 لفظ عثمان از آن صورت گیرد و همچنین از مبادی لفظ لطف و بر طبق
 عمل استقوی حرف (ل ب) مراد باشد و چون از هر دو حرف مذکور لفظ جیب
 بعد حذف بایش بطریق عمل استقاط بقریه لفظ بی پایان پر کرد و یعنی (ل ب)
 در میان لفظ حی در آید صورت ماده لفظ چلی بدر آید و مجموع مادّین عثمان چلی کرد

* بلك التجار نوشته شد *

* مشو *

بعد رفع سلام و سوق کلام * در بیان کمال و شوق غرام
 میگفت عرض بانه ارنیا * بنده جامی درین جریده راز
 نکته چنبد از حقائق دین * درواجید اهل کشف و یقین

همه مستنبط از حدیث و کتاب * همه سنجیده اولوالالباب
 معرفت بخش اهل علم و عمل * وحشت انگیز اهل زرق و حیل
 کرچه دورست از ان جناب بنزد * که به ختمش شود منور و فیروز
 کردم اندک نمونه ابر سال * سوی کنجور کنج فضل و کمال
 گرفته نزدش این نمونه پسند * برکشایم ز کنج خاطر بند
 و زینت نشینم آسوده * فارغ از گفت و گوی بی هو ده
 بلکه شویم ز صفی تقیر * آنچه شد گفته از خوی تشویر
 تا بود در صحیفه آیام * باقی از اهل دین و دولت نام
 باد بر فرق شان بخشش و جود * سایه خواجہ جهان محمود
 * به بعضی از مخادیم که کتابت مثنوی *

* بنام این فقیر کرده بودند نوشته شد *

طیب الله و قاتل ای زکرم * کرده آب بقا ز شرح قلم
 داده نظم مرا به بنم آید * شربت زندگانی جاوید
 تا سخن در دل تو جا کرده * هست سر نهفته در پرده
 نه از و کوشش بهره ورنه زبان * نه از و نام دین کس نه نشان

ون زول به لبش کز افتاد * کوه بسته یا بیش بر باد
 ره ی آن چنانکه یا بی پر * بهر اهل خرد ز کوه رود
 یک جز طوفان از آن کوه * می نه بند کوش راز یور
 یون کند کاتب رقم پیوند * به مسلسل خط خود آفریند
 دید آنجا بقدر فهم نصیب * غائب و حاضر و بعد و قریب
 اندازوی پی خواص و عوام * مدتی بر جریح ایام
 هر که خواند بخیرش آرد یاد * کش خدا در دو کون خیر داد
 * ابیات متفرقه که در مکتوب نوشته شده بود * رباعی *
 مِنْ نَاصِيَةِ الْوَصَالِ صَبَتْ نَفَحَاتُ * فَأَرْتَاحُ فُؤَادِنَا بِشَمِّ الْفَرَاحَاتِ
 دروادی بحسب تشلب می مردم * آمد زحاب لطف جانان رشحات

* قطعه *

كِتَابِ آتَى مِنْ سَمَاءِ الْعَلَى * إِلَى مُسْتَمَامِ حَزْنٍ كَعَيْبِ
 فَالْقَاءُ مُتَجَمِعًا لِلْمَنَى * كَوَصْلِ الْجَبِيبِ وَقَدْ أَرَبِ

* قطعه *

أَتَخِي بَعْدَ مَا طَالَ اشْتِيَاقِي * صَحِيفَةً حَكِيمَةٍ مِنْ أَرْضِ يُونَانِ

خطابی ناشی از محض تطف * کتابی منبعث از فطر احسان
 شمیم الفتش فاحش زمضون * فروغ دولتش لائح زعنوان

* شعر *

سَلامٌ عَلٰی مَنْ شَاقَنِيْ بُوْصَالِهٖ * وَ اِنْ لَّمْ اَفْزُ اِلَّا بِطَيْفِ خِيَالِهٖ
 عَشِقْتُ وَمَا ابْصَرْتُهُ غَيْرَ اَنْتَیْ * سَمِعْتُ مِنَ الْحَاكِزِ وَصْفَ حَمَالِهٖ

* قطعه *

وَرَدَتْ عَلٰی صَحِيفَةٍ مِنْ مَّكْرَمِ * مَا زُرْتُهُ اِلَّا بِطَيْفِ خِيَالِهٖ
 لَكِنَّهُ شَفَّ الْفُؤَادَ بِحُبِّهٖ * اِذْ شَاعَ بَيْنَ النَّاسِ وَصْفُ حَمَالِهٖ

* نظم *

زبس وصف حسن تو بشنیده ام * بجان مهر روی تو ورزیده ام
 چنان در دل و دیده جا کرده * که کوئی ترا ساهایا دیده ام

* نظم *

صَبَاقَةً اَحْوَالِ دُرِّ مَنِّ اَنْ كُنْ * دَانِ تَكْدِلَانِ رَاچُو غِجِهٖ خَفِ اَنْ كُنْ
 بِيَا وَنَلِ تَوْصَدُ ذَوْقِ دَاشْتِمُ وُ * يَكِ سَلَامِ تَوَا نَزَارِ چِنْدِ اَنْ كُنْ

* قطعه *

خوش عالم از مطالعه اشعار آنکه هست * نجم سعادت از افق فضل طالعش
 آنکه در زمانه بمنطق نشانده اند * عاجز نشسته اند ز شرح مطالعش

* قطعه *

سَقِيًّا لَا يَأْمُ مَضَتْ مَعَ رُفْقَةٍ * كَانَتْ مَرَاخِلُنَا بِهِمْ أَوْطَانًا
 رَجَعُوا إِلَى أَوْطَانِهِمْ فَتَبَدَّلَتْ * أَفْرَاحُنَا بِأَقِيمِ أَشْجَانًا

* قطعه *

یاد روزیکه در منازلِ قرب * با تو همراه و هم سفر بودیم
 در مقامات و صل کلام زان * دست در دست یکدیگر بودیم

* قطعه *

این نامه چه نامه است که چون طره خواب * صد جلوه خوبی است بهر بیج و خم او
 وین تازه رقم از قلم کیست که با او * صد جان کرانایه فدای قلم او

* بیت *

آند نسیم سلسله مشکبوی دوست * زنجیر می در و دل دیوانه سویی دوست

* رباعی *

این نامه نه نامه مایه طر است * تحصیل نشاط و عیش خوش سبب است

نیز آن که بود مختصر و معنی * کوئی نه جوامع الکلم منتخبی است

* قطعه *

چه یارای آن دارد افتاده مور * که پیغام سوی سلیمان فرستد
همین بس که بهر بقایش دعائی * برین برشته چرخ گردان فرستد

* قطعه *

چو آنم منزلت نبود که آیم * میان مخلصان اند شماره
دعائی مینویسم بر جواشی * سلامی میفرستم از کناره

* قطعه *

کردم روانه سوی تو این بکر فکر را * از کسوت جمال و لباس کمال عور
یاد آر حسب حال من افسانه که ما * زاعرابی و خلیفه و آن مشک و آب شو

* رباعی *

آن قبله جان که نامه اقباش * آورد بمن قاصد مزخ فالشر
فرسوده نم قوت رفتارنداشت * کردم دل و جان روان باستقبال

* قطعه *

شوق چون غالب شود که مژدم زد * خامه از مژگان ذوات از دیده چون

مسبِ حالِ خود بخارم بریاضِ رویِ زر * تا بدِ نصیحتِ غمِ بجزانِ زدلِ بیرون کنم

* رِیاضِ *
.

منوشِ آنکه ره وصالِ می پیوادم * وز دِلِ دیرِ تو می آسودم

نامه تو می فرستم و می گویم * ای کاشن بجایِ نامِ من می نویسم

* رِیاضِ *
.

توفیقِ ازلِ بَرَقهٔ راهِ تو باد * اقبالِ ابدِ نامزدِ جادهٔ تو باد

فتی که ضیَبِ نیکِ خوانانِ تو شد * مقلوبِ شده روزی بفرخواد تو باد

* خاتمةُ الطَّبَعِ *

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَى تَوْفِيقِهِ الرِّقَّةَ بِالْاِبْتِدَاءِ وَالْاِنْتِهَاءِ

وَالشُّكْرُ لَهُ وَفَرَعًا عَلَى نِعْمَائِهِ الْعَمِيْمَةِ غَيْرِ الْمُنْتَهَا

وَالصَّلَاةُ النَّامَةُ عَلَى خِيَارِ الْكُمَّلَةِ وَالْاَصْفِيَا

وَعَلَى السَّبْعَةِ الْبَرَمَةِ نَحْوَمُ الْمِدَايَةِ وَالْاِهْتِدَا

اما بعد بر زرفِ کمانِ دقایقِ مین و حقائقِ شناسانِ معانیِ الین پوشیده نماند

که نسخهٔ مشرکهٔ مرقعاتِ مولانا عابد الرحمن جامی مع شرحِ اکثر مرقعاتِ ایشان

که خدمتِ عمدهٔ علماء و محققینِ قدوةٔ فضلاء و مدققینِ مولوی الهاد و غیره تقدیر

که حین تعلق بعهدۀ سشته داری فورث ولیم کالج عنان همت بجل عقده کشا
 آنها معطوف ساخته بحیر طبع در آورده بودند ثانیاً این احقر الانام میر عبد القدوس نام
 نظر بمجموع فوائد و شمول عوائد و ترغیب احباب و شوق طلاب بقید انضات
 و توصیف و ضبط حرکات اکثر کلمات که نوع بامد و معاون بسرعت انضمام مطالب
 و در رک آرب می شود تصحیح جامع فضائل صوری و معنی مولوی عبد الغنی
 سلمه الله بمقام رسا پیکه تقابل طبع در آورده امید از ارباب انصاف مستغنی الاوصاف
 آنکه این معنی را بدعا خیر یاد کنند و زبان طعن بحق او نکشایند و اگر بر سهو
 که مقتضای بشریت است اطلاع یابند چشم پوشی را کار فرمایند * بیت *
 بیوش که بخطائی سیی طعن من * که هیچ نفس بشره خالی از خطا نبود
 تاریخ وفات مولانا عبد الرحمن جامی علیه الرحمة از مخبر الواصلین

افصح و بی نظیره جامی بوج * بکمالات علم نامه بود
 درجه و رتبه ولایت شت * اهل عالم از هدایت شت
 همه تصنیف آن معلی شان * عدد و جام شد رقم بر خوان
 شب آدینه بود نوزدهم * بی شک و ریب از ربیع دوم^{ای چهل و چهار}
 که دنیا گذشت عارف حق * جانب آسمان هفت طبق

سالِ عمر شریف او نودست * یکم و بیش از شمار صدست
 تا تم گفت سالِ حلت او * جای جامی بهشت عدن بگو
 یک در نفعه که بابرکات * هست نام شریف او شحات
 خوانده ام سالِ حلت او را * هتردهم روز ماه عاشورا
 تاریخ طبع از مولوی عبدالغنی ساکن ضلع سار
 به از رقعات و مکتوبات جامی * بنیدیم نسخه پاکیزه و نامی
 خط و کفای غنی را سالِ طبعش * چهارم مطبوعه شد رقعات جامی
 خط خام خادم کافه انام را قلم بند طبع عاصی عبدالرزاق اسلام آباد
 ولد مولوی عبدالجبار مرحوم و مغفور ساکن ضلع سکنیه
 * موضع سدا *



۱	۳	سر	سر	۱۵	ضمیم
۲	۵	خلال	خلال	۲۳	فرخندگی
۳	۱	دست	دست	۲۵	غایت
۴	۵	آما	آما	۲۵	تنگی
۵	۱	کعبه	کعبه	۴۵	آل
۵	۲	غرام	غرام	۲۵	وفاق
۵	۴	زکوشه	زکوشه	۲۶	اجابت
۵	۱۲	ساکه	ساکه	۲۷	شوق
۷	۱۱	شاقه	شاقه	۲۹	بالبی آله
۸	۷	بالنعم	بالنعم	۲۹	ارای
۸	۱۳	یضركم	یضركم	۳۳	الاجاد
۱۰	۱	کرد	کرد	۳۲	طره
۱۲	۲	مصح	مصح	۳۶	عوده
۱۵	۳	قرب	قرب	۳۰	مقصوده
۱۴	۱	لله	لله	۳۰	علی
۱۴	۲	ضم	ضم	۳۱	مقصوده
۱۴	۱۲	نامه	نامه	۳۱	غدرات
۱۹	۳	غم دیده	غم دیده	۳۲	عنوان
۱۹	۶	آن	آن	۳۳	هوی
۱۹	۱۰	یارایه	یارایه	۳۵	لله

۴۵	۱۴	ماند	نماید	۴۱	۴	وَجَدْتُهُ	وَجَدْتُهُ
۴۶	۱	هو	وَهُوَ	۴۱	۱۲	احسان	و احسان
۴۶	۲	آبِ حَوِی	آبِ حَوِی	۴۲	۱	نکَم	نکَم
۴۷	۳	بِهَاجِش	بِهَاجِش	۴۲	۹	استند	استند
۴۷	۱۲	المُقَدِّمِینَ	المُقَدِّمِینَ	۴۵	۱۱	قَصْدُیْ	قَصْدُیْ
۴۹	۱	کشارد	کشارد	۴۵	۱۴	شَانَهُ	شَانَهُ
۵۱	۱۲	پیش	میش	۴۶	۹	ناطقه	ناطقه
۵۱	۱۵	رِغْضِی	رِغْضِی	۴۹	۴	تَحْیَاتِی	تَحْیَاتِی
۵۱	۱۵	خضر	حضر	۴۹	۱۱	مَهْط	مَهْط
۵۳	۱	رَفِیع	رَفِیع	۴۹	۱۲	مَکْرَمَاتِ	مَکْرَمَاتِ
۵۳	۷	عد	عدد	۷۱	۱۵	السُّفْنِ	السُّفْنِ
۵۶	۲	قِصَّةُ	قِصَّةُ	۷۲	۳	مِنْکَل	مِنْکَل
۵۶	۲	لِلَّهِ	لِلَّهِ	۷۲	۱۱	بیش	بیش
۵۶	۸	اِخْرٰی	اُخْرٰی	۷۳	۸	شاید	شاید
۵۷	۱۲	بِهَوِجَاتِ	بِهَوِجَاتِ	۷۸	۴	فَطْرَاتِ	فَطْرَاتِ
۵۷	۱۳	بِالنَّبِیِّ	بِالنَّبِیِّ	۷۸	۱۴	مَادِد	مَادِد
۵۸	۱۴	فَقْدِ	فَقْدِ	۸۰	۱۵	شَعْر	شَعْر
۵۸	۱۵	بِجَحْجَحِ	بِجَحْجَحِ	۸۵	۱۱	لَاَنَّ	لَاَنَّ
۶۰	۶	تَجَدِّ	تَجَدِّ	۸۶	۷	وَمَرَبَّتْ	وَمَرَبَّتْ
۶۰	۱۴	بِمَانِ	بِمَانِ	۸۷	۱	بَا	بَا

۸۷	۴	نه گلزار	زگلزار	۱۱۳	۱۲	میتش تله	میتش تله
۸۷	۱۲	کرمان	گریان	۱۱۴	۱	لا یحرمونی	لا یحرمونی
۹۱	۲	جلیا	جلیا	۱۱۷	۲	دُمری	دُمری
۹۱	۹	استنا	استنا	۱۱۷	۱۵	میری	میزی
۹۴	۲	نوال	نوازل	۱۱۸	۹	شده	شده
۹۷	۷	ضروت	ضرورت	۱۲۱	۱۱	بشواید	بشواید
۱۰۰	۱۰	پسند	پسندیده	۱۲۱	۱۳	دروی	دروی
۱۰۰	۱۱	زیادت	زیادت	۱۲۳	۴	کیشله	کیشله
۱۰۱	۱	باد	یاد	۱۲۳	۹	متکلم	متکلم
۱۰۱	۱۵	لا کتد نری	لا کتد نری	۱۲۴	۲	کند	کند خست
۱۰۳	۱	امال	آمال	۱۲۵	۵	سکن	سکن
۱۰۴	۹	مریت	مرحت	۱۲۶	۲	بکارم	بکارم
۱۰۵	۸	بفضلت	بفضلت	۱۲۷	۱۱	نریع	نریع
۱۰۷	۱	النظام	النظام	۱۲۷	۱۱	فقبلتها	فقبلتها
۱۰۷	۱۳	ما پردخته	ما پردخته	۱۳۰	۱۴	بمساع	بمساع
۱۰۷	۱۴	لعا	تعالی	۱۳۱	۱۴	استفاد	استفاد
۱۰۹	۲	رحم	صله رحم	۱۳۲	۲	معین	معین
۱۱	۴	بمن	بمن	۱۳۲	۸	جمامات	جمامات
۱۱۶	۲	آتش	آتش	۱۳۲	۱۳	رضه	روضه
۱۱۳	۹	معاذ	معاذ	۱۳۴	۵	الاصم	الاصم

صفحہ سطر غلط صحیح سر سر غ ص

۱۳۳	۵	خفت	خفت	۱۲۷	۱۲	نامداران را	نامداران را
۱۳۲	۸	شکر شکر	شکر شکر	۱۲۹	۷	احرام	احرام
۱۳۱	۷	او	او	۱۲۹	۹	آید	آید
۱۳۰	۸	العالمیۃ	العالمیۃ	۱۵۴	۴	زینا علیا	زینا علیا
۱۲۹	۱۰	ندید	ندیدہ	۱۵۷	۲۰	زبر	زبر
۱۲۹	۱۰	عینی	عینی	۱۵۸	۳	مرم	مرم
۱۲۸	۱	علیک	علیک	۱۶۰	۱۵	الحجیب	الحجیب
۱۲۷	۲	ایک	ایک	۱۶۱	۲۰	مشکین	مشکین
۱۲۷	۷	خیز	خیز	۱۶۲	۱۲	لوان	لوان
۱۲۶	۹	مقطور	مقطور	۱۶۲	۱۳	شعب	شعب
۱۲۶	۱۲	اللہ	اللہ	۱۶۴	۱۵	صفراء	صفراء
۱۲۵	۷	علیا	علیا	۱۶۶	۵	کریہ	کریہ
۱۲۵	۷	جلیا	جلیا	۱۶۱	۳	ہمکی	ہمکی
۱۲۴	۶	متواصل	متواصل	۱۶۱	۸	انتقادی	انتقادی
۱۲۳	۱۳	فلت	فلت	۱۷۵	۱۵	تفصیل	تفصیل
۱۲۲	۷	اللہ	اللہ	۱۷۸	۲	نوع	نوع
۱۲۶	۶	خشک	خشک	۱۷۸	۷	بدعا	بدعا
۱۲۶	۶	وتبرزتر	وتبرزتر	۱۷۹	۸	خط	خط
۱۲۶	۱۳	وفرد	وفرد			تتمت تمام شد	تتمت تمام شد
۱۲۷	۱۲	ولقمس	ولقمس				

